آنانکه دویدند و رسیدند

سمانه رحمان نژاد

بسم الله الرحمن الرحیم

آنان که دویدند و رسیدند: تازه مسلمانان امریکا و اروپا

نویسنده:

سمانه رحمان نژاد

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آنان که دویدند و رسیدند: تازه مسلمانان امریکا و اروپا

مشخصات کتاب

سرشناسه : رحمان نژاد، سمانه، ۱۳۵۹ -

عنوان و نام پدیدآور : آنان که دویدند و رسیدند/ مولف سمانه رحمان نژاد.

مشخصات نشر : تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۱۶۷ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵س م.

شابک : ۶۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۰۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : بخشی از کتاب حاضر قبلا در کتابی تحت عنوان «آنان که دویدند و رسیدند: تازه مسلمانان امریکا و اروپا» توسط انتشارات سروش ملل در سال ۱۳۸۶ منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : تازه کیشان مسلمان

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/۶/ر۳آ۷۶ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۶۷۹۱۰

ص:۱

اشاره

فهرست

مقدمه

آنچـه در ایـن مجمـوعه گردآوردیم؛ داسـتان زنـدگی کسـانی است که تـاریکی هـا را طی کردنـد و از درّهٔ تاریـک ظلمت به چمنزار سـرسبز هدایت رسـیدند، فصل بهار در زندگی شان آغاز شد و دل های مردهٔ آنان را حیاتی تازه بخشید، خون تازه ای در رگ هایشان به جریان افتاد و کوشش و فعالیّت را بار دیگر آن گونه که شایسته روح و کرامت انسانی است آغاز کردند.

امید است این مجموعه، عزیزان را با دیدگاه کسانی که با نور معرفت آشـنا شده و از این چشمهٔ زلال، خود را سیراب کرده اند آشنا سازد.

لازم به ذکر است که پیش از این چهـارده داسـتان از این مجموعه به طور مسـتقل چـاپ شـده است و در چاپ جدیـد تکمیل گردیده است.

پیشگفتار

بسمِ الله اِلرَّحمنِ الرّحیم

(فَمَن یُرِدِ اللهُ اَن یَهدِیهِ یَشرَح صَدرَهُ لِلاِسلام وَ مِن یُرِدْ اَن یُضِلَّهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماء ِ کَذلِکَ یَجعَلُ اللهُ الرِّجسَ عَلَی الَّذینَ لایُومِنُونَ) (۱)

«خداوند هدایت هرکس را بخواهد، دلش را به اسلام می گشاید و آن کس را که گمراه بخواهد (به واسطهٔ اعمال بدش) دلش را چنان می فشارد که گویی از آسمان بالا می رود. خداوند این چنین پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.»

(وَ هذا صِراطُ رَبِّکَ مُستَقیمًا قَد فَصَّلنَا الآیاتِ لِقَومٍ یَذَّکَّرُون) (۲)

«این راه مستقیم پروردگار توست، ما آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند بیان کردیم.»

(لَهُم دارُ السَّلامِ عِندَ رَبِّهِم وَ هُوَ وَلِیُّهُم بِما کانُوا یَعمَلوُن) (۳)

۱- آیه ۱۲۵ سورهٔ انعام

۲- آیه ۱۲۶ سورهٔ انعام

۳- آیه ۱۲۷ سورهٔ انعام

«آنها نزد پرودگار، سرای آرامش دارند و خدا به پاداش کردارشان، دوستدار آنان خواهد بود.»

با وجود آنکه بیش از هزار سال از بعثت رسول گرامی اسلام حضرت محمد(ص) می گذرد، هر روزه تعداد کثیری از انسان های حقیقت جو، آزاد اندیش و بیدار دلِ جهان به اسلام گرویده و مسلمان می شوند و آن گاه که علل گرایش و انتخابشان مورد سؤال قرار می گیرد، علی رغم پاسخ های متفاوت و گوناگون، همه به یک نکتهٔ مشترک اشاره می نمایند و آن، همسو بودن این دین آسمانی با فطرت و تبار درونی انسان ها و ارزش نهادن به کرامت ذاتی آنان است.

اسلام نه تنها قوانین و اعتقادات و ریشه های فکری خود را از دسترس عقل انسان ها دور نمی دارد، بلکه همواره عقلانیّت انسان ها را مورد خطاب قرار داده و شعور و ادراک ایشان را به داوری و قضاوت فرامی خواند. کما اینکه در کتاب آسمانی اسلام، قرآن کریم، آدمی با واژه هایی چون اوُلوالاَلباب (صاحبان خرد) ولم تعقلون (چرا عقل خود را به کار نمی اندازند) مورد تذکّر و بیدار باش قرارگرفته است.

در اسلام، وعده گاه انسان با خدا، تنها مسجد و محراب نبوده، بلکه همهٔ صحنه های زندگی و عرصه های جامعه می تواند محل ملاقات قلبی انسان با خالق یکتا باشد و هر فعالیّت و تلاش سازنده ای که با نیّت خالص صورت پذیرد، می تواند عبادت تلقی شده و اجر و پاداش داشته باشد. قرآن کریم در آیهٔ ۳۰ سورهٔ روم چنین می فرماید: «پس تو روی به جانب آیین پاک اسلام آور و پیوسته از دین خدا که فطرت خلق را بر اساس آن آفریده پیروی نما که هیچ تبدیلی در خلقت خدا نیست، این است آیین استوار، لیکن بیشتر مردم نمی دانند.

به این ترتیب، اسلام همان دینی است که خداوند فطرت آدمی را بر مبنای آن سرشته و خلق نموده است. مادام که فطرت را زنگار های دنیوی نپوشانده باشد، انسان در مواجهه با اسلام آن را به عنوان دین خود پذیرفته و تسلیم می گردد. افرادی که امروزه پس از گذشت قرن ها

از ظهور اسـلام، به سـراغ این دین آسـمانی رفته و آن را با اختیار کامل و در کمال درایت بر می گزیننـد بی شک زنگار های بسـیاری را از فطرت خود زدوده انـد. لـذا مطالعـهٔ سـرگذشت این افراد می توانـد برای همهٔ انسان ها از جهات متعددی مفید و آموزنده باشد.

اسلام در جهان

اسلام دومین دین پرجمعیّت در جهان است که تعداد پیروان آن به سرعت در حال افزایش است. طبق آمار انجمن روابط اسلامی آمریکا، در سال ۱۹۹۷ جمعیت مسلمانان جهان حدود ۱ میلیارد و ۲۰۰ میلیون نفر بوده است. طبق این آمار، ۲۲٪ جمعیت جهان مسلمان هستند و جمعیت مسیحیان حدود ۳۳٪ می باشد. اسلام سالانه ۴/۶٪ افزایش می یابد که سریع تر از رشد جمعیت در جهان است. رشد جمعیت جهان سالانه ۳/۲٪ می باشد. جمعیت مسلمانان در آمریکای شمالی بین ۳ تا ۶ میلیون نفر ذکر شده است و اظهار می دارند که دلیل این تفاوت؛ مسلمانانی هستند که پس از مهاجرت به آمریکا مسیحی شده اند. وزارت امور خارجه آمریکا می گوید: «اسلام سریع ترین دین در حال گسترش جهان است و تا سال ۲۰۱۰ جمعیت آمریکاییان مسلمان از جمعیت یهودیان پیشی خواهد گرفت. هم اکنون حدود ۶ میلیون نفر مسلمان و ۲۰۰۰ مسجد در آمریکا وجود دارد که ۶/۷۷٪ مسلمانان مهاجر هستند و ۴/۲۲٪ آمریکایی الاصل هستند.» (۱)

۱- سایت خبری BBC

طبق آمار سازمان ملل، رشد جمعیت مسلمانان سالانه ۴/۶٪ و رشد جمعیت مسیحیان ۴۶/۱٪ می باشد. و از هر ۴ نفر در جهان یک نفر مسلمان است و جالب توجه است که از هر ۴ مسلمان ۳ نفر آن زن هستند.

راهی به سوی پارادایس/ خانم امیره از آمریکا

من در یـک خـانوادهٔ مسـیحی در آرکـانزاس در منطقه جنوبی ایـالت آمریکـا متولـد شـدم. تمـام زنـدگی ام را در یک مزرعه گذرانـدم و بزرگ شـدم. جایی که صبح با صـدای خروس و غذا دادن به مرغ و جوجه ها و دوشـیدن گاوها شـروع می شود. پدرم کشـیش تعمید دهنده بود. تعمیددهنده هم فرقه ای از مسـیحیت است؛ مثل کاتولیک و متودیست و غیره که عقایدشان با هم متفاوت است. اطراف ما تا شـعاع ۳۰۰ مایلی همه مسـیحی بودنـد، به همین خاطر با فرهنگ و یا دین دیگری روبه رو نشده بودم. همیشه به ما یاد می دادند که همهٔ مخلوقات در برابر خدا یکسانند و تفاوت و تبعیضی بین رنگ ها، نژادها، فرهنگ ها و مذهب ها وجود ندارد، اما بعدها فهمیدم که این ها فقط شعار است و ذهنشان بسته تر ازاین حرف هاست.

اولین باری که با مسـلمانان آشـنا شدم در دانشـگاه آرکانزاس بود. ابتدا پوشـش خانوم های مسـلمان توجه مرا به خودش جلب کرد. بـا خـانومی در دانشـگاه آشـنا شـدم کـه خیلی راحـت می توانسـتم حرف بزنم و سؤال هـایم را بـپرسم. در قلب و روحم احساس تشنگی می کردم، اما سیراب نمی شدم.

هیچ وقت اون دختر را فراموش نمی کنم، او فلسطینی بود. ساعت ها می نشستم و به داستان هایش دربارهٔ کشورش و فرهنگش گوش می کردم. اما چیزی که کنجکاویم را برانگیخته بود، دینش یعنی اسلام بود. این خانوم از یک آرامش درونی برخوردار بود که این آرامش را در کمتر کسی دیده بودم. هنوز هم تمام حرف هایش در مورد پیامبران و خدا در ذهنم هست. همیشه از خودم دربارهٔ مسئله تثلیث می پرسیدم و اینکه چرا مسیحیان باید با مسیح نیایش کنند، نه به طور مستقیم با خدا؟ چرا این قدر روی مسیح تأکید می کنند، نه خدا؟

دوستم هر کاری می کرد تا مرا متقاعد کند که اسلام تنها راهی است که به بهشت ختم می شود. او بعد از شش ماه فارغ التحصیل شد و به فلسطین برگشت. می دانستیم که ملاقاتمان در این دنیا تقریباً غیرممکن است. او می گفت: «انشاءالله همدیگر را آن دنیا و در بهشت می بینیم.»

متأسفانه او دو هفته بعد از برگشت به کشورش کشته شد.

در این مدت با افرادی از خاورمیانه دوست شدم. آنها سعی می کردند جای خالی دوستم را پر کنند. آن موقع خیلی علاقه مند به زبان عربی شده بودم و به نظرم زبان زیبایی بود. ساعت ها به نوارهای قرآن آنها گوش می کردم. اگرچه چیزی متوجه نمی شدم، اما قلب و روحم آن را لمس می کرد. حتی دوست داشتم کسی از روی قرآن برایم بخواند. دوستانم سعی می کردند زبان عربی را به من بیاموزند، اما وقت کمی داشتم.

بعد از دانشگاه به شهر خودم برگشتم و دیگر با مسلمانان در ارتباط نبودم، اما از علاقه و اشتیاقم به این دین و زبان عربی کاسته نشد. علاقه ام به این دین باعث عصبانیت و ناراحتی والدین و دوستانم می شد. این مسئله برایم عجیب بود، چون همیشه به ما یاد داده بودند که همهٔ انسان های کرهٔ خاکی در برابر خدا یکسانند، اما انگار استثناهایی هم وجود دارد.

بهار آن سال خداوند شخصی را وارد زندگی ام کرد که به درستی مسلمان واقعی بود. سعی می کردم سؤال هایم را از او بپرسم و برای اولین بار با او به مسجد رفتم. خاطره ای که هیچ وقت از ذهنم پاک نمی شود.

هشت ماه دربارهٔ اسلام تحقیق کردم، کتاب می خواندم و نوار گوش می کردم. خدا را شکر که بعد از این مدت مسلمان شدم.

بعداز مسلمان شدنم و ازدواج با یک مسلمان، زندگیم وارد مرحلهٔ جدیدی شد. والدینم شوکه شده بودند و دیگر با من حرف نمی زدند. بیشتر دوستان آمریکایی ام را از دست دادم. والدینم اول مرا به آسایشگاه بیماری های روحی بردند، اما وقتی دیدند این کار جواب نمی دهد، عاقم کردند و گفتند تو دیگر فرزند ما نیستی و دعا کردند که به قعر جهنم بروم.

با اینکه با والدینم اختلافات زیادی دارم، اما آنها را از ته قلبم دوست دارم.

بعد از یک بمب گذاری در عربستان وضعیتم بدتر شد. عمو و پسر عمویم در آن حادثه کشته شدند. والدینم به من زنگ زدند و گفتند: «خون آنها به گردن تو و دوستان تروریستت است.» روزهای زیادی به خاطر این مسئله گریه می کردم، اما خدا کمک کرد تا مقاومت خود را به دست بیاورم و محکم بایستم.

چند روز از این ماجرا نگذشته بود که وقتی به خانه آمدم دیدم روی شیشه های خانه ام و یک طرف ماشینم با رنگ نوشته اند، عاشق تروریست! به پلیس اطلاع دادم، اما آنها کاری برایم نکردند. همان شب به خانه ام تیر اندازی کردند، تمام شیشه ها خرد شد و مرغ و جوجه هایم را کشتند. وقتی که پلیس آمد، گفتم که قیافه شان را می شناسم و می دانم ماشینشان چه بود، اما پلیس گفت نمی تواند آنها را پیدا کند.

یک شب هم توی پارکینگ، یک مرد ناشناس با چاقو به طرفم حمله کرد و چند تا از دنده هایم را شکست و حسابی زخمی شدم. البته این آقا دستگیر شده و منتظر محاکمه است. شاید او وظیفه اش را نسبت به مردم شهر انجام داده بود.

در شهری که زندگی می کنم هیچ مسلمانی وجود ندارد و نزدیک ترین مسجد در ۱۲۰ مایلی ماست. خیلی در این شهر احساس تنهایی می کنم، هیچ دوست مسلمانی ندارم که از او چیزی دربارهٔ اسلام یاد بگیرم، فقط تنها

ارتباطم با اسلام از طریق اینترنت و خواندن متن های دینی و دوستان اینترنتی ام است. آنها خانواده ام هستند!

دلم می خواهد به مردم شهرم بگویم، هیچ وقت عقیده ام را کنار نمی گذارم و به آن پایبند هستم.

از آنهایی که داستان مرا می خوانند، می خواهم برایم دعا کنند و بدانند که خدا هیچ وقت نمی گذارد زمین بخورند و خلاصه روزی این بی عدالتی ها و تبعیضاتی که در آمریکا با آن روبه رو هستیم به پایان می رسد.

www.muslimconverts.com

۲۴.۱۰.۲۰۱۳

سفری به درون زندگی/ آقای بروس پترسون

دلم می خواهد سفرم به اسلام را برایتان بگویم، شاید تجربیاتم به شما کمک کند تا سفری به درون زندگی تان داشته باشید. هر کدام از ما در فرهنگ ها، کشورها و ادیان مختلف متولد شدیم که اغلب دنیایی پیچیده و مبهم به نظر می رسد. وقتی که به دنیای اطرافمان می نگریم، می توانیم وضعیت اسف بار و مشکلات لاینحل آن را ببینیم؛ جنگ، فقر، جنایت، بیماری و ... .

متأسفانه بیشتر افراد جهان می خواهند از مشکلات فرار کنند و خود را مخفی کنند، تا اینکه بایستند و با حقیقت مواجه شوند. روبه رو شدن با حقیقت اغلب سخت ترین راه است. سؤال این است که آیا می خواهید محکم بایستید؟ آیا به اندازه کافی قوی و محکم هستید؟ یا می خواهید مانند دیگران فرار کنید و خود را مخفی کنید؟

تحقیقم دربارهٔ حقیقت را چند سال پیش شروع کردم. می خواستم واقعیت وجودم را پیدا کنم. به یقین، فهم درست زندگی، کلید حل مشکلاتی است که امروزه با آن روبه رو هستیم.

من در یک خانواده مسیحی متولد شدم و سفرم هم از همین جا شروع

شـد. مطالعـهٔ کتاب مقـدس را شـروع کردم و مـدام سؤا ل هایی در مورد آن می پرسـیدم. اما بسـیار زود ناامید و مأیوس شدم. کشـیش به من گفت: «تو فقـط بایـد اعتقاد داشـته باشـی.» اما چطور می شود به تناقضات، باور و اعتقاد داشت. وقتی که کتاب مقـدس را می خوانـدم، تناقضـات و اشـتباهات زیادی پیـدا کردم. آیا خـدا به خودش هم دروغ می گویـد؟ آیا خـدا دروغ می گوید و حرف های بی اصل و اساس می زند؟ مطمئناً نه!

فهمیـدم که مسـیحیت و الواح یهود تحریف شـده و در آن راهی وجود نـدارد که بتوان حقیقت را پیـدا کرد. به همین دلیـل به مذهب های شـرقی روی آوردم، به خصوص بودیسم. وقت زیادی را روی مدیتیشن در معابد بودا صرف کردم و با راهب های آنها بحث و گفت وگو کردم. در واقع مـدیتیشن به من احساس خوبی می داد، اما نتوانسـتم این سؤال ذهنم؛ یعنی دلیل وجودم را پیدا کنم. به نظر آنها صحبت دربارهٔ دلیل وجود، امری احمقانه است.

دربارهٔ ادیان قبیله ها تحقیق کردم و به نقاط زیادی سـفر کردم. حقایقی در ادیانشان وجود داشت، اما مانند مسیحت و یهودیت نمی توان آنها را به طور کامل به عنوان حق و واقعیت در نظر گرفت.

کم کم به این نتیجه رسـیدم که حقیقت در هر چیزی وجود دارد و مهم نیست که چه اعتقـادی داری و از چه مسـیر و مسـلکی پیروی می کنی. در واقع این عقیـده هم نوعی فرار از واقعیت بود. واقعاً گیـج شده بودم. فقط از خدا می خواسـتم حقیقت را به من نشـان دهـد. آن موقع بود که با اسـلام آشـنا شـدم. از قبل هم چیزهایی دربارهٔ اسـلام شـنیده بودم. اما آنچه که ما در غرب راجع به اسـلام می شـنویم چیزهای است مبهم و سیاه. به هرحال علاقه مند شده بودم دربارهٔ آن تحقیق کنم. هر چه بیشتر قرآن را مطالعه می کردم و در مورد آن سؤال می پرسـیدم، حقایق بیشتری را پیدا می کردم. تفاوت قابل توجه ای که اسـلام با دیگر ادیان دارد این است که اسلام تمایز خاصی بین خالق و مخلوق قایل می شود. مسلمانان خالق را می پرستند، نه مخلوق را.

اما در ادیان دیگر، مخلوقاتی مانند سنگ و چوب و یا طبق گفتهٔ

خودشان، افرادی که خدا در آنها حلول کرده، پرستیده می شوند. ولی اگر قرار است کسی را بپرستیم، او باید همه چیز را خلق کرده باشد. کسی که به ما زندگی داده و دوباره این زندگی را از ما خواهد گرفت. در اسلام تنها گناهی که بخشوده نمی شود، پرستش مخلوقات است.

البته واقعیت اسلام را می توان در قرآن پیدا کرد. قرآن کتاب راهنمای زندگی است و در آن جواب تمام سؤا ل هایت را پیدا می کنی. برای من هر چیزی که دربارۀ ادیان دیگر آموخته بودم و چیزهایی که می دانستم درست است؛ مانند قطعات پازل کنار هم قرار گرفت و با اسلام کامل شد. اسلامِ واقعی چیزی است که در قرآن گفته شده، نه آنچه که در غرب به ما می آموزند. شما هم می توانید سفرتان را با جست وجوی حقیقت در زندگی تان شروع کنید.

www.tellmeaboutislam.com

۲۰۱۳.۵.۱۰

مقدس ترین حالت وجود/ خانم تمیس کروز

از من می پرسند: «کی مسلمان شدی؟» به آنها می گویم که من مسلمان متولد شده بودم، اما نمی دانستم. در واقع همهٔ ما مسلمان متولد شده ایم، اما خیلی ها این مسئله را نمی دانند و هرگز متوجه آن نمی شوند.

اولین بار با اسلام در یک واحد دانشگاهی آشنا شدم، ما در ماه رمضان برای نماز جمعه دعوت شدیم.

ذهنم پر از کلیشه های پوچ دربارهٔ اسلام بود و اصلاً هم نمی خواستم چیزی راجع به آن بدانم و یا حتی بشنوم.

در کالج فنی با چند مسلمان دوست شدم. این اولین باری بود که با نحوهٔ زندگی اسلامی آشنا می شدم. برایم خیلی جالب بود که آنها مشروب نمی خوردند و اگر کسی به پارتی دعوتشان می کرد نمی پذیرفتند. یک ماه روزه بودند و در روز چندین بار نماز می خواندند. اینها چطور مردمی هستند؟

من فقط یک نظاره گر بودم و مفهوم این اعمال را نمی فهمیدم. اما وقتی که مسلمان شدم، جواب سؤال هایم را پیدا کردم.

زندگی مرفهی داشتم، اما از نظر معنوی بسیار ضعیف بودم. فکر می کردم مادیات

می تواند تمام مشکلات زندگی و ناملایمات را از بین ببرد، اما واقعاً اشتباه می کردم.

وقتی که **۲۳** ساله بودم مادرم فوت کرد. بعد از مرگ مادرم دیگر هیچ چیز برایم ارزش نداشت؛ خانه، ماشین، جواهرات و ثروتم. به خودم می گفتم این هم یکی دیگر از وقایع زندگی است، اما نمی توانستم بپذیرم. با خودم می گفتم که اگر الان با مرگ، زندگی مادرم تمام شده، پس چرا او متولد شد و هدف از آمدن او به این کرهٔ خاکی چه بود؟ زندگی او در روی زمین چه اهمیتی داشته؟ آن موقع بود که دیگر نتوانستم وجود خدا را انکار کنم.

خدا خودش را در زندگی هر فرد به گونه ای متفاوت نشان می دهد و زندگی اش را تحت تأثیر قرار می دهد، فقط باید هوشیار بود و آن لحظات را درک کرد.

توی دانشگاه با یک دختر مسلمان آشنا شده بودم. او مرا به جلسات ماهانه ای که داشتند دعوت کرد، من هم تا جایی که وقتم اجازه می داد شرکت می کردم. هر روز خدا به روشی خودش را به من نشان می داد. یک روز با یک نکته، یک روز با درک یک مسئله و یک روز با دادن صبر و تحمل، بعضی روزها هم با القای آرامش و امنیت. خدا را لحظه به لحظه احساس می کردم و احساس می کنم، دلم می خواست به نوعی زندگی کنم که او می خواهد انسان ها زندگی کنند. برای پیدا کردن این روش، خیلی تلاش کردم، اما خانواده ام به هیچ وجه روش زندگی جدیدم را نمی پذیرفتند.

یکی از همکارانم می گفت: «تو چطور توانستی مسیح را انکار کنی؟» گفتم: «مسیح را انکار نکردم و او را دوست دارم. در واقع تازه اهمیت، مقام و جایگاه حضرت مسیح را درک کرده ام.» او فقط گیج و مبهوت نگاهم می کرد و مفهوم حرف هایم را درک نمی کرد.

فرهنگ غرب، اسلام را نمی پذیرد و آن را درک نمی کند. آنها فکر می کنند که ما مسلمانان، تروریست و طرفدار کهنه پرستی هستیم و هیولاهایی هستیم که می خواهیم دنیای پر از آرامش مسیحیان را ویران کنیم و از آنها انتقام بگیریم.

در حقیقت اسلام فراتر از یک فرهنگ و یک کشور و یک رسم است. اسلام عظیم ترین و مقدس ترین حالتِ بودن است.

www.tellmeaboutislam.com

۲۰۱۳.۵.۱۰

سؤال هایم دربارهٔ مسیحیت / خانم جنیفر هارل از تگزاس

من در یک خانواده مسیحی متولد شدم. بعد از دانشگاه نمایندهٔ کشیش متدیست (۱) شدم. به کلیسا می رفتم، اما هر کاری که دوست داشتم انجام می دادم. به پارتی می رفتم و کارهایی که به لذت های دنیایی ختم می شد را انجام می دادم. با یک فوتبالیست ازدواج کردم و بعد از چند وقت از هم جدا شدیم و مسئول نگهداری از فرزندم هم شدم.

در فروشگاهی کار می کردم و بعضی از همکارانم مسلمان بودند. گاهی اوقات

۱- فرقه متدیست ها (Methodists) در سال ۱۷۳۸منشعب از کلیسای پروتستان در انگلستان پایه گذاری شد و در ۱۷۸۴ در شهر بالتیمور ایالت مریلند کار خود را در آمریکا به طور رسمی آغاز کرد. در این فرقه اسقف اعظم توسط پیروان انتخاب و به صورت مادام العمر فعالیت می کند. در این مذهب تفسیرهایی براساس سنت، عقل و تجربه وجود دارد که همگی از انجیل استنباط شده است. متدیست ها به شدت به این نکته معتقدند که زندگی اجتماعی آینه تجلی دین است و هیچ دستوری قابل بحث نیست مگر اینکه در زندگی روزمره تأثیر خود را نشان دهد.

با آنها دربارهٔ دین بحث می کردم. حرف ها و بحث های آنها باعث شـد بیشتر دربارهٔ عقایـد مسـیحیم فکر کنم. مطالعـهٔ کتاب مقدس را شروع کردم و در کنارش دربارهٔ اسلام هم تحقیق می کردم تا راحت تر بتوانم از عقایدم دفاع کنم.

از آن دسته مسیحیان نبودم که هر روز صبح دعا بخوانم. به همین خاطر نماز خواندن و روزه گرفتن همکارانم برایم جالب بود. آنها به حضرت مسیح به عنوان پیامبر خدا اعتقاد داشتند.

وقتی کتاب مقدس را می خواندم، هر چیزی که به نظرم عجیب و اشتباه بود می نوشتم.

چنـد تا از سؤال هایم اینها بود؛ چرا مسـیحیان حجاب ندارنـد؟ در کتاب مقـدس آمـده است که اگر زن نمی خواهد موی سر خود را بپوشاند، باید موی سرش را بتراشد و اگر از این عمل خجالت می کشد، پس باید سر خود را بپوشاند. (۱)

چرا هنگامی که به کلیسا می روند سر خود را نمی پوشانند؟ زن به هنگام دعا و یا نبوت باید موی خود را بپوشاند. (۲)

چرا مسیحیان گوشت خوک و شراب می خورند؟ چرا زنا می کنند؟

آیا عیسی مسیح واقعاً پسر خداست؟ آیا مسئلهٔ به صلیب کشیدن، به راستی اتفاق افتاده؟

چرا اینقدر تناقض و اختلاف در کتاب مقدس وجود دارد؟ چرا علوم جدید کتاب مقدس را رد می کند؟

می گویند یکشنبه روز استراحت خداست، پس چرا مردم روز یکشنبه برای عبادت به کلیسا می روند؟

چرا جهنم وجود دارد؟ اگر خدا مهربان است چرا انسان ها را از جهنم نجات نمی دهد؟

۱- انجیل، رساله اول پولس به قرنتیان ، باب ۱۱، عبارت ۶

۲- انجیل رساله اول پولس به قرنتیان باب ۱۱، عبارت ۱۳-۱۷

چرا باید برای نجات، غسل تعمید انجام دهیم؟ چطور ما فرزند خدا می شویم؟ (۱)

چرا می گوییم عیسی مسیح خداست؟

چرا همهٔ انسان ها گناهکار آفریده شده اند؟

چرا ما زنان مسیحی، مهریه نداریم؟ چرا مسیحیان عمل ختنه را انجام نمی دهند؟

چرا ما به احکام و شریعت احتیاج نداریم؟ (۲)

چرا من باید به گفته های کتاب مقدس اعتماد کنم؟ و صدها چرای دیگر.

یک روز به کلیسا رفتم و بعد از انجام مراسم سؤال هایم را پرسیدم. انتظار داشتم کشیش بسیار قوی دفاع کند، اما جواب هایش اصلاً قانع کننده نبود. در واقع جوابی برای سؤال های من نداشت.

همین مسئله باعث شد بفهمم که راهم اشتباه است. دیگر به صورت دقیق دربارهٔ اسلام تحقیق کردم. خدا چشمانم را باز کرد و شهادتین را گفتم.

اسلام تمام ابعاد زندگی مرا تحت تأثیر قرار داد. هدفم از زندگی برای خوشی لحظه ای را به زندگی برای رسیدن به بهشت تغییر داد.

www.tellmeaboutislam.com

۲۰۱۳.۵.۱۰

۱- انجیل، کتاب غلاطیان، فصل ۳، عبارت ۲۷و ۲۸

۲- انجیل، کتاب غلاطیان، فصل ۳، عبارت ۲۶

سفری از عمق وجود به سوی خدا/ آقای جان یادگراسکای از آمریکا

اسم اسلامی من ابراهیم است و ۱۷ سالمه، در ایالت پنسیلوانیای آمریکا زندگی می کنم. پیرو فرقهٔ کاتولیک بودم و یکشنبه ها به کلاس تعلیمات دینی می رفتم، اما عقیده ای به این کار نداشتم، فقط برنامه ای برای یکشنبه ها بود.

تقریباً همیشه سعی می کردم اصول اخلاقی را رعایت کنم، اما نمی توانستم عقاید کاتولیک را باور کنم. عقیده ام این بود که ما و حضرت مسیح، خدا را پرستش می کنیم نه اینکه ما، خدا و حضرت مسیح را به عنوان یک فرد بپرستیم. حضرت مسیح به عنوان یک پیروِ تسلیم فرامین الهی، الگوی من بود، اما او را به عنوان خدا قبول نداشتم. برخلاف عقیدهٔ من، کلیسای کاتولیک عقیدهٔ راسخی دربارهٔ الوهیت مسیح دارد.

چندین بار در کلیسا دربارهٔ این عقیده که مسیح خدا نیست و او تنها یک پیغمبر است صحبت کردم، اما آنها می گفتند باید مسیح را به عنوان یک قربانی و خدا بپذیرم.

در فرقهٔ کاتولیک، اعتراف به گناه یک سنت است و برای کسی که غسل تعمید را انجام داده ضروری است. در این آیین، فرد باید پیش کشیش به گناهان

خود اعتراف کند. این مسئله به هیچ وجه برایم قابل قبول نبود. کاتولیک ها خودشان را جانشین خدا بر روی زمین می دانند. پاپ یا اسقف یا کشیش سخنگوی خدا هستند و می توانند گناهان فرد را ببخشند یا او را تکفیر کنند.

همیشه این برایم سؤال بود، از کجا معلوم که خود آن کشیش از دیگران گناهکار تر نباشد؟ کشیش پیش چه کسی اعتراف می کند؟ چرا باید بپذیریم که آنها مرتکب اشتباه نمی شوند؟ دلم می خواست گناهان و اشتباهاتم را به خدا بگویم، نه شخص دیگری.

مشکل دیگری که با این دین داشتم، آیین عشاء ربانی بود. روزی از یک اسقف دلیل این مراسم را پرسیدم، او گفت که عشاء ربانی، فرصتی است برای پاک شدن بدن و درک این مطلب که ما در مقابل سفرهٔ خداوند یک خانواده هستیم و در مسیح یک بدن می باشیم. او کتاب انجیل را آورد و گفت: طبق کتاب خداوند ما موظف به انجام این عبادت می باشیم.

«این است آنچه خداوندمان عیسی مسیح دربارهٔ این شام فرموده است و من هم قبلاً آن را به شما تعلیم داده ام. خداوند ما عیسی، در شبی که یهودا به او خیانت کرد، نان را به دست گرفت، پس از شکرگزاری آن را پاره کرد و به شاگردان خود داد و گفت: این را بگیرید و بخورید. این بدن من است که در راه شما فدا می کنم. این آیین را به یاد من نگاه دارید. همچنین پس از شام، پیاله را به دست گرفت و فرمود: این پیاله، نشان پیمان تازه ای است میان خدا و شما، که با خون من بسته شده است. هرگاه از آن می نوشید، به یاد من باشید. به این ترتیب هر بار که این نان را می خورید و از این پیاله می نوشید در واقع این حقیقت را اعلام می کنید که مسیح برای نجات شما جان خود را فدا کرده است. پس تا زمان بازگشت خداوند، این آیین را نگه دارید.» (۱)

هر چه بیشتر از کتاب انجیل می خواندم، سؤالاتم بیشتر می شد و بر این عقیده استوارتر می شدم که این حرف ها حرف خدا نیست.

۱- کتاب انجیل، اول قرنتیان ، عبارات ۲۷-۲۳

به همین خاطر؛ به دنبال دینی می گشتم که با عقایدم موافق باشد. بدون هیچ دلیل و شناخت قبلی در فرهنگ لغت دنبال کلمهٔ اسلام گشتم و تمام کلماتی که به آن مربوط می شد را نوشتم و دربارهٔ تک تک آنها تحقیق کردم.

فکر می کردم هیچ عقیده ای مانند آنچه که در درونم احساس می کنم وجود ندارد، اما با مطالعهٔ چند کتاب دربارهٔ اسلام به این نتیجه رسیدم که عقاید و باورهای من اسم دارد و میلیون ها نفر در سراسر جهان پیرو این دین هستند.

مسلمانان، حضرت مسیح را به عنوان پیامبر قبول دارند، نه خدا، و به او احترام می گذارند و برعکس مسیحیان، معتقدند که حضرت مسیح کشته نشد، بلکه قاتلان او فرد دیگری را اشتباهی به صلیب کشیدند. آنها نیز مانند مسیحیان معتقدند که روزی حضرت عیسی مسیح به زمین بر می گردد.

مسلمانان برای توبه کردن احتیاجی ندارند که پیش اسقف اعتراف کنند . فرد مسلمان می تواند هر لحظه و هر جایی با خدای خود صحبت کند و گناهایش را بگوید و از خدا طلب رحمت و مغفرت کند.

به راستی اسلام مرا به یک سفر آموزنده در درون خودم به سوی خدا برد و در سال ۲۰۰۱ شهادتین را گفتم و مسلمان شدم. به پدر و مادرم نگفته بودم که مسلمان شده ام و همه چیز را از آنها مخفی می کردم. ماه رمضان آن سال برای اولین بار روزه گرفتم. ساعت های ناهار به کتابخانه می رفتم. بهتر از این بود که سر میز با دوست هایم بنشینم. قسم می خورم که آن سال در درس هایم بسیار پیشرفت کرده بودم. یک روز با یکی از دوستان مسلمانم به مسجد رفتم. روی زمین نشستم و با خدا صحبت کردم . با وجود اینکه اتاق پر از جمعیت بود، اما احساس راحتی می کردم. واقعاً احساس خوبی بود.

یک روز که می خواستم به مسجد بروم، پدرم فهمید و گفت که نمی گذارد از خانه بیرون بروم. واقعاً از دستم عصبانی بود. به نظرش انتخابم بسیار احمقانه بود.

از قبل می دانستم که اگر پدرم بفهمد مسلمان شده ام، چه کار خواهد کرد. نمی خواستم خانواده ام را شوکه کنم، اما بالاخره فهمیدند. پدرم آدمی افسرده است. تنها اشتباهش این است که فکر می کند بسیار باهوش است و

به خـدا احتیاج ندارد. همین طرز فکر باعث شده که افسـرده شود. فکر نمی کنم بداند انسان تا چه حد می تواند ظالم باشد که نیاز فطری خودش؛ یعنی ارتباط با خدا را انکار کند.

طبق دسـتور اسـلام، تا آنجا که نخواهنـد دینم را بگیرنـد با آنها خوش رفتاری خواهم کرد. تنها کاری که می توانم انجام دهم این است که الگوی خوبی از مسـلمانان باشم تا شایـد روزی آنها هم متوجه شوند، زندگی بهتری هم وجود دارد که به مراتب بسیار بهتر از زندگی در جهان تاریکِ نفی و انکار خداست.

مطمئنم که دیگر هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند باعث شود عقیده ام را کنار بگذارم. خدا را شکر می کنم که از مرحلهٔ شک و تردیـد گذشـتم و به مرحلهٔ یقین رسـیدم. احساس می کنم خدا هر لحظه با من است و مرا هدایت می کند، دوسـتم دارد و از من محافظت می کند.

نمی توانم بگویم اسـلام چقـدر زندگیم را تغییر داده است. فقط می توانم بگویم خدا به من نشان داد که زندگی چیست و مرا از این سرگردانی که تمام عمر فکر کنم؛ کیستم؟ نجات داد.

سوگند به روشنایی روز)۱) سوگنـد به شب، هنگامی که آرام گیرد)۲(پروردگارت هیچ گاه تو را وا نگذاشـته و بر تو خشم نگرفته است)۳(البته عـالم آخرت برای تو بهتر از نشـئهٔ دنیـاست)۴(پروردگـارت به زودی چنان به تو عطا کنـد که خشـنود شوی)۵((سورهٔ ضحی)

این سـخن من برای تمام جهان است. اسلام با معناتر از آنچه که فکر می کنیم می باشد. آزادی اسلام بی نهایت است. اما فقط گوش نکنیـد. تمام نکات را، خودتان بررسـی کنیـد و به نتیجه برسـید. خداوند می فرماید که هیچ اجباری در دین نیست، زیرا اعتقاد به خدا یک انتخاب است که باید توسط قلب صورت گیرد و نمی توان کسی را مجبور کرد.

www.islamreligion.com

۲.۱۲.۲۰۱۰

چطور مسیح مرا مسلمان کرد/ آقای جیم از آمریکا

من در یک خانوادهٔ آمریکایی و مسیحی متولد شدم. اما به دینم عمل نمی کردم و توجهی به آن نداشتم. در نهایت به جایی رسیدم که به دلایلی بی مورد از خدا متنفر شدم و خدا را به خاطر تمام اشتباهاتم و شکست هایم سرزنش می کردم. حتی وقتی که سرما می خوردم خدا را مقصر می دانستم.

کم کم به سمت شیطان پرستی و جادوگری کشیده شدم. دیگه هیچ کس و هیچ چیز برایم مهم نبود. نه زندگی ام، نه خانواده ام، هیچی، هر کاری که دلم می خواست انجام می دادم. در شیطان پرستی، تمام چیزهایی که گناه و جرم است انجام می شود. چون تمام آنها به یک لذت و خشنودی فیزیکی، روانی یا احساسی منجر می شوند.

به هر شکل ممکن از مردم سوءاستفاده می کردم. به مواد مخدر و اسلحه و پارتی های شیطان پرستان، پارتی هایی که در آن هرگونه خلاف انجام می شد و موزیک های راک شیطان پرستی که زمزمه های آن کم کم روی انسان اثر می گذارد، روی آوردم.

بالاخره دستگیر شدم و پنج ماه در زندان بودم. تا آن زمان هیچ وقت

دربارهٔ خدا فکر نکرده بودم. یک روز، دیگر حوصله ام سر رفته بود، تصمیم گرفتم کتاب مقدس را بخوانم. بر خلاف انتظارم، به نظرم کتاب جالبی آمد.

یک شب کتاب مقدس را با نوری که از شکاف در می آمد خواندم و به داستان حضرت مسیح رسیدم. در انجیل متی، سرگذشت مسیح و معجزات او بیان شده است. من هم دلم می خواست مثل او باشم و تمام زندگی ام برای خدا باشد. دلم می خواست یکی از پیروانش بشوم تا به خدا نزدیک شوم و او را بپرستم. در آن لحظه، هیچ چیز به جز خدا برایم مهم نبود. به هر حال تصمیم گرفتم غسل تعمید را انجام دهم. می خواستم با انجام این غسل، تمام گناهانم پاک شود و زندگی جدیدی را شروع کنم.

از کشیش زندان خواستم مرا غسل تعمید دهد. به دلایل عجیب و غریب و نامعلومی زودتر از زمان مقرر، بعد از انجام غسل تعمید آزادم کردند. این هم واقعاً اشتباهی بود از طرف آنها.

مدت کوتاهی پس از آزادی دوباره به سمت کارهای گذشته ام برگشتم، اما این بار متفاوت بود. به خدا قول داده بودم که دیگر هرگز او را انکار نخواهم کرد. این قولی بود که به آن پا یبند بودم. تغییراتی در من ایجاد شده بود، به کلیسا هم می رفتم. خانواده ام فکر می کردند جادو شده ام. چون من جیمِ ضد خدا بودم، ولی حالا خدا را می پرستیدم و به کلیسا می رفتم.

اما دوباره به خلاف، مهمانی های ناجور، مشروب و... . روی آورده بودم. خودم فکر می کردم که اشکالی ندارد و همه چیز درست است، چون هر شب از عیسی مسیح می خواستم مرا ببخشد !

دوباره احساس خلأ، همان حسی که قبل از اعتقاد به خدا داشتم شروع شد. دلم می خواست به خدا نزدیک شوم تا این احساس برطرف شود.

واقعاً احمق بودم، چون هیچ کاری را برای خدا انجام نمی دادم و هر کاری که دلم می خواست می کردم، باز هم می خواستم به خدا نزدیک شوم. احساس کردم لازم است بیشتر دربارهٔ خدا بدانم. به همین خاطر در مورد پرستش خدا در دوران باستان در خاورمیانه تحقیق کردم. تا به کلیسای ارتدکس

سریان رسیدم که به زبان آرامی صحبت می کردند. زبانی که حضرت مسیح با آن صحبت می کرد. احساس کردم از این مسیر می توانم به خدا نزدیک شوم و راه را پیدا کرده ام.

آن موقع فکر می کردم باید به مدرسهٔ علوم دینی بروم تا بتوانم به عنوان مبلغ خدا، مسلمانان کثیف و بدبخت را نجات دهم و به آنها بگویم که چقدر مسیرشان اشتباه است و به پرستش مسیح دعوتشان کنم. و به دین مسیحیت تشویق شان کنم تا مسیحی شوند و از پرستش خدای ماه و افکار تروریستی نجاتشان دهم.

برای این کار، اول باید دربارهٔ دینشان چیزهایی می دانستم. شروع کردم به مطالعهٔ اسلام و قرآن. هر چه بیشتر می خواندم، بیشتر دلم می خواست اطلاعاتی دربارهٔ اسلام داشته باشم. کم کم به جای یادگرفتن زبان آرامی و مسیحیت، به یادگرفتن عربی و اسلام روی آوردم.

باید زبانشان را یاد می گرفتم تا بتوانم آنها را به دین میسیحیت بکشانم. هر چقدر دربارهٔ اسلام تحقیق می کردم، می دیدم مسلمانان آدم های بدی نیستند و چیز اشتباهی هم در دینشان وجود ندارد. این موضوع را به خانواده ام گفتم. به آنها گفتم: «مسلمانان آدم های بدی نیستند، اصلاً آدم های کثیفی نیستند، طهارت یکی از ضرورت های دینشان است.» خانواده ام گفتند: «خیلی با احتیاط عمل کن. شیطان انسان را وسوسه می کند. تو الان یک مسیحی معتقد شده ای و این بار شیطان می خواهد از طریق مسلمانان تو را منحرف کند و از راه درست خارج کند. مواظب باش که دیگر فریب شیطان را نخوری و از طریق این دین اهریمنی، دوباره طعمه او نشوی. اسلام دین شرارت و خشونت است. مواظب باش جیم.»

من هر روز دربارهٔ اسلام فکر می کردم و در مورد اعتقادت آنها تحقیق می کردم. خواندن قرآن کتاب آسمانی مسلمانان را شروع کردم. قرآن چشمم را به سوی اعجاز و رحمت خداوند باز کرد.

چیزی که در قرآن توجه ام را جلب کرد، مسئله حضرت عیسی مسیح

به عنوان پیامبر خدا و نه به عنوان خود خدا و یا پسر خدا بود. همان مشکلی که من با مسیحیت داشتم. «همانا مسیح پسر مریم، رسول خدا و کلمه الهی است که به مریم القا شد. بنابراین به خدا و پیامبران او ایمان آورید و نگویید سه چیزند. خیرِ شما در این است که از تثلیث باز آیید، خداوند تنها معبود یگانه است...» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۷۱)

«بی تردید کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است کافر شدند. بگو اگر خدا اراده کند، مسیح پسر مریم و مادرش و همهٔ کسانی را که در روی زمین هستند را هلاک کند، چه کسی می تواند مانع آن شود.» (سوره مائده، آیه ۱۷)

نکته دیگری که توجه ام را به خودش جلب کرد، مسئله به صلیب کشیدن حضرت عیسی بود. «گفتند که ما مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم. در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، بلکه امر بر آنها مشتبه شد... خدا او را به نزد خود بالا برد. او توانای فرزانه است.» (سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۵۷)

من عیسی مسیح را دوست داشتم و او را به عنوان خدا می پرستیدم، اما حالا فهمیدم که اشتباه بوده و مسیح خدا نیست. این را می دانستم اما پذیرفتن این مسئله برایم سخت بود. دیگر نمی توانستم از حقیقت برگردم و باید تصمیم خودم را می گرفتم، مسیرم اشتباه بوده و باید این اشتباه را می پذیرفتم.

سرانجام بعد از یک دوره افسردگی، تصمیمم را گرفتم. به خودم گفتم باید از خدا سپاسگزار باشم که حقیقت را نشانم داد. باید تسلیم این حقیقت محض شوم.

تصمیم گرفته ام برای یادگرفتن زبان عربی و اسلام به مصر بروم. دیگر نه به این خاطر که مسلمانان آنجا را مسیحی کنم، بلکه برای اینکه اسلام و زبان عربی را یاد بگیرم.

البته با خانواده ام مشکل دارم. آنها اصلاً از این مسئله که مسلمان شده ام راضی نیستند، اما این موضوع را درک کرده اند که این یک تغییر شخصی است و تصمیم زندگی من است. دلم می خواهد بگویم اعتقاد به خدا می تواند زندگی انسان را تغییر دهد و چقدر زندگی پس از اینکه دانستیم به چه دلیل زندگی می کنیم زیباست.

www.mohtadeen.com/en

sep ۲۷/۲۰۱۰

آیا خدایی وجود دارد؟/ دکتر روسی

من پزشك و جراح هستم. ۲۶ سالمه و الان مشغول دادن تز دورهٔ تخصص هستم. مسلمان شدن من در جامعهٔ مدرن روسیه، کمی عجیب و غیرعادی است. چون این باور در ذهن مردم نقش بسته که مسلمانان افرادی قدیمی و عقب افتاده هستند که از هیچ گونه سیستم آموزشی و زندگی مدرن برخوردار نیستند.

همیشه این سؤال دربارهٔ وجود خدا در ذهنم بود که آیا خالقی وجود دارد که مافوق بشر باشد؟ من در خانواده ای بزرگ شدم که مادر و مادر بزرگم افرادی بی اعتقاد بودند. در دوران کودکی جایی نبود که اطلاعاتی دربارهٔ دین به دست بیاورم، اما به طور مبهم و سربسته احساس می کردم که خدایی وجود دارد که سرنوشت انسان ها به دست اوست. به خصوص وقتی که سر و کارم به افراد بیمار افتاد.

در دوران نوجوانی و جوانی مقالاتی دربارهٔ دین خوانده بودم، اما همه آنها خدا را انکار می کردند. در اواخر دههٔ ۹۰ یك کتاب انجیل به دستم رسید. بعد از مطالعهٔ کتاب مقدس آشفتگی هایم بیشتر شد. نمی فهمیدم چطور

عیسی، هم می توانـد انسان باشـد و هم خـدا و چطور خـدا می توانـد پسـر یا دختر داشـته باشد؟ چرا انسان باید گناه آدم را به دوش بکشد؟

این سؤال ها را از کشیش ارتـدکس پرسـیدم و او جواب قانع کننـده ای به من نداد و گفت: «لازمه پذیرش دین اعتقاد است و باید به هر چیزی که دربارهٔ هستی از این کتاب می خوانی اعتقاد داشته باشی.»

برایم خیلی عجیب بـود که چطور کلیسـا می توانـد مشـخص کنـد چه کسـی رسـتگار است و چه کسـی نیست؟ چرا مردم نمی توانند بدون واسطه با خدا ارتباط برقرار کنند؟ بین تقاطع دو جاده قرار گرفته بودم؛ مسیحیت و کمونیست!

به صورت خیلی ناگهانی با کسـی در دانشـگاه آشـنا شـدم که ۱۲ سـال در آفریقـای شـمالی کار کرده بود و مـدتی بود که به روسـیه برگشـته و در آنجا مسـلمان شـده بود. با هم به طور مداوم ارتباط داشتیم و کم کم با اصول اسـلام آشـنا شدم. او برایم متونی دربارهٔ دین، به زبان روسـی پیدا کرد و قرآن را به عربی می خواند و به روسـی ترجمه می کرد. به زبان عربی مسلط بود و زبان روسی هم زبان مادری اش بود.

یک روز با دوسـتم به مسـجد رفتم و در آنجا مسـلمان شـدم. از وقتی که مسـلمان شـده ام زنـدگی ام به طور کامل تغییر کرده است. واقعاً به آرامش ذهنی رسیده ام.

طبق گفتهٔ پیامبر؛ همه کودکان با خود اسـلام را دارند اما والدینشان هسـتند که آنها را مسـیحی، مسـلمان، یهودی و یا کافر می کنند.

همه از مسـلمان شدنم تعجب می کردند. مردی جوان با این موقعیت شغلی و تحصیلی چرا مسلمان شده و دیگر گوشت خوک نمی خورد و نمـاز می خوانـد؟ بیشتری هـا می گفتنـد که دیوانه شـده است و خـائن به کشورش روسـیه است. مرا مسـخره می کردند، اما آیا استهزاء افراد جاهل، ارزشی دارد؟

بگذارید مردم به ما بخندند و ما را مسخره کنند. روز قیامتی هم هست که در آن روز، ما آنها را مسخره می کنیم.

www.muslimconvert.com

۵.۱۰.۲۰۱۳

پازل هدف از زندگی/ آقای دونالد فلود از آمریکا

من در یک خانواده آمریکایی زندگی می کردم که روش زندگی مان لذت جویانه بود. به موسیقی و شعر و ورزش علاقه داشتم. اما به نقطه ای رسیدم که احساس ورشکستگی روحی می کردم. از خودم می پرسیدم حالا چی؟ احساس می کردم در زندگی به جز این لذت های مادی، باید چیزهای دیگری هم وجود داشته باشد.

این حس باعث شد حقیقت را در کوچه های مختلفی جست وجو کنم. همیشه فکر می کردم، دلیل این احساس بیهودگی، نحوهٔ زندگی در آمریکاست که اغلب با شادی های لحظه ای و رفتارهای نسنجیدهٔ تابع امیال آنی گره می خورد. در نتیجه فکر کردم، ممکن است پاسخ سؤال هایم در مکان دیگری پیدا شود. بنابراین به دنبال مدینهٔ فاضله می گشتم. پس از مسافرت به شهرها و کشورهای مختلف، نتوانستم آن مکان را پیدا کنم. به این نتیجه رسیدم که انسان باید روش های مختلف زندگی مردم را بیاموزد و بهترین راه را انتخاب کند. شاید یکی از آنها جادهٔ حقیقت باشد.

همیشه موضوعات مرموز دربارهٔ زندگی مرا جذب می کرد. به همین خاطر

مطالعه در مورد متافیزیک (علوم ماوراءالطبیعه) را شروع کردم. فهمیدم هر چیزی طبق قانون کلیت عمل می کند که می تواند برای خودش مفید باشد. بعد از مطالعهٔ کتاب های زیاد در این زمینه، متوجه شدم که مهمتر از این قوانین این است که خالقشان کیست؟

به پیشنهاد یکی از دوستانم به سفری سه ماه به دیگر ایالات آمریکا و غرب کانادا رفتم. با مناظر و طبیعت فوق العاده ای روبه رو شدم . به این نتیجه رسیدم که جهان نمی تواند تصادفی و اشتباهی به وجود آمده باشد.

پس از بازگشت به شهر، از فضای شلوغ و ناآرام، احساس ناراحتی می کردم و به مصرف دارو روی آورم.

پس از مدتی به این نتیجه رسیدم؛ ممکن است این حقیقت در اتکاء به نفس باشد. بنابراین به خواندن مطالبی علاقه مند شدم که ایجاد انگیزه می کرد و در سمینارهای مختلفی در این زمینه شرکت کردم. به خاطر مطالعاتم، به اعتماد به نفس خوبی رسیده بودم، اما هنوز حقیقت را پیدا نکرده بودم.

پس از آن به خواندن کتاب های فلسفی روی آوردم. مفاهیم و اصول جالبی پیدا کردم، اما هنوز فلسفهٔ خاصی پیدا نکرده بودم که بتواند به طور کامل قانعم کند. به این نتیجه رسیدم که اخلاق و رفتار پسندیده خوب است، اما برای حل کردن پازل هدف از زندگی و جنبهٔ معنوی آن کافی نیست.

پس از مدتی در یک کشور اسلامی مشغول به کار شدم. آنجا به اندازه کافی وقت برای خواندن و تفکر دربارهٔ زندگی داشتم. یک روز با چند تا از همکارانم صحبت می کردم؛ به آنها گفتم: «من آزادی های زیادی در کشورم دارم که شما ندارید!»

یکی از آنها گفت: «بستگی دارد منظورتان از آزادی چه باشد؟ و آزادی را چگونه تعریف کنید؟ما هم آزادی داریم، چون آزادانه این دین را انتخاب کردیم و هیچ اجباری نبوده. دستورهای اسلامی، کردار و رفتار انسانی را

تأیید می کند و آزادی انسان ها را محدود نمی کند. بلکه این دستورالعمل ها اعمال شده تا آزادی انسان را تعریف کند و به آن شأن و اعتبار ببخشد. در کشور شما مهم نیست والدین در خانه به فرزندانشان چه اصول اخلاقی را بیاموزند، به محضی اینکه از خانه بیرون بروند با جامعه ای روبه رو می شوند که متضاد اصول اخلاقی آنهاست و پدر و مادر را با مشکلات فراوانی روبه رو می کند.»

یکی دیگر از همکارانم گفت که شما باید کاری کنید که مسلمان بمیرید و اگر نه بازی را باخته اید. بهترین آزادی، سرمایه گذاری برای رفتن به بهشت است.

از حرف های آنها تکانی خوردم. تصمیم گرفتم دربارهٔ دینی که به قول آنها، خدا از طریق وحی به پیامبرش نازل کرده، تحقیق کنم و به همین دلیل برای یافتن حقیقت، مطالعاتم را در زمینهٔ اسلام و مسیحیت شروع کردم. فهمیدم مسلمانان به پیامبران قبلی نیز ایمان دارند و اسم حضرت مسیح ۲۵ بار در قرآن آمده و حتی سوره ای به نام حضرت مریم در قرآن است که از او به عنوان زنی پاک دامن یاد می کند.

نکته دیگری که توجه ام را جلب کرد، نکته های علمی قرآن بود. غیر قابل تصور است که ۱۴۰۰ سال قبل بجز خداوند متعال، کسی این اطلاعات را داشته باشد. اطلاعاتی که بعضی از آنها امروزه از طریق ماشین های پیشرفته و فرآیند های علمی کشف شده است. این نکات علمی ثابت می کند که قرآن کلام خداست.

طبق نظریات یک محقق اسلام شناس در غرب، کامل ترین سیستم پرستش خدا، سیستمی است که در دین اسلام ذکر شده است. اسلام دین یکتاپرستی است و دین آدم، ابراهیم، موسی و عیسی نیز بوده. از آنجا که خدا یکی است و انسان ها از گونه ها و نژادهای مختلفی هستند؛ در نتیجه دینی که خدا برای انسان برگزیده، یکی است. روح انسان و نیازهای اجتماعی آنها یکسان است و طبیعت انسان از اولین مخلوقات آدم و حوا تغییر نکرده. روی حرف های این اسلام شناس به طور عمیق فکر کردم. به این نتیجه رسیدم که

وظیفه تمـام انسـان هـاست به دنبـال حقیقت واحـد بگردنـد و کورکورانه دینی را که خـانواده هایشان یا اجتماع به آنها تحمیل کرده نپذیرند.

اسـلام، انسان را به عنوان یک مسافر در این زنـدگی در نظر می گیرد که خانـهٔ واقعی او در جای دیگری است. ما برای مـدت کوتاهی اینجا هستیم و نمی توانیم به جز اعتقاد به خدا و اعمالمان از این زندگی چیزی با خود به سرای دیگر ببریم.

بایـد مثل مسافری باشـیم که از شـهرهای مختلفی می گذرد، اما شـیفتهٔ هیچ کدام نمی شود. ما به عنوان مسافران این سـفر باید بـدانیم؛ زنـدگی یعنی مورد آزمایش قرار گرفتن و این آزمایشات تنها برای رشـد معنوی است. بشـر باید از خدا اطاعت کند تا اعمال نیک و مراتب روحی بالاتری به دست آورد که برای ورود به بهشت ضـروری است؛ یعنی بشر باید بفهمد، پرستش خدا مثل خوردن و نفس کشیدن ضروری است.

تا اینجا ۸۰ درصد مطمئن بودم که مسلمان بشوم، اما چیزی مرا به عقب می کشید. نگران واکنش دوستان و خانواده ام بودم.

این موضوع را با یکی از همکارانم در میان گذاشتم. او گفت: «روز قیامت هیچ کس نمی تواند به تو کمک بکند. نه مادرت، نه پدرت، نه همسرت و نه فرزندانت. اگر فکر می کنی به این نتیجه رسـیده ای که اسـلام حقیقتی است که سال ها به دنبالش بوده ای، تصـمیمت را بگیر و به فکر حرف مردم نباش، طوری زندگی کن که خدا از تو راضی باشد. دیر یا زود قایق مرگ به ما هم می رسد و هر انسان مسئول اعتقاد و اعمال خودش خواهد بود.»

یکی از دوسـتان یک نوار ویدیویی سـخنرانی به من داد که موضوع آن هدف از زندگی بود و در یک کلمه به اسلام خلاصه می شد. در این سـخنرانی فهمیدم قبل از اینکه فطرت پاک انسان با گناهان آلوده شود، ذات او گرایش به پرستش خدا دارد و هیـچ دینی به جز اسـلام در مقابل خـدا پـذیرفته نیست. کسـی که غیر از اسـلام آیینی برگزینـد، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است. (سورهٔ آل عمران آیهٔ ۸۵)

ممکن است انسان راه هدایت خدا را نادیده بگیرد و معیارهای خاصی برای زندگی خود در نظر بگیرد، اما بالاخره خواهد فهمید که این تنها سرابی است که او را فریفته است.

آخرین نکته در این سخنرانی این بود که ما نمی توانیم به خاطر اعمال بعضی از مسلمانان، روی اسلام اینطور قضاوت کنیم. به این دلیل که انسان خطاکار است. بلکه ما باید اسلام را از طریق قرآن قضاوت کنیم. پس از دیدن این نوار، احساس کردم حقیقت در دلم روشن شده است و باید خودم را از چاه جهل و نادانی نجات دهم و به سوی نور حقیقت قدم بگذارم. شهادتین را گفتم و وارد این جاده نورانی شدم.

در آخر می خواهم بگویم انتخاب دین دست خود انسان است. انسان مثل یک بازرگان است که اجناس زیادی در مقابل اوست و باید انتخاب کند که کدام یک را بخرد. واضح است که او می خواهد جنسی را انتخاب کند که سودمند تر باشد. با این تفاوت که بازرگان هیچ تضمینی برای ثروت و دارایی خود ندارد و ممکن است به آسانی در یک لحظه تمام ثروت خود را از دست بدهد.

www.muslimconverts.com

۲۵.۸.۲۰۱۰

گمشدهٔ من / آقای رادکو

سال ها منکر خدا بودم و اصـلاً به وجود خدا اعتقاد نداشـتم. به نظرم مردمی که به خداوند اعتقاد داشـتند، افراد ضـعیفی بودند که برای پیـدا کردن تکیه گاهی در ناتوانی و تنبلی هایشان احساس نیاز می کننـد و به همین دلیل به کلیسا می رونـد. وقتی که دربارهٔ مذهب و دین بحث می شد عصـبانی می شدم و همیشه سـعی می کردم آنها را مسـخره کنم. البته دوسـتان خوبی داشتم که به خدا اعتقاد داشتند. اما به این توافق رسیده بودیم که هر وقت با هم هستیم، دربار ۀ دین بحث نکنیم.

یک روز در کمال ناباوری دعوت دوسـتانم به کلیسا را پـذیرفتم. فقط در کلیسا به رفتار و اعمالی که مردم انجام می دادند می خندیدم. روی صـندلی آخر نشسـتم و به کارهای مردم به شکلی طعنه آمیز نگاه می کردم، اما خدا همیشه از راهی مرموز وارد می شود. سـخنرانی شروع شد و در حدود ۱۵ دقیقه طول کشـید. ناگهان در وسط سخنرانی اشک از چشمانم جاری شد. حس عجیبی مملو از شادی و خوشحالی، خصومت مرا نسبت به خدا شست و از بین برد. احساسی که تمام وجودم را فرا گرفت. بعد از تمام شدن مراسم،

از دوستم پرسیدم: «دوباره کی با هم می توانیم به کلیسا بیاییم.»

آن روز وقتی که کشیش گفت اگر نمی خواهیم مردم در مورد ما قضاوت کننـد ما هم نبایـد دربارهٔ آنها قضاوت کنیم، با این گفته زندگی من ناگهان تغییر کرد.

دیگر به طور منظم در جلسـات کلیسا شـرکت کردم. تشنهٔ اطلاعاتی راجع به خـدا و حضـرت مسـیح بودم، در جلسات جوانان شرکت می کردم و اطلاعات و تجربیاتمان را دربارهٔ خدا رد و بدل می کردیم. احساس می کردم دوباره زنده شده ام.

من در خانواده ای بزرگ شـده بودم که منکر خـدا بودنـد. فقط غسل تعمیـد را برایم انجام داده بودنـد، اما هرگز تلاشـی برای پیشـرفت معنوی ام انجام نداده بودند. فکر می کنم کلاس شـشم بودم که فردی از حزب کمونیست برای ما فرستاده شد و عدم وجود خدا را برایمان توضیح داد.

آن موقع احسـاس می کردم جـذب حرف هـایش شـده ام. من به تمـام حرف هـایی که آن آقـا می زد اعتقـاد داشـتم. احساس خودبینی و تنفر و انزجـار از افراد معتقـد، تمام احساسم شـده بود، اما حالا بایـد تمام آن سال ها را جبران کنم. با یک کشـیش ملاقـات کردم. سؤال هـای زیـادی در ذهنم وجود داشت. سؤال هایم را می پرسـیدم و جواب هایی درست یا غلط دریافت می کردم.

اما بعـد از مـدتی متوجه اشـتباه بزرگی شـدم. من هر حرفی که گفته می شد را بدون تفکر و تأمل می پذیرفتم. آنها می گفتند همینی که هست را بایـد بپـذیری. این در واقع اشـتباهم بود که هیـچ عکس العملی به حرف های آنها نشان نمی دادم و بـدون چون و چرا می پذیرفتم و با دقت فکر نمی کردم. این بعدها برایم باعث عواقب بغرنجی شد.

وقتی به گذشته نگاه می کنم، می بینم خیلی جوان بودم و درک موضوعات به طور جدی و ایجاد یک عقیده برایم سخت بود. فقط می خواستم یک مسیحی خوب باشم و خدا می داند که تمام سعی ام را می کردم.

با گذشت زمان نمی توانستم تناقضات دین مسیحیت را بپذیرم. مثلاً ماهیت حضرت مسیح و مفهوم گناه ذاتی چیست؟ کشیش ها سعی می کردند

به سؤالاتم پاسخ دهند، اما صبرشان تمام شده بود و در آخر به من گفتند که باید این مفاهیم را به عنوان یک باور و اعتقاد بپذیرم و این سؤالات فقط هدر دادن وقت است و باعث می شود از خدا دور شوم.

واقعاً گیج شده بودم و از نظر روحی به هم ریخته بودم و به سمت خودکشی کشیده شده بودم.

مسیرم به سوی اسلام هم اصلاً راحت نبود. شاید فکر کنید چون از مسیحیت ناامید شده بودم، اسلام را پذیرفتم، اما این طور نبود. تنها چیزی که آن موقع دربارهٔ اسلام می دانستم این بود که آنها به خداالله می گویند و به جای انجیل، قرآن می خوانند و شخصی را به نام محمد می پرستند.

از مسیحیت کنار کشیدم. البته به این حقیقت رسیده بودم که خدا وجود دارد و خدا را در قلبم احساس می کردم. او در قلبم جایی پیدا کرده بود و نمی توانستم به خدا بگویم از قلبم بیرون رود. خوشحال بودم که او در قلبم هست و احساس می کردم به من کمک خواهد کرد.

به مرور به سمت راهی احمقانه کشیده شدم، به سمت خوش گذرانی، به دنبال هوسرانی. نمی فهمیدم که این راه مرا از خدا دور می کند و زندگیم را نابود می کند. یکی از دوستانم می گفت: «تو باید سنگ های زیر پایت را کنار بزنی تا زمین را احساس کنی.» واقعاً احساس می کردم شیطان با آغوش باز منتظرم است، اما خدا رهایم نکرد و راه دیگری جلوی پایم گذاشت.

در جولای سال ۲۰۰۱ با آقایی عراقی آشنا شدم. اسمش ابراهیم بود. مکالمه ای بین ما آغاز شد. به من گفت که مسلمان است و من هم گفتم مسیحی هستم. به نظرم مسلمانان گروهی عجیب و غریب بودند. خیلی دلم می خواست بیشتر در مورد اسلام بدانم. این موقعیت بسیار خوبی بود تا بیشتر دربارهٔ اسلام یاد بگیرم. کسی که روبه رویم بود می توانست اسلام را به من یاد دهد. حواسم را جمع کردم و سؤال هایی در مورد اسلام از او پرسیدم. این اولین باری بود که با یک مسلمان ملاقات کرده بودم. در واقع اولین قدم بود. بعد از مدتی از هم جدا شدیم و دیگر او را ندیدم، اما بذر اسلام در دلم کاشته شده بود.

یادم آمد قبلاً مصاحبه ای از محمد علی سیلهاوی خوانده بودم. او یک مسلمان اهل چکسلواکی بود. تصمیم گرفتم آدرسش را پیدا کنم و نامه ای برایش بنویسم. بعد از مدتی پاسخم را داد و برایم چندین جزوه و مقاله فرستاد و گفت که با مرکز اسلامی در شهر پراگ تماس گرفته و دربارهٔ من با آنها صحبت کرده، از آنها خواسته ترجمهٔ قرآن رابرایم بفرستند.

این شروع ماجرای مسلمان شدنم بود و قدم به قدم پیش می رفتم. حدود سه سال طول کشید تا توانستم آقای سیلهاوی را ملاقات کنم. او هم با آغوش باز از من استقبال کرد و تمام مسائل را برایم توضیح داد. به من پیشنهاد کرد به مسجد چکسلواکی بروم. وقتی به مسجد رفتیم، می ترسیدم با من مثل یک غریبه برخورد شود، اما بر خلاف انتظارم آنها برخورد دوستانه ای با من داشتند و بسیار گرم و صمیمی از من استقبال کردند.

تمام مسائل اسلامی را بررسی کردم و دیدم چقدر منطقی و عاقلانه است. ابتدا فکر می کردم علاقه ام به اسلام موقتی است و نمی توانم مانند یک مسلمان زندگی کنم، اما دیدم، این فقط یک علاقه نیست، بلکه گمشده ای است که سال ها به دنبالش بودم و حالا پیدایش کردم.

ممکن است این کار آسان به نظر برسد، امااین گونه نبود. فقط با کمک خدا توانستم در این کشمکش روحی و درونی پیروز شوم. در مورد این مسئله خیلی فکر کردم و در آخر به این نتیجه رسیدم که می خواهم مسلمان شوم. حالا دیگر آن جوان چند سال پیش نیستم.

کم کم یاد گرفتم که چطور نماز بخوانم و عادت های بدی که در اسلام قابل قبول نبود را ترک کردم. من یک قمار باز حرفه ای بودم و برایم بسیار سخت بود که آن را کنار بگذارم، اما به لطف و کمک خدا این عادت بد را هم کنار گذاشتم. الان بسیار خوشحالم که مسلمان شده ام البته نقایصی دارم، اما باور دارم که با کمک خدا اینها هم درست می شود. با تمام وجود باور دارم و به زبان اقرار می کنم که خدایی به جز خدای یگانه وجود ندارد و حضرت محمد (ص) فرستاده اوست.

www.islam can.com

۰۳.۲۱.۲۰۱۲

تولدی دوباره/ آقای راگر هادن از ایرلند شمالی

اسم من راگر هادن است و اهل ایرلند شمالی هستم. در حال حاضر به عنوان دندانپزشک در انگلستان کار می کنم. در یک خانوادهٔ مسیحی بزرگ شدم. والدینم مسیحیان دوباره متولد شده هستند. اگر چه با آموزه های کتاب مقدس بزرگ شدم، اما به اصول آن پایبند نبودم. من هم مانند همهٔ جوانان به دنبال خوشی بودم و مرز و محدودیت نمی دانستم. با وجود اینکه فردی مذهبی نبودم، اما به خدا اعتقاد داشتم.

همیشه با خودم فکر می کردم حتی اگر بپذیریم که وجود جهان از طریق یک انفجار بزرگ صورت گرفته، باز هم نمی توانیم انکار کنیم که خدایی وجود دارد و این واقعه را کنترل و طراحی کرده است. ما همین جوری به وجود نیامده ایم و خودمان را خلق نکرده ایم. پس باید خلق شده باشیم. همیشه دربارهٔ خدا فکر می کردم اما اثری روی قلبم نداشت.

اولین آشناییم با اسلام از طریق رسانه ها بود، اما دلم نمی خواست دربارهٔ مردمی که ندیده ام قضاوت کنم. نمی توانستم بدون دیدن آنها و شنیدن حرف هایشان آنها را رد کنم.

وقتی که دانشجو بودم چند تا از هم دانشگاهی هایم مسلمان بودند. دربارۀ دین چند بار با آنها صحبت کردم، اما جدی نبود. آن موقع هوا و هوسم زیاد بود. فقط می خواستم خوش گذرانی کنم، ولی می دانستم باید زمانی دربارۀ زندگی و دینم تجدید نظر کنم و یک مسیحی خوب شوم. همچنین می خواستم در مورد ادیان دیگر و باورهای آنها هم فکر کنم.

سال آخر دانشگاه تصمیم گرفتم مثل پدر و مادرم، خودم را اصلاح کنم و مسیحی دوباره متولد شده شوم. به همین خاطر خواندن کتاب مقدس را شروع کردم.

مفهوم تثلیث همیشه مرا اذیت می کرد. یکی از هدف هایم این بود که این مسئله را بفهمم. یادم هست زمانی که بچه بودم، وقتی چیزی می خواستم، نمی دانستم از خدا بخواهم یا از حضرت مسیح؟! تصمیم گرفته بودم خواسته هایم را از خدا بخواهم، می گفتم اگر او توانسته همه چیز را خلق کند، پس صدایم را می شنود و به من کمک می کند.

با چند تا از کشیش ها صحبت کردم، آنها سعی می کردند مسئله تثلیث را برایم حل کنند اما متقاعد نمی شدم. خواندن کتاب مقدس را ادامه دادم و به دنبال حقیقت می گشتم. از خودم می پرسیدم چرا تمام پیامبران تورات، خدا را عبادت می کنند و اعمال نیک انجام می دهند و به عفو و بخشش خدا نیز امیدوارند؟ مسیح چه کسی را عبادت می کند؟ حرفی از تثلیث در کتاب تورات نبود، می دانستم خدا تغییر نکرده، پس باید مشکلی وجود داشته باشد. با دوستانم در دانشگاه در این باره صحبت کردم. بعضی از آنها کاتولیک یا سیک یا ملحد بودند و بعضی مسلمان.

وقتی که فهمیدم مسلمانان یک خدا را می پرستند و شریکی برای او قائل نیستند، خیلی تعجب کردم. به خواندن کتاب مقدس و منابع مسیحی ادامه دادم و در کنار آن کتاب های اسلامی را هم مطالعه می کردم.

در کتاب های اسلامی خواندم، مسلمان بر این باورند که خداوند از طریق پیامبران از زمان حضرت آدم (اولین بشر) پیغامش را برای انسان ها فرستاده

است. همهٔ پیامبران فقط به یک خدا اعتقاد دارند و معتقدند روز حساب و کتابی هست و همه مورد بازخواست قرار می گیرند.

احساس کردم اینها چیزهایی است که به آنها باور دارم. با والدینم در این باره صحبت کردم. وقتی گفتم که می خواهم مسلمان شوم، آنها گفتند که این دین، منفور است و نباید این کار را انجام دهم. آنها معتقد بودند که من توسط دوستانم شست وشوی مغزی شده ام. مدت ها با هم در این باره صحبت کردیم، اما به توافق نرسیدیم.

باید مسلمان می شدم. نمی خواستم در آخرت، روزی که از دنیا رفتم مورد بازخواست قرار بگیرم. بالاخره به لطف خدا بعد از چند ماه مسلمان شدم.

تغییر دینم، زندگیم را به طور کامل دگرگون کرد. مطمئن بودم که تصمیم درستی گرفته ام. به جای اینکه با خودخواهی و در مسیر ارضای هوای نفس زندگی کنم، سعی می کنم به دیگران کمک کنم و خواسته هایم را زیر پا بگذارم و کاری کنم که خدا راضی باشد. تلاش می کنم به پدر و مادرم همانطور که خدا گفته، بیشتر محبت کنم.

بعد از چند وقت با یک خانم مسلمان ازدواج کردم و الان یک پسر یک ساله داریم. هر دوی ما سعی می کنیم ایمانمان را قوی تر کنیم و دلمان می خواهد اسلام را تا سطوح عالی بیاموزیم و به دنبال فرصتی هستیم که به این آرزو تحقق ببخشیم.

www.onislam.net /English

۷.۱۳.۲۰۱۰

معنای زندگی/ آقای ردا از ویرجینیای شمالی

من در یک خانوادهٔ پیرو کاتولیک رم در ویرجینیای شمالی متولد شدم. به خوبی خاطرات رفتن به مدرسهٔ کاتولیک و آموخته هایم دربارهٔ آیین عشاء ربانی، اعتراف به گناهان و مراسم تأیید را به یاد دارم.

در دین کاتولیک به ما آموزش داده می شد که عشاء ربانی، بدن و خون واقعی حضرت مسیح است. آن زمان این مراسم به نظرم روحانی و مقدس بود. فکر می کردم بسیار سعادتمندم که در این مراسم شرکت می کنم. به خصوص اولین بار که جرعه ای از شراب مقدس را نوشیدم، احساس می کردم مسیح در وجود من است و نباید دیگر مرتکب گناه شوم. در این مراسم، ما نان را به نشانهٔ گوشت حضرت مسیح و شراب را به عنوان سمبل خون حضرت مسیح می خوریم و بر این باوریم که با این غذا، خون خدا در رگ های ما جاری می شود و مسیح در روحمان می رود.

وقتی که بزرگ تر شدم احساس می کردم به طور کلی از کاتولیک و هر عقیدهٔ مذهبی دور شده ام. اما هنوز در مراسم عشاء ربانی شرکت می کردم.

آن زمان یکی از عقایدم این بود که تمام ادیان از یک دین و اصل منشأ

می گیرند و آن اینکه اگر خوب باشی و درست رفتار کنی و کسی را آزار ندهی به بهشت می روی، اما وقتی که مشروب می خوردم و یا از مواد استفاده می کردم از شکستن دل پدر و مادرم احساس راحتی می کردم.

مدام از خودم سؤال های مشکلی می پرسیدم که نمی توانستم به آنها پاسخ بدهم. می خواستم دلیل هستی ام را بدانم. چرا متولد شده ام و سرنوشتم چیست؟

آن زمان، عکاس یک هفته نامه بودم. یک روز باید برای عکاسی به مراسم عید فطر مسلمانان می رفتم. در آن جشن، اول خطبه ای گفته شد و سپس نمازگزاران بقیهٔ مراسم جشن را دنبال کردند. اولین نکته ای که مرا تکان داد، گوناگونی جمعیت بود. سیاه، سفید، زرد، عرب، آمریکایی، پاکستانی و هندی از هر نژادی و رنگی در این جشن شرکت کرده بودند. من تا به حال چنین چیزی را در کلیساهای آمریکا ندیده بودم.

در آن جشن از یکی از افرادی که تازه مسلمان شده بود، سؤالاتی پرسیدم که پاسخ هایش باعث شد بیشتر دربارهٔ این دین تحقیق کنم. چند هفته در کلاس های اسلامی شرکت کردم و بدون هیچ عذر و بهانه ای اعتقاد پیدا کردم که اسلام دین حقیقی و از طرف خداست. در واقع اسلام روش زندگی است و زندگی مذهبی را از کار و تجارت و زندگی شخصی جدا نمی کند و تمام جوانب زندگی را شامل می شود.

یکی از نکات زیبای اسلام این است که انسان هر روز با خدا حداقل پنج بار در تماس است. هر چه بیشتر دربارهٔ اسلام تحقیق می کردم، بیشتر جذب می شدم. به عنوان مثال خداوند در قرآن می فرماید که تمام پیامبران؛ آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و خاتم پیامبران، همگی مسلمان بودند. وقتی که انسان بفهمد معنی مسلمان یعنی تسلیم خداوند شدن، می تواند حقیقت پیغمبران را درک کند.

بالاخره من پاسخ سؤال قدیمی خودم؛ یعنی معنای زندگی را پیدا کردم. پاسخ آن ساده است. معنای زندگی یعنی پرستش خداوند. اسلام ۱۸۰ درجه زندگی مرا تغییر داد. اکنون احساس می کنم به سرنوشت واقعی خود رسیده ام و سعی می کنم آن گونه که خدا می خواهد زندگی کنم؛ یعنی کسب بعد معنوی وجود انسان.

www.muslimcinverts.com

۴.۲۱.۲۰۰۳

از بت پرستی تا خداپرستی / خانم زینب از هند

از وقتی که ۱۵ سالم بود مطالعه دربارهٔ اسلام را شروع کردم، اما امسال در سن ۲۵ سالگی شهادتین را گفتم.

همیشه به دین علاقه داشتم. بر این باور بودم که دین کمک می کند با مردم راحت تر ارتباط برقرار کنم و مردم از نژادهای مختلف را ساده تر قبول کنم. اگر چه آن موقع فکر می کردم با مذهبی که متولد شده ام سازگار هستم.

اما کم کم احساس کردم به سمت اسلام کشیده شده ام البته نه تنها به خاطر آموزه های مذهبی، بلکه به دلیل ابعاد سیاسی و اجتماعی آن.

خوشبختانه آن موقع دوستان مسلمان زیادی داشتم. آنها مرا تشویق می کردند که مسلمان شوم.

هر چه زمان می گذشت بیشتر با اسلام آشنا می شدم. راستش را بخواهید می دانستنم اسلام راه صحیح است، اما می خواستم در جهالت باقی بمانم و سعی می کردم خودم را قانع کنم که اگر خدا می خواست مسلمان شوم از همان ابتدا مسلمان متولد می شدم.

به دانشگاه رفتم و به راه جاهلیت خودم ادامه دادم. همه کار می کردم،

مشروب می خوردم، به کلوپ ها می رفتم، اما همیشه از خودم می پرسیدم: «چرا در دلم خوشی و شادی را احساس نمی کنم؟»

در دانشگاه بهترین و قابل اعتمادترین دوستانم مسلمان بودند. تقریباً غیرممکن بود که یک سیک با مسلمان دوست شود. آن موقع از لحاظ روحی خیلی به هم ریخته بودم.

دربارۀ ادیان تحقیق می کردم چون احساس می کردم از زندگی ام چیز بیشتری می خواهم، اما از خانواده ام می ترسیدم چون آنها سیک (۱) بودند و تا به حال کسی نشنیده بود که یک سیک مسلمان شود.

دربارۀ هندویسم، مسیحیت، بودیسم و سیک مطالعه کردم، اما هیچ کدام مانند اسلام مرا قانع نمی کرد. خیلی احساس تنهایی می کردم. حس می کردم به هیچ جا تعلق ندارم. می دانستم دیگر باید شهادتین را بگویم، اما نمی توانستم.

تصمیم گرفتم منکر وجود خدا شوم. اما نحوۀ زندگی ام را عوض کردم، دیگه مشروب نمی خوردم و سعی کردم غذاهای حرام نخورم و رابطه ام را با دوست پسرم قطع کردم. لباس پوشیدنم مسئله ای نداشت چون عادت نداشتم بدنم را به نمایش بگذارم. به خودم القا می کردم که شاد و خوشحال هستم و زندگی ام بهتر خواهد شد. والدینم هم از اینکه کارهای خلافم را ترک کرده بودم خیلی خوشحال بودند.

اما در اعماق وجودم شاد نبودم.

امسال یکی از دوستانم در کامبودیا کشته شد او برای کار داوطلبانه به

۱- سیک (پنجابی: ਸਿੱਖੀ) به معنی شاگرد، از ادیان برخاسته از شبه قارّه هند است. مذهب سیک، محصول اختلافات مذهبی سده ۱۵ میلادی است و مدعی است که چکیده نخستین آموزه های گورو نانک (پیامبر سیک ها زاده ۱۴۶۹م.) مرکز سیک ایالت پنجاب است و بیشتر پیروان آیین سیک نیز پنجابی هستند پنجمین رهبر سیک ها که گورو ارجن خوانده می شود، معبدی از طلا در شهر امریتسار هندوستان بنا کرد و کتابی به نام گرانت صاحب (GranthSahib) را گردآوری کرد که مهم ترین کتاب مقدس آئین سیک است.

آنجـا رفته بود. او هم سـیک بود و می خواست مسـلمان شود. قرار بود بـاهم شـهادتین را بگوییم و بـا هم زنـدگی کنیم، چون مطمئن بودیم خانواده هایمان به هیچ وجه نمی پذیرند که ما مسلمان شویم.

بعد از این واقعه خیلی ناراحت بودم، بالاخره شـهادتین گفتم و مسـلمان شدم. نمازهایم را می خواندم، نمی توانم بگویم چقدر بعد از نماز احساس خوشحالی می کردم.

هیچ کدام از افراد خانواده ام خبر نداشـتند، اما سـر مسـئلهٔ ازدواج مجبور شدم واقعیت را بگویم چون نمی توانسـتم با هر کسی ازدواج کنم. والدینم از ارث محرومم کردند و گفتند: «تو دیگر فرزند ما نیستی، ما هرگز چنین فرزندی نداشتیم.»

اما به نظر من اسـلام فقط یک دین نیست بلکه راه زندگی است. به کسانی که می خواهند وارد دین اسلام شوند می گویم آن قدر این مسـیر را طولانی نکنید و مانند من ۱۰ سال زجر نکشـید، از خانواده تان نترسـید و بدانید کار درستی انجام می دهید و انشاءالله پاداش آن را نه تنها در این دنیا بلکه در آخرت هم دریافت می کنید.

www.muslimconverts.com

۸.۲۲.۲۰۱۳

ارتباط مستقیم با خدا/ آقای فرانسیس مند از سریلانکا

من فرانسیس مند هستم. بعد از مسلمان شدنم اسم محمد را برای خودم انتخاب کردم. به دلایل زیادی به اسلام روی آوردم. اول اینکه ما مسیحیان فقط یکشنبه ها به کلیسا می رویم و دیگر ارتباطی با خدا نداریم و عبادات فقط در کلیسا انجام می شود. هر یک از سه فرقهٔ اصلی مسیحیت؛ یعنی ارتدوکس، کاتولیک و پروتستان، برداشتی خاص از کتاب مقدس و قوانین منحصر به خود را دارند و گاهی اوقات به دلیل عدم معنای قاطع در تفاسیر و وجود عبارات ضدونقیض در انجیل شک و تردید و سردرگمی ایجاد می شود.

به عنوان نمونه، ماجرای مرگ حضرت عیسی، ماجرای بحث برانگیزی است که سه انجیل هر کدام آن را به صورتی متفاوت با دو انجیل دیگر بیان کرده اند. حضرت عیسی چه مدّت داخل قبر بوده؟ بدن حضرت در قبر دو شب و دو روز بوده است و یا کمتر؟ یعنی دو شب و یک روز، در حالی که قرار بوده سه شب و سه روز داخل قبر بماند. کدام درست گفته اند، متی یا یوحنا؟ (۱) چه کسی بر

۱- انجیل لوقا: فصل ۲۴ عبارات ۱-۸، انجیل متی: فصل ۲۸ عبارات ۱-۸، انجیل مرقس: فصل ۱۶ عبارات ۱-۸، انجیل متی: فصل ۱۲ عبارت ۴۱

سر قبر او آمد؟ (۱) چگونه حضرت مسیح دستگیر شد؟ (۲) پس از دستگیری، او را پیش چه کسی بردند؟ (۳) همه با هم متفاوت است.

نمی توانستم بپذیرم که در کتاب خدا تناقض وجود داشته باشد. چون این تناقضات نشان می دهد که خدا به گفته هایش احاطه ندارد و اعتباری به گفته هایش نیست.

ما معتقدیم که مسیح پسر خداست و روح القدس و خود خدا، مظهر خدا شده اند. البته به ما گفته می شود که اعتقاد ما به یکتاپرستی است؛ زیرا ما معتقدیم سه خدا در یک خدا جمع شده است. علاوه بر این، چند بار در کتاب مقدس ذکر شده است که مسیح پیغمبر خداست ولی هرگز پذیرفته نمی شود که او پسر خداست. در نتیجهٔ این عبارات ضدونقیض، صحت هویت مسیح را زیر سؤال می برد. آیا او پیغمبر خداست یا خود خدا؟ اگر او خداست، پس مادر خدا و اجدادِ پیش از او چه کسانی بوده اند؟ قبل از تولد او، خدا چه کسی بوده است؟ بسیار تحقیق کردم تا این ابهامات را از بین ببرم، اما به نتیجه ای نرسیدم.

برایم موقعیتی پیش آمد تا خارج از کشورم کار کنم. زمانی که در عربستان زندگی می کردم، شیوهٔ نماز خواندن مسلمانان مرا متعجب ساخت. نسبت به این دین بسیار کنجکاو شدم و مخفیانه دربارهٔ آن تحقیق کردم. با کمال تعجب دیدم که تمام سؤالات ذهنم از طریق دین اسلام پاسخ داده شد. فهمیدم خدا یکی است. خداوند قادر متعال بدون شریک و یاور است. نه متولد می شود و نه فرزندی دارد. او خالق تمام موجودات عالم است.

متوجه شدم از طریق نماز به طهارت جسم و روح می رسیم و با او به طور مستقیم در هر مکانی و زمانی می توانیم ارتباط برقرار کنیم، قرآن، کلام خدا

۱- انجیل متی: فصل ۲۸، عبارات ۱-۱۰، انجیل یوحنا: فصل ۲۰، عبارات ۱- ۷ ، انجیل متی: فصل ۲۷، عبارات ۵۵و۵۶، انجیل یوحنا: فصل ۱۹، آیه ۲۵

۲- انجیل متی: باب ۲۶، عبارات ۲۱- ۲۵، انجیل یوحنا: باب ۱۳، عبارات ۲۱ تا ۲۶

۳- انجیل متی: باب ۲۶، آیه ۵۷ ، انجیل یوحنا: باب ۱۸ عبارت ۱۳

و برنامه ای برای هـدایت بشـر است و تناقضـی در آن وجود نـدارد و همین مسـئله نشان می دهد که از طرف خدایی دانا وحی شده است:

(أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيرًا) (سورهٔ نساء، آیهٔ۸۲) «آیا تـدبّر و تفکردر قرآن نمی کنند، اگر از نزد غیر خدا بود، هر آینه اختلاف بسیاری در آن می یافتند.»

بعـداز مسـلمان شـدنم تغییرات زیـادی در زنـدگیم صورت گرفت. زنـدگی جدیـدم مرا از مادیات نجات داد. نمازهای روزانه سرگرمی ام شده و اغلب منتظر وقت نماز هسـتم تا با خدای خود صحبت کنم. نماز و قرآن به من کمک کرد تا معنای زندگی واقعی در این جهـان و جهـان آخرت را درک کنم و از گنـاه دوری کنم، به کسانی که علاقه دارم عشق بورزم و ارزش عشـق واقعی والدین، همسر، فرزندان، دوستان و خویشاوندان را درک کنم.

www.thetruereligion.org

۷.۱۰.۲۰۰۳

زندگی یک هدیه است/ خانم کارن میک از لویسویل

پنج ماه قبل از عروسی مان، نامزدم گفت که مسلمان شده است. فکر می کردم او را شست وشوی مغزی کرده اند و دیوانه شده است. یک دفعه، خوردن مشروب و گوشت خوک را کنار گذاشت و هر روز نماز می خواند. فهمیدم چندین ماه دربارهٔ اسلام تحقیق می کرده و چیزی به من نگفته است.

روزها وقتی که سرکار می رفت کتاب ها و جزواتش را می خواندم و فیلم های سخنرانی را نگاه می کردم، سعی می کردم از عقایدش سر در بیاورم، البته اصلاً فکر نمی کردم به سمت اسلام کشیده شوم. من در خانواده ای بزرگ شده بودم که دین چیز مسخره ای بود. ما اصلاً به خدا اعتقاد نداشتیم. نمی دانستم جهان چطور به وجود آمده و برایم هم مهم نبود. در اسلام، منطقی وجود داشت که نتوانستم با آن مخالفت کنم.

به نظرم چون عقیده ای به خدا نداشتم راحت تر از یک مسیحی، مسلمان شدم. چون لازم نبود چیزی را پاک کنم و یا عقیده ای را کنار بگذارم.

تا قبل از گرفتن تصمیم قطعی، چیزی به همسرم نگفته بودم و یواشکی کتاب هایش را می خواندم. نمی خواستم به خاطر او به دینی بپیوندم. می خواستم

خودم کشف کنم. بعد از مدتی به همسرم گفتم که می خواهم مسلمان شوم. واقعاً شوکه شده بود و باورش نمی شد دربارۀ اسلام تحقیق کرده ام.

اما پدر و مادرم از انتخابم گیج شده بودند. اولین بار وقتی که پدر و مادرم مرا با لباس پوشیده و روسری دیدند، شوکه شدند. پدرم می گفت: «من از تو دلسرد شده ام. اگر بخواهی به این دین پایبند باشی، هیچ چیز به تو نمی دهم.» مادرم می گفت: «من از حجاب متنفرم، تو دختر زیبایی هستی و موهایی به این قشنگی را زیر روسری پوشانده ای؟»

اما من تصمیمم را گرفته بودم. مسلمان شدنم باعث شده با دیدی جدید به زندگی نگاه کنم! اسلام چشمم را به خیلی چیزها باز کرد و فهمیدم این زندگی یک هدیه است و باید قدر آن را بدانم.

www.muslimconverts.com

۷.۱۰.۲۰۱۳

قرآن پاسخگوی سؤالات من / آقای کت استون خوانندهٔ مشهور، یوسف اسلام

آنچه که می خواهم بگویم شما همه می دانید فقط می خواهم پیغام رسول خدا و دین حقیقت را تأیید کنم. خدا انسان را اشرف مخلوقات خلق کرد تا نمایندهٔ خدا بر روی زمین باشد. پس از این نکته، مهم است که وظیفهٔ خود را تشخیص دهیم و خود را از اوهامات نجات دهیم. هر کس این فرصت را از دست بدهد دوباره به او داده نخواهد شد. خداوند در قرآن می فرماید: «وقتی که انسان مورد بازخواست قرار می گیرد، می گوید: خدایا یک بار دیگر مرا به زمین برگردان و فرصتی دوباره به من بده. اما خداوند می فرماید: اگر شما را دوباره هم به زمین بفرستم، همین کارها را انجام خواهید داد». (مؤمنون ۹۹-۱۰۰)

من در دنیایی مدرن و پر زرق و برق و در خانواده ای مسیحی متولد شدم. خانواده ام وجود خدا را به من آموخته بود، اما هیچ ارتباط مستقیمی با خدا نداشتم. به تدریج با دین بیگانه شدم و کار موسیقی را شروع کردم. می خواستم یک خوانندهٔ معروف شوم. مثل افرادی که در تلویزیون می دیدم. تمام هدفم پولدار و مشهور شدن شده بود. می خواستم مثل عمویم پولدار شوم. اطرافیانم باعث شدند فکر کنم، این جهان خدای ماست و تنها هدف زندگی همین دنیاست.

من هم تصمیم خودم را گرفته بودم، می خواستم زندگی خوبی داشته باشم. خوانندگان معروف پاپ الگویم بودند. اول با ساخت آهنگ شروع کردم.

هنوز نوجوان بودم که بسیار مشهور شدم. اسم و عکس هایم در تمام رسانه ها پخش شد. آنها مرا بزرگ تر از واقعیت نشان دادند. همان دوره بود که به مشروبات الکلی روی آوردم. پس از یک سال با موفقیت های مالی بسیار، سخت بیمار شدم. پس از بیماریم به این فکر افتادم که بعد از مردنم چه اتفاقی برایم خواهد افتاد؟ آیا من فقط همین بدن هستم؟ آیا هدف از زندگی تنها راضی کردن این جسم است؟

حالا- می فهمم که این بیماری، رحمتی از سوی خدا بود. شانسی برای باز شدن چشمانم. نمی توانستم برای این سؤال ها پاسخی پیدا کنم. آن زمان گرایش به تصوف رایج شده بود. مطالعاتم را شروع کردم. اولین مسئله ای که می خواستم دربارهٔ آن اطلاعاتی به دست آورم، مرگ بود و اینکه آیا روح از جسم خارج می شود؟ کم کم گیاه خوار شدم. و اعتقاد پیدا کرده بودم که تنها یک جسم نیستم.

یک روز، پیاده روی می کردم که باران شروع شد. به طرف پناهگاهی رفتم. آن زمان با خودم فکر کردم، بدنم دارد خیس می شود و به من می گوید: «دارم خیس می شوم.» این باعث شد فکر کنم که بدنم مثل یک الاغ است و باید تربیت شود تا به کجا برود وِالا الاغ آدم را به آنجا که می خواهد می برد. فهمیدم اراده دارم که یک هدیهٔ خدادادی است. سعی کردم این اراده خدادادی را دنبال کنم. دوباره ساخت آهنگ را شروع کردم. این دفعه سعی کردم افکارم را در آهنگ هایم منعکس کنم. یادمه ترانهٔ یکی از آهنگ هایم این بود:

ای کاش می دانستم! ای کاش می دانستم! خالق بهشت کیست؟ خالق جهنم کیست؟

و آهنگ دیگری به نام «پیدا کردن راه خدا» ساختم. در دنیای موسیقی بسیار مشهور شده بودم. واقعاً زمان سختی بود. چون هم پولدار شده بودم و هم می خواستم دنبال حقیقت بگردم.

تا به اینجا رسیدم که فکر می کردم بودیسم دین کامل و واقعی است. اما آمادگی نداشتم که زندگی دنیا را ترک کنم. من به دنیا چسبیده بودم، نمی توانستم تارک دنیا بشم و از جامعه فاصله بگیرم.

آن زمان دربارهٔ اسلام چیزی نمی دانستم. تا اینکه آنچه را که به نظرم یک معجزه بود اتفاق افتاد. برادرم در اورشلیم به یک مسجد رفته بود و بسیار تحت تأثیر قرار گرفته بود. برخلاف کلیساها که معمولاً خالی است، جمعیت زیادی به مسجد آمده بودند و آرامش و تسکین خاصی در آن فضا حاکم بود. برادرم وقتی که به لندن برگشت برایم ترجمه قرآن آورده بود. او مسلمان نشده بود اما احساس می کرد در این دین نکته ای وجود دارد و فکر می کرد من می توانم این نکته را پیدا کنم.

این کتاب مثل یک راهنما بود. همه مطالب و سؤال هایم را پاسخ داد. من کیستم؟ هدف زندگی چیست؟ واقعیت چیست؟ از کجا می آییم و به کجا می رویم؟

فهمیدم این واقعاً دین حقیقی است و از آن دسته دین ها نیست که برای دوران پیری مناسب است. فهمیدم انسان می تواند حتی از ملائک هم بالاتر باشد. قبلاً فکر می کردم به خاطر بزرگی و عظمت خودم به اینجا رسیده ام، اما فهمیدم همه چیز متعلق به خداست و او تمام مخلوقات را خلق کرده است. کم کم غرور و تکبر را کنار گذاشتم و تصمیم گرفتم مسلمان شوم.

به راستی این زیبایی قرآن و بینش صحیح اسلام است که از ما می خواهد تفکر کنیم و خورشید و ماه را نپرستیم و تنها خالقمان را بپرستیم. آیا می دانید چقدر خورشید با ماه فاصله دارد و نسبت آنها با زمین چقدر است؟ اما ما فکر می کنیم هم اندازه اند. اگر در همین مخلوقات خدا خوب بیندیشیم خدا را پیدا می کنیم. بعضی از فضانوردان وقتی که به فضا رفتند و عظمت زمین و گستردگی فضا را دیدند، به خدا اعتقاد پیدا کردند.

یک روز یک خانم هندو به من گفت: «شما نمی توانید دین بودا را درک کنید. ما نیز به یک خدا اعتقاد داریم و از این بت ها برای تمرکز حواس

استفاده می کنیم. او می خواست به وسیلهٔ بت ها به خدا برسد، اما در دین اسلام این موانع و سدها برداشته شده و می توان با خدا به طور مستقیم تماس داشت. حتی در دین مسیحیت و یهودیت هم این گونه نیست و ارتباط مستقیم با خدا وجود ندارد.

در آخر می خواهم بگویم که اسلام کامل ترین دین است و اگر از راه هدایت پیغمبر(ص) پیروی کنیم حتماً موفق خواهیم شد. نماز را فراموش نکنیم. آنچه که کافران را از ایمان آورندگان جدا می سازد نماز است. نماز فرآیند پاک سازی و تزکیه است.

www.islamtornorrow.com

۵.۲۳.۲۰۱۰

دلم برای خدا بیقرار است/ کشیش روسی

در روزگار جوانی وقتی در مخمصه ای گیر می کردم و مشکلی برایم پیش می آمد، از ته قلبم از خدا کمک می خواستم و مشکلم برطرف می شد.

دلم می خواست دربارهٔ خدا بیشتر بدانم، به همین خاطر به دانشگاه فلسفهٔ مسکو رفتم. آنجا برای اولین بار کتاب مقدس را خواندم. با عبارات ضد و نقیضی روبه رو شدم. بعضی از جملات به نظر می رسید از طرف خدا باشد ولی بعضی جملات به خدا نسبت داده می شد به طور مثال؛ خدا می خواهد بیشتر انسان ها را از بین ببرد و یا مفاهیم عجیب و غریبی چون دست خدا، سر خدا، خون و گوشت خدا.

اما در دههٔ ۱۹۷۰ کلیسای ارتدکس تنها جایگزین ایدئولوژی کمونیست بود. وقتی که وارد کلیسای جامع ارتدکس شدم، جذب سرودهای روحانی زیبایی که خدا را ستایش می کرد و سنت های قدیمی آنها شدم. تصمیم گرفتم معلومات دینی ام را بیشتر کنم و وارد مدرسه دینی شدم.

این یک نوع انتخاب نبود، چون حق انتخابی نداشتم و این امکان وجود نداشت که مسیحیت ارتدکس را با دیگر مذهب ها مقایسه کنم. این یک

تصـمیم قاطع در برابر مفهوم رد و انکار خداونـد بود. به همین خاطر به تنها مرکز مـذهبی موجود در آن زمان پیوسـتم و پایه و اساس الهیات مسیحی را آموختم. در سال ۱۹۸۳ کشیش شدم. آن موقع می خواستم از طریق یک مبارزهٔ معنوی و عقلانی در برابر عقیدهٔ عدم وجود خدا مقاومت کنم و احساس می کردم دلاور خدا هسـتم، اما متأسفانه وقتی که کار واقعیم شروع شد، به جای به ثمر رساندن وظایف معنوی و عقلانی، مراسمی که توسط مردم خرافه پرست دستور داده می شد را انجام می دادم.

از آنجا که از حقیقت این مراسم آگاه بودم، هیچ تفاوتی با عقاید بت پرست ها نمی دیدم، اما نمی توانستم از آن اجتناب کنم و آن مراسم قسـمت درونی اعمال دین مسـیحیت شده بود. این موقعیت ها یک مخالفت باطنی بین عقیدهٔ شخصی من و وظیفهٔ اجتمـاعیم ایجاد کرده بود. بین سال های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ به عنوان کشـیش آسیای مرکزی فعالیت می کردم. آنجا بود که برای اولین بار با مسلمانان برخورد کردم. و احساس کردم به سمت جهان اسلام گرایش دارم.

از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ مبـارزه علیه ملحـدان و منکران خـدا موضوع روز شـد. کلیسای ارتـدکس هم تصـمیم گرفت با ساخت فرضیه های جدید و انجام فرمان های سودمند، علیه خرافات حرکت کند.

دیگر احساس نمی کردم که دلاور خدا هستم و دلم برای خدا بیقرار است. بیشتر احساس می کردم یک جادوگر رسمی هستم که فقط از او انتظار می رود مراسم جادوگری و تقلب را انجام دهد. این فکر باعث شد از کار روحانیت فاصـله بگیرم تا بتوانم به توضـیحاتی معنوی دست پیـدا کنم و اعمـالی با عقیـدهٔ حقیقی به کلیسا اعطا کنم. منابع اولیـهٔ مسـیحیت را مورد مطالعه قرار دادم. تاریخ کلیسا، تاریخچه خدمات کلیسا، تاریخچه الهیات.

مطالعهٔ عمیق الهیات و منابع اولیهٔ مسیحیت مرا نسبت به حقیقت ویژگی خدمات کلیسای روم شرقی مشکوک کرد؛ زیرا آنها بسیاری از عقاید بت پرستی را قبول داشتند. حدوداً سال ۱۹۹۵ این مسئله را متوجه شدم و از

خدمات کلیسا کناره گرفتم. اما هنوز باور ذات خدایی مسیح باعث می شد از فهم ساده و واضح قانون تک خدایی فاصله بگیرم.

آن موقع چیز زیادی دربارهٔ اسلام نمی دانستم. اولین بار که ترجمهٔ روسی قرآن و آموخته های اسلامی راجع به حضرت مسیح را خواندم مقاومتم برای نپذیرفتن اسلام از بین رفت. خداوند به من استقامتی داد که به راهم ادامه دهم. من و همسرم تصمیم گرفتیم بازگشتمان به عقیدهٔ حق و درست تک خدایی را اعلام کنیم.

دلم می خواهد تمام افکاری که کمک کرد از بت پرستی فاصله بگیرم و عشق خودم به خدای واحد را اعلام کنم، بنویسم.

www.muslimconverts.com

از شیطان پرستی تا خداپرستی/ آقای کریستوفر بار

من کریستوفر بار هستم. اسم اسلامی من محمد است. ۱۷ سالمه و در ایالت پنسیلوانیای آمریکا زندگی می کنم. تا چهار سال پیش، به هیچ دین و فلسفه ای علاقه نداشتم. آن موقع به مدرسه راهنمایی می رفتم و احساس می کردم احتیاج دارم مسائل خاصی را آزمایش کنم. نمی دانم چطور اتفاق افتاد که عضو یک گروه خلاف شدم.

آنها شیطان پرست لاوی بودند. البته عقیدهٔ این گروه این نبود که شیطان را بپرستند. آنها معتقد بودند، هر کس خدای خودش هست. بزرگ ترین آرزو و شرطِ رستگاری این نوع از شیطان پرستان، برتری نسبت به دیگران است. خدایی برای پرستش قبول ندارند و به زندگی غیر مادی بعد از مرگ نیز عقیده ای ندارند. شیطان در نظر لاوی موجودی مثبت بوده و به مسائل جهان مادی نیز اعتنایی ندارد. آنها هر گناهی را انجام می دهند، چون باعث لذت روحی و جسمی می شود. فلسفه شان به نظرم درست بود. من هم عضو آنها شدم.

اول خیلی احساس قدرت می کردم، اما کم کم این حس از بین رفت. در

وجودم احساس خلأ می کردم و دچار افسردگی شده بودم. نمراتم در مدرسه افت پیدا کرده بود. وضعیت روحی ام از قبل هم بدتر شد.

بعد از یک سال، دوباره به دین مسیحیت برگشتم و برای اولین بار خدا را در زندگی ام حس کردم. اما کمبودی را احساس می کردم و با نکات ضد و نقیض در دین مسیحیت روبه رو شدم که به نظرم این گفته ها نمی توانست حرف خدا باشد.

می گویند در زمان های گذشته خدا به وسیلهٔ پیامبران اراده و مشیت خود را بیان میکرد، اما در ایام آخر خدا توسط فرزندش با ما سخن گفت. فرزند خدا منعکس کننده حلال خداست. او به این جهان آمد تا جانش را فدا کند و ما را پاک کند و گناهان گذشته ما را محو کند. این حرف ها اصلاً برایم قابل قبول نبود.

سه ماه روی مسئله تثلیث فکر کردم. در جایی می گویند عیسی با زنده شدنش پس از مرگ، ثابت کرد که فرزند نیرومند خدا و دارای ذات مقدس الهی است و در جای دیگر می گویند که مسیح چهرهٔ دیدنی خدای نادیدنی است. او فرزند خداست و بر تمام موجودات برتری دارد و در واقع تمام هستی به وسیلهٔ عیسی مسیح به وجود آمد. بالاخره این خدا کیست؟ مسیح کیست؟

در نتیجه باز هم از مسیحیت جدا شدم و از خدا متنفر شدم و دوباره به گروه شیطان پرستان برگشتم.

تا اینکه واقعهٔ ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد. پس از این واقعه، نسبت به اسلام و خدا احساس تنفر می کردم و بی نهایت از مسلمانان متنفر شده بودم. به همین دلیل تصمیم گرفتم به صورت عمیق دربارهٔ اسلام تحقیق کنم. می خواستم بدانم عقاید آنها چیست که به این راحتی جایی را منفجر می کنند و با جان مردم بازی می کنند.

پس از گذشت دو ماه فهمیدم، نه تنها اسلام دین خشونت و تروریست نیست، بلکه دین تفاهم، صلح، عشق، هارمونی و توافق با دیگران است.

چند روز پس از ماه رمضان شهادتین گفتم و به اسلام پیوستم. عقاید

شیطانی ام را کنار گذاشتم و فهمیدم که من نمی توانم خدای خودم باشم. من مخلوق خدا هستم و او راه زندگی را نشانم داده است.

پس از اینکه عقیده ام قوی تر شد، سعی کردم از طریق اینترنت، دیگر مسیحیان را به اسلام دعوت کنم و به آنها بگویم عیسی مسیح پسر خدا و یا خود خدا نیست. او بندۀ پاک خدا و پیامبر است. او نیز مانند دیگر پیامبران آمد تا راه را به ما نشان دهد. اما دشمنان نگذاشتند و شریعت او را با انحرافات از بین بردند و عقاید مسموم خودشان را وارد این دین کردند که هیچ یک از لحاظ منطقی قابل قبول نیست و خود نیز پاسخی برای این تناقضات و مهملات ندارند.

از خدا سپاسگزارم که مرا به سوی دین حقیقی هدایت کرد.

www.the truereligion.org

۵.۲۳.۲۰۰۴

کشیش مسیحی / آقای یوسف استس

خیلی ها از من می پرسند: چطور یک کشیش مسیحی با این همه تبلیغات منفی علیه اسلام می تواند مسلمان شود؟! مگر من واقعاً روح القدس را درک نکرده بودم، پس چطور توانستم به مسیح پشت کنم؟ مگر خودم را دوباره متولد شده در نظر نمی گرفتم؟

من در یک خانواده مسیحی معتقد در شهر میدوست متولد شدم. آنها مشروبات الکلی نمی خوردند مگر در موقعیت های خاص، اهل قمار و شرط بندی هم نبودند، به جز بینگو در کلیسا. دین قسمتی از زندگی مان بود و در زندگی ما سهم مهمی داشت.

پدرم یک نماینده کشیش بود و در کلیسا فعالیت می کرد. او کارشناس کتاب مقدس و ترجمه های آن بود. به همین خاطر با نسخه ها و ترجمه ها و چاپ های کتاب مقدس به خوبی آشنایی داشتم. یادم می آید پدرم همیشه از کشیش ها می پرسید: «آیا واقعاً خدا کتاب مقدس را نوشته است؟ آیا کتاب مقدس کلمات الهام شده به بشر از طرف خداوند است؟» اما جواب قانع کننده ای دریافت نمی کرد.

دبستانی بودم که به هوستن تگزاس نقل مکان کردیم. ۱۲ ساله بودم که غسل تعمید کردم. کشیش واقعاً از جدیت و نیتم برای اینکه پیرو واقعی مسیح شوم تعجب کرده بود. خدا همیشه در ذهنم بود و همیشه فکر می کردم، او از ما می خواهد چه کارهایی انجام دهیم و چرا ما را خلق کرد؟ وقتی که بمیریم چه اتفاقی می افتد؟ بهشت چگونه است؟ آیا می توانیم فرشتگان و شیطان را ببینیم؟ چرا ما به گناه اولیه اعتقاد داریم؟ چرا فرزندان آدم مجبورند گناه اولیه را بپذیرند و به خاطر آن مجازات شوند؟ ذهنم مدام مشغول این سؤالات بود.

وقتی که با بچه های دیگر دربارهٔ این سؤالات حرف می زدم، مسخره ام می کردند. از بزرگ ترها هم می پرسیدم، می گفتند که باید بدون سؤال و چون و چرا به آن اعتقاد داشته باشی. این یک راز است، دربارهٔ آن سؤال نکن. فقط بپذیر و اعتقاد داشته باش. به همین خاطر با کسی دربارهٔ سؤالاتم حرف نمی زدم. وقتی که بچه ها در مدرسه دزد و پلیس بازی می کردند، من نقش کشیش را ایفا می کردم. اولین سخنرانی ام یادم هست، گفتم: ما باید راه خدا را بشناسیم و سپس در راهش استوار بمانیم.

بزرگ تر که شدم احساس کردم می خواهم کشیش بشوم. اما می ترسیدم مردم را به چیزی دعوت کنم که خودم هنوز به خوبی نفهمیدم و درک نکرده ام. خدا را قبول داشتم و خودم را یک مسیحی واقعی در نظر می گرفتم اما نمی توانستم این مسئله را برای خودم حل کنم که خدا، هم یک باشد و هم سه! اگر او پدر است، چطور می تواند پسر هم باشد؟ روح القدس چی؟ سال ها سعی می کردم خدا را به روش های مختلف پیدا کنم. بودیسم، هندویسم، متافیزیک، آیین تائو (۱) و فرقه های مختلف مسیحیت و یهودیت، آنچه که مرا به سمت خود

۱- یکی از ادیان رسمی چینی های قدیم آیین تائو و یا دائو است. که در قرن ۶ ق. م در چین با مجموعه ای از معتقدات و مناسک و اعمال مذهبی پیدا شد و بعدها با مسایلی فلسفی و عرفانی نقش بست. فلسفهٔ تائو روش فکری منسوب به لائوتسه فیلسوف چینی((که مبتنی است بر ادارهٔ مملکت بدون وجود دولت و بدون اعمال فرم ها و اشکال خاص حکومت.

می کشید ترکیبی از تصوف مسیحیت و یهودیت به همراه علم متافیزیک بود. اما چیزی که باعث می شد عقب نشینی کنم این بود که نمی توانستم خودم را قسمتی از خدا تصور کنم. خدا علیم است و از همه چیز آگاه است. من چطور می توانم خدا باشم! اما کشیش ها می گفتند که به هر حال همه شما خدا هستید. برو کتاب مقدس را بخوان. «من شما را خدایان خواندم و لقب فرزند خدای متعال را به شما دادم.» کتاب عهد عتیق، مزامیر فصل ۸۲، عبارت ۶. انجیل یوحنا، فصل ۱۰، عبارت ۳۴. برایم قابل قبول نبود، اما می پذیرفتم.

توجیه عقلی و دلیل تراشی که در کتاب های مقدس دیده می شود به (پولس) نسبت داده می شود. بیانات پولس پراز عباراتی است که تورات و قوانین آن را لغو می کند. او می گوید: «ممنوع یا مجاز بودن چیزها، بستگی به درک شما دارد.» به عنوان مثال در نامه اش به رومیان می نویسد: «من خود به سبب اختیاری که عیسای خداوند به من داده است، یقین دارم که خوردن گوشت قربانی بت ها به خودی خود اشکال ندارد، اما اگر کسی این کار را نادرست و گناه می پندارد، نباید چنین گوشتی را بخورد؛ زیرا در این صورت مرتکب گناه شده است. (کتاب رومیان، فصل ۱۴، عبارت ۱۴)

...کسی که وجدانش از آنچه می کند ناراحت است، به هیچ وجه نباید به آن کار دست بزند. چون در این صورت مرتکب گناه شده؛ زیرا وجدانش آن کار را گناه می داند.» (کتاب رومیان، فصل ۱۴، عبارت ۲۳)

پولس با این توجیه، که اگر چیزی به نظر شما بد نیست، پس گناه نیست، کل فرمان های تورات را خراب می کند.

احساس می کردم چیزی اشتباه است و سعی می کردم قوانین را طبق دستورات تورات انجام دهم. «گوشت خوک ممنوع، زنا و زنای محصنه ممنوع و از همه مهم تر پرستش هر مخلوقی ممنوع، انجام ختنه و عبادت خدا در روز شنبه.»

«هیچ گونه بتی به شکل حیوان یا پرنده و یا ماهی برای خود درست نکن. در برابر آنها زانو نزن و آنها را پرستش نکن. زیرا من که خداوند و خدای تو می باشم خدای غیوری هستم و کسانی را که با من دشمنی می کنند را مجازات می کنم... روز شنبه به یاد من باش و آن را مقدس بدار. در هفته، شش روز کار کن ولی در روز شنبه که روز خداست کار نکن... پدر و مادرت را احترام کن تا در سرزمینی که خداوند تو به تو بخشید، عمر طولانی داشته باشی. قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، دروغ نگو، چشم طمع به مال و ناموس دیگران نداشته باش و به فکر تصاحب غلام و کنیز و گاو و الاغ و اموال همسایه ات نباش.» سفر خروج، فصل ۲۰، عبارت ۳. ۱۷

این برایم قابل قبول بود که فقط یک خدا وجود دارد و شریکی ندارد و تنها اوست که لایق پرستش است. اوست که باید قوانین و دستورات را بگوید.

دیگر داشتم به ۵۰ سالگی نزدیک می شدم. باید کاری برای خدا انجام می دادم. با یک سری از دوستانم که مبلغ بودند به سفری رفتیم. با هم در نقاط مختلف کشور، کار تبلیغ می کردیم. یکی از دوستانم به هر کس که برخورد و ملاقات می کرد یک کتاب مقدس کوچک می داد. لذت بخش بود به کسانی که کار و پول نداشتند، غذا و پول می دادیم و به آنها از نظر روحی کمک می کردیم. و آنها را به مسیحیت دعوت می کردیم. کتاب مقدسم همیشه همراهم بود و هر جایی که لازم بود از روی آن برایشان می خواندم. احساس می کردم دوباره متولد شده ام. احتیاج داشتم که زیر نور مسیح باشم و پیغام او را برسانم. فقط یک مشکل وجود داشت. پیغام چیست؟ شاید مسیحیان بگویند خوب واضح است که باید چه بگویی؛ پیغام رستگاری عیسی مسیح، کشته شدن او به خاطر گناهان ما، او پسر خدا و خداست. بله درست است، من هم همین مسائل را تبلیغ می کردم. اما...

یک روز از یک مبلغ شنیدم که گفت: «مغزتان را با ماشینتان در پارکینگ نگذارید، فکر کنید.» این جمله مرا تکان داد و سبب شد دربارهٔ مسائل جدید و حقایق مذهبم فکر کنم و سعی کنم در مورد سؤال هایی که

هیچ کس نمی خواهد به آنها جوابی دهد فکر کنم:

۱. چه کسی کتاب مقدس را نوشته است؟

۲. زبان اصلی کتاب مقدس چه بوده، عبری، آرامی یا یونانی؟

۳. آیا متن اصلی کتاب مقدس جایی در روی زمین وجود دارد؟

۴. چرا کتاب مقدس کاتولیک ها، ۷ کتاب بیشتر از پروتستان ها دارد؟

۵. چرا نسخه های متفاوت از کتاب مقدس وجود دارد؟

۶. چرا این قدر اشتباه و غلط از اولین عبارت تا آخرین عبارت وجود دارد؟

۷. چرا مسیحیان دوباره متولد شده، مفاهیمی را آموزش می دهند که در کتاب مقدس نیست؟

۸. چرا لغت تثلیث در هیچ یک از نسخه های کتاب مقدس وجود ندارد؟

۹. چرا مسیح در کتاب مقدس (نسخه های انگلیسی) به خدا از به صلیب کشیدنش شکایت می کند؟ «خدای من، خدای من، چرا من را تنها گذارده ای؟» کتاب انجیل، مرقس فصل ۱۵، عبارت ۳۴

۱۰. چرا در کتاب انجیل، مسیح یگانه پسر خداست. (یوحنا فصل ۳، عبارت ۱۶) و در مزامیر، داوود یگانه پسر خداست؟ مزامیر فصل ۲، عبارت ۷

۱۱. چرا خدای عادل، خدای مهربان و خدای منصف، مسیح را به خاطر گناهان پیروانش مجازات می کند؟

۱۲. خدا نمی توانست بدون کشتن مسیح، ما را بیامرزد؟

۱۳. چه اتفاقی برای کسانی که قبل از مسیح مرده اند می افتد؟

۱۴. چه اتفاقی برای کسانی که این پیغام را نشنیده اند می افتد؟

۱۵. چه اتفاقی برای کودکان بی گناهی که مرده اند و والدینشان که مسیحی نبوده اند می افتد؟

۱۶. خدا که حضرت آدم را از خاک آفرید، چه احتیاجی بود که مریم، مسیح را حمل کند؟

۱۷. خدا چگونه می تواند خودش را خلق کند؟

۱۸. چطور خدا می تواند بشر باشد؟

۱۹. چطور خدا می تواند پسر داشته باشد؟

۲۰. آیا حضرت آدم هم پسر خداست؟

۲۱. سؤالات دربارهٔ مسیح چی؟ چند ساعت روی صلیب بود؟ چند روز در قبر بود؟ بالاخره یوسف پدر حضرت مسیح است؟ چرا مسیح هیچ وقت خودش ادعا نکرد که خدا و یا هم ردیف خداست؟

دوستم دیگر از پاسخ دادن به سؤال هایم خسته شده بود و به من پیشنهاد کرد داستان ابراهیم را در سفر پیدایش، به خصوص جایی که پسرش را به رضایت خدا قربانی کرد بخوانم. او می خواست به من اطاعت از خدا بدون هیچ چون و چرا را بفهماند.

آن داستان را خواندم اما متقاعد نشدم.

اتفاق هایی در زندگی ام افتاد که باورهایم را عوض کرد. راه حل ها و پاسخ ها به روش های عجیب و غریب داده می شد. پدرم با یک مرد مصری کار می کرد و از من خواست او را مسیحی کنم. گفت او گفته که حاضر است مسیحی شود، به شرطی که دین شما بهتر از دین من باشد.

اما من از این ملاقات متنفر بودم. دلم نمی خواست با یک آدم کافر و ملحد، هواپیما ربا، بمب گذار، تروریست، دزد و سارق روبه رو شوم. به ما گفته شده بود، مسلمانان به خدا اعتقاد ندارند. آنها یک جعبه سیاه در بیابان های عربستان را پرستش می کنند و روزی ۵ بار زمین را می بوسند. و افرادی تروریست و آدم ربا و دزد هستند. به پدرم همهٔ اینها و چیزهای مختلف دربارهٔ مسلمانان را یادآوری کردم، اما گفت: «راهی ندارد تو با خوش رفتاری با او حرف بزن، شاید مسیحی شد.»

با آن مرد مصری در یک کافی شاپ قرار گذاشتم. وقتی که به کافی شاپ رفتم از پدرم پرسیدم: «کجاست؟ پدرم گفت: «دست راستت روی صندلی نشسته.» گیج شده بودم. او نمی توانست مسلمان باشد. من به دنبال مردی هیکلی با لباسی بلند و گشاد و یک عمامه بزرگ روی سرش و و ریش هایی که نیمی از لباسش را می پوشاند و ابروهایی که کل پیشانی اش را گرفته بود با یک شمشیر و

یـا بمب زیر لباسـش بودم، اما این طوری نبود. یک آقای بسـیار مرتب و خوشـرو که با گرمی به من دست داد و احوال پرسـی کرد. به هر حال او باید نجات داده می شد و من باید به کمک خدا، مسیح را به او معرفی می کردم تا نجات پیدا کند.

ما به گوشه ای رفتیم و بحث را شروع کردیم. او به خدا، آدم و حوا، ابراهیم و قربانی کردن پسرش، به موسی و دیگر پیامبران، داوود و سـلیمان، یحیی و عیسـی مسـیح اعتقاد داشت. او گفت: «ما به انجیل و تورات نیز اعتقاد داریم.» فکر می کردم مسیحی کردن او بسـیار راحت است، چون او به تمـام اعتقـادات مـا باور دارد، فقط بایـد غسل تعمیـد را انجام دهـد، اما او مـدرک می خواست، شـرط او این بود. به او گفتم: «دین ارائه سـند و مـدرک نیست، بلکه اعتقاد است.» اما او در جواب گفت که در دین او، هم اعتقاد هست و هم سند و مدرک.

چقدر عجیب! چطور می تواند سندی از وجود خدا و دین وجود داشته باشد؟

تصـمیم گرفتم با یکی از کشـیش های کاتولیک ملاقات کنم تا تاریـخ واقعی کلیسا را بیان کند. او با کلیسای جامع و واتیکان ارتباط داشت و تجربیاتش در آمریکای مرکزی و جنوبی و مکزیک بسـیار درخشـنده بود. او حقایق جالبی دربارهٔ مسـیحیت و شکل گرفتن مذهب کاتولیک بیان کرد تا بتوانم مدارکی ارائه دهم.

دوستی من با محمد زیاد شد. با هم برای کاری به سـفر رفتیم. در طول سـفر دربارهٔ مسائل مختلف و باورهای مردم با هم بحث می کردیم. او فرد بسیار مؤدبی بود، مشتاقانه به حرف هایم گوش می کرد و هرگز حرفم را قطع نمی کرد. واقعاً جذب رفتار و منش او شـده بـودم. فکر می کردم اگر مسـیحی شـود، مسـیحی خـوبی می شـود. برنـامه ای از رادیـو پخش می شـد در مـورد پرسـتش، سـعی می کردم بـا تزریق این برنـامه به این آدم بیچـاره کمـک کنم. مـا دربارهٔ مفهوم خـدا، معنای زنـدگی، هـدف خلقت، پیامبران و مأموریتشان بحث می کردیم.

یک روز فهمیدم محمد می خواهد برای مدتی در مسجد زندگی کند تا

جای دیگری پیدا کند. موضوع را به پدرم گفتم و از او خواستم محمد برای مدتی به منزل ویلایی و بزرگ ما بیاید. پدرم هم موافقت کرد و محمد به خانهٔ ما آمد.

اگر فرصتی پیدا می کردم، با دوستان مبلغم بیرون می رفتیم. یکی از آنها برای کار تبلیغ، یک صلیب چوبی بزرگ تر از یک ماشین را حمل می کرد و با آن خیابان ها را می بست. وقتی که مردم از ماشین هایشان پیاده می شدند و علت را می پرسیدند، به آنها جزوه و کتاب دربارهٔ مسیحیت می داد.

یک روز یکی از آنها دچار حملهٔ قلبی شد و او را به بیمارستان ورترانس بردند. من هفته ای چند بار به او سر می زدم و گاهی اوقات محمد را هم با خودم می بردم تا او دربارهٔ باورها و عقایدش با محمد صحبت کند. یکی از هم اتاقی های دوستم، ویلچیری بود. از او پرسیدم: «اهل کجایی؟» گفت: «اهل سیاره مشتری!» احساس کردم بیش از اندازه افسرده است و نیاز به کمک دارد. با او راجع به خدا صحبت کردم و از روی کتاب تورات داستان حضرت یونس را برایش خواندم. می خواستم به او بگویم ما نمی توانیم از مشکلات فرار کنیم و خدا نسبت به کارهای ما آگاه است. بعد از گفتن داستان، از من به خاطر بی ادبی اش عذر خواهی کرد و گفت که مشکلات و سختی های زیادی را گذرانده است.

او گفت می خواهد اعتراف کند. به او گفتم: «من کشیش کاتولیک نیستم و با اعترافات سر و کار ندارم.» او گفت: «من یک کشیش کاتولیک هستم.» شوکه شده بودم. من داشتم مسیحیت را به یک کشیش تبلیغ می کردم.

بعد از مرخص شدنش از بیمارستان، احتیاج به مراقبت روحی و جسمی داشت. به خانه مان دعوتش کردم. وقتی که به خانه مان آمد با او دربارهٔ عقاید مسلمانان صحبت کردم. در کمال تعجب او با عقاید مسلمانان موافق بود و گفت: «ما کشیشان کاتولیک اسلام را مطالعه می کنیم و با بعضی از عقاید آنها موافقیم.» شب ها، سه تایی می نشستیم و دربارهٔ دین حرف می زدیم. گاهی اوقات پدرم و همسرم نیز به جمع ما اضافه می شدند. هر کدام یک

نسخه از کتاب مقدس را می آوردیم؛ پدرم نسخهٔ King James را می آورد، خودم نسخهٔ Revised Standard، همسرم نسخهٔ Swaggart's Good News For Modern Man و دوست کشیشمان هم نسخهٔ کاتولیک را می آورد که ۷ کتاب بیشتر از کتاب پروتستان داشت. مدت ها وقت صرف می کردیم و آنها را با هم مقایسه می کردیم که کدام یک درست است و سخنان مسیح و دیگر پیامبران است. از محمد پرسیدم: «قرآن شما چند نسخه دارد؟» اوپاسخ داد: «فقط یک قرآن وجود دارد و هرگز عوض نشده است.» باور کردنی نبود؛ یعنی در این ۱۴۰۰ سال فقط یک نسخه وجود دارد؟! اما محمد گفت: «از زمان پیامبر، وقتی که وحی نازل می شد، افراد زیادی قرآن را حفظ می کردند و قر ن هاست که میلیون ها نفر در سرتاسر جهان قرآن را حفظ می کنند و به دیگران نیز می آموزند. و امروزه بیش از ۹ میلیون حافظ وجود دارد.»

این به نظرم غیر ممکن بود. در صورتی که زبان های اصلی کتاب مقدس صدها سال است که از بین رفته است. چطور امکان دارد کتابی با زبان اصلی اش بعد از قرن ها حفظ شود و تک نسخه باشد؟ از خدا خواستم و گفتم که خدایا! مرا هدایت کن و راهت را نشانم بده!

یک روز آن کشیش کاتولیک از محمد خواست او را به مسجد ببرد. در کمال ناباوری او به آنجا رفته بود تا مسلمان شود. به او گفتم: «تو مسلمان شدی؟» او گفت، سال هاست که مسلمان است.

موضوع مسلمان شدن کشیش را به همسرم گفتم. او گفت، به نظر من اسلام حق است و او بسیار به این دین علاقه مند شده است.

به زیر زمین خانه مان رفتم و تکه چوبی پیدا کردم و به سمتی که مسلمانان روزانه چندین بار سجده می کنند به سجده افتادم. با خدا حرف زدم. می دانستم دیگر وقتش است مخفی کاری را کنار بگذارم و دیگر زیرکانه کار نکنم و صادقانه فکر کنم. وقتی که سر از سجده برداشتم، پرنده ای یا فرشته ای ندیدم. نوری و برقی هم در آسمان دیده نشد، آنچه که متوجه شدم این بود که درونم تغییر کرده بود. آمدم بالا و دوش گرفتم و آن آدم گناهکار گذشته را

شستم و به یک زندگی جدید وارد شدم. زندگی ای بر اساس حق و حقیقت.

دلم می خواهد به کسانی که به دنبال حقیقت هستند بگویم این ۹ مرحله پاک سازی را دنبال کنند تا به حقیقت برسند:

۱. ذهن و قلب و روحتان را پاک کنید. تمام تعصب ها را کنار بگذارید.

۲. در هر لحظه از زندگی تان از خدا برای همهٔ داده هایش تشکر کنید.

۳. یک ترجمه خوب از قرآن به زبانی که متوجه می شوید بخرید و با دقت مطالعه کنید.

۴. روی معنی ها دقیق شوید و نعمت های خدا را در نظر بگیرید.

۵. از خدا آمرزش بخواهید و یاد بگیرید مردم را ببخشید.

۶. در قلبتان درخواست هدایت از بالا را کنید.

۷. قلب و ذهنتان را باز کنید.

۸. چندین ماه این کارها را به طور منظم انجام دهید.

۹. از سم گناه پرهیز کنید تا روحتان دوباره متولد شود.

www.tellmeaboutislam.com

۵.۲۷.۲۰۱۳

مرغ ها بت های ما را شکستند/ آقای لئوناردو ویلار

قبل از اینکه مسلمان بشوم عادتم بود که وقتی به شهر جدیدی می رفتم اولین جایی که بازدید می کردم ساختمان هایی بود که مردم آن شهر در آن عبادت می کردند؛ مثل کلیسا و معبد هر جایی. یک بار به مسجد رفتم، مردم مشغول نماز مغرب بودند. صبر کردم تا نمازشان تمام شد، بعد از امام مسجد سؤال هایی پرسیدم. این آغاز سفرم به سوی اسلام بود.

من در یک خانوادهٔ مسیحی متولد شدم که به کلیسای کاتولیک اعتقاد داشتند. با پدربزرگ و مادربزرگم بزرگ شدم و آنها عقایدشان را به من یاد می دادند، از جمله عقیدهٔ تثلیث و اینکه عیسی مسیح پسر خداست و ما باید او را در کنار خدا عبادت کنیم.

یک روز بعد از ظهر خوابیده بودم و درِ خانه باز بود. مرغ و خروس ها از فرصت استفاده کردند و داخل خانه شدند و مرا به طرز وحشتناکی از خواب بیدار کردند. یک حوله برداشتم و سعی کردم آنها را به بیرون هدایت کنم. آنها بت هایی که موقع دعا کردن روبه روی آنها می ایستادیم را انداختند و شکستند.

آن موقع فهمیدم اینها چوبی هستند و خدا نیستند و به آنها گفتم: «شما چوبی هستید و آن طور که والدینم ادعا می کنند، خدا نیستید، حتی نمی توانید به خودتان کمک کنید و چند تا مرغ شما را خرد کردند. پس چطور می توانید به دیگران کمک کنید؟»

تصمیم گرفتم تکه تکه شان کنم، اما از مادربزرگم ترسیدم. خیلی دربارهٔ آنها فکر می کردم و مطمئن بودم یک خدای واقعی وجود دارد که جهان را خلق کرده است و اینها کاره ای نیستند.

فردا صبح دیدم پدر بزرگم روبه روی بت ها نشسته است. از او پرسیدم: «آیا اینها خدا هستند؟» او گفت: «نه، اما ما آنها را مرکز توجه قرار می دهیم، انگار که در برابر خدا ایستاده ایم.» ساکت ماندم. نمی دانستم چطور احساسم را بیان کنم.

یک روز کتاب انجیل برنابا (۱) را پیدا کردم. در آن مطالبی خواندم که حضرت عیسی را توصیف می کرد. آن حرف ها معقول بود، حضرت عیسی گفته بود که خدای شما خدای من است، پروردگار شما پروردگار من است. خیلی تعجب کرده بودم چون این حرف ها با عقاید ما به طور کامل متفاوت بود.

آن موقع۱۳ ساله بودم. از پدربزرگم معنای این حرف ها را پرسیدم، اما او جواب سؤالم را نداد و خودش را مشغول خواندن کتاب کرد، فقط گفت: «این کتاب را نخوان.» بین ما سؤال و جواب هایی رد و بدل شد. گفتم: «چرا این کتاب را نخوانم؟» او هم گفت: «چون گمراه می شوی و از دینت خارج می شوی.»

۱- انجیل برنابا: این انجیل قرون متمادی در بین مسیحیان فراموش شده بود و استفاده از آن معمول نبود تا آنکه در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی دوباره مورد توجه قرار گرفت. این همان انجیلی است که در قرون اولیهٔ مسیحی، فراوان مورد استفاده قرار می گرفت و به زبان های مختلف ترجمه می شد. این کتاب نسبت به انجیل های رسمی مسیحیت شباهت بسیار بیشتری به اعتقادات مسلمانان دارد.

پرسیدم: «مگر نویسنده این کتاب مسیحی نبوده؟ آیا دین دیگری به جز دین ما داشته؟»

ـ بله.

ـ آیا خدایی به جز خدای ما وجود دارد؟

ـ نه

ـ آیا دینی بهتر از دین ما وجود دارد؟

ـ نه، دین ما بهترین دین است.

ـ شما از کجا می دانید که بهترین دین است؟

ـ من فقط این را می دانم که دین ما بهترین دین است. به تو اخطار می کنم که دیگر این کتاب را نخوانی.

ساکت شدم و نمی دانستم چه بگویم.

بعد از این ماجرا همین سؤال ها را از مادربزرگ، پدر، مادر و عمویم هم پرسیدم و همهٔ جواب ها یکسان بود. این کتاب را نخوان!

متعجب بودم که راز این کتاب چیست؟ چرا آنها می گویند این کتاب را نخوان؟ چه اتفاقی می افتد اگر این کتاب را بخوانم؟

تصمیم گرفتم کتاب را یواشکی توی اتاقم بخوانم. این کتاب را چند بار خواندم و تحقیق دربارهٔ مذهب عیسی مسیح را شروع کردم. ۴ سال بعد مدرسه را ترک کردم و در خدمات مذهبی شرکت کردم. در آنجا از یک آقای سالخورده ای خواستم داستان پیامبران؛ داوود، سلیمان، ابراهیم، موسی، نوح و آدم را برایم تعریف کند و از او سؤالاتی در مورد دین پرسیدم.

وقتی پدرم فهمید که مدرسه را ترک کرده ام، خیلی عصبانی شد و گفت مرا می کشد و حتی وقتی که فهمید دیگر یکشنبه ها هم به کلیسا نمی روم بیشتر عصبانی شد. آن موقع ۱۷ سالم بود، اما جست وجوی حقیقت را رها نکردم. از این شهر به آن شهر و از این ایالت به آن ایالت می رفتم تا حقیقت را پیدا کنم.

حدود ده سال از آن روزها گذشته بود که به شهر ماراوی در جنوب

فیلیپین رفتم. بیشترشان مسلمان بودند. از آنجا که عادتم بود به مکان های مذهبی هر شهر سری بزنم به مسجدی رفتم، همه در حال نماز بودند. بعد از نماز از امام مسجد پرسیدم: «شما چه کار می کردید؟»

گفت: «نماز می خواندیم.»

ـ این یک عمل دینی است؟

ـ بله

ـ اسم دین شما چیست؟

ـ اسلام

ـ خدای شما کیست؟

ـ الله

ـ پیامبرتان کیست؟

ـ حضرت محمد(ص)

این اولین باری بود که این اسم را می شنیدم. چند لحظه فکر کردم و بعد پرسیدم: «نظر شما دربارهٔ حضرت عیسی چیست؟»

ـ عیسی پسر مریم و پیامبر خداست.

ـ دین عیسی چه بود؟

ـ اسلام، همهٔ پیامبران پیرو دین اسلام هستند.

از او خواستم چند کتاب بدهد تا مطالعه کنم. او هم سه تا کتاب به من داد. یکی مذهب اسلام نوشتهٔ احمد قیلواش و دیگری ترجمهٔ قرآن به زبان انگلیسی و سومی هم جزوه ای بود دربارهٔ عقاید.

مسجد را ترک کردم و به هتل رفتم، شروع به خواندن کتاب اول کردم و خط به خط آن را با دقت خواندم. حدود ده روز طول کشید. آنچه را که به دنبالش بودم پیدا کردم. مطمئن شدم که دین عیسی را پیدا کرده ام. به مسجد رفتم و به او گفتم: «غیر مسلمانان اگر بخواهند اجازه دارند مسلمان شوند؟» امام مسجد گفت که دین اسلام فقط برای ما مسلمانان نیست، بلکه اسلام دینی است برای همه افراد جهان.

ص:۸۹

او به من وضو و نماز را یاد داد و مسلمان شدم.

بعـد از مسـلمان شدنم در آن شـهر ماندم و چهار سال اسـلام را در مدرسهٔ اسـلامی آن شـهر خواندم و بعد از آن، در دانشـگاه اسلامی درس خواندم و الان هم وقتم را برای هدایت مردم به سوی دین خدا می گذارم.

www.muslimconverts.com

۱۲.۲۰.۲۰۱۳

قرآن کتاب علمی / میکاییل دیوید شاپیرو از روسیه

اهـل کشور روسـیه هسـتم و در یـک خـانواده یهودی متولـد شـدم. جست وجو و تحقیقم را از زمانی که ۱۹ ساله بودم شـروع کردم. اعتقادم به خدا متزلزل بود و شـناخت درستی از خدا نداشـتم. هدفم توی زندگی این بود که ستارهٔ موسیقی راک بشوم. با سه همخانهٔ دیگر در یک آپارتمان زندگی می کردم و در یک شرکت به عنوان منشی کار می کردم.

یکی از همخانه هایم مسـلمان بود و دیگری مسیحی. این اولین باری بود که با یک مسلمان آشنا می شدم. خیلی کنجکاو بودم و دلم می خواست اطلاعات بیشتری از او داشته باشم. یک روز فرصتی شد و توانستم با او صحبت کنم. از او پرسیدم: «این چه کاری است که هر روز ۵ بار انجام می دهی؟ محمد کیه؟ مسئله جهاد چیه؟» اتفاقاً همخانه مسیحیمان، وید هم به ما پیوست. با هم دربارهٔ مسـیحیت و یهودیت و اسلام حرف زدیم. بعد از اون جلسه چندین بار دیگه هم جمع شدیم و در مورد خدا و ادیان حرف زدیم.

کم کم علاقه ام به کارهای خلاف و پارتی های شبانه کم شده بود و به

سمت جست وجوی حقیقت کشیده شده بود، جست وجو دربارۀ خدا و اینکه چطور او را اطاعت کنم. مدام از خود سؤال هایی می پرسیدم و سعی می کردم پاسخی برای آن پیدا کنم.

از خودم می پرسیدم چند تا خدا وجود دارد؟ اگر چند خدا وجود داشته باشد چطور این خداها با هم توافق می کنند؟! به یقین قدرت چند خدا، کمتر از یک خداست. چطور این چند خدا با هم بحث و دعوا نمی کنند.

اما انتخاب من یک خدا بود. وقتی به این نتیجه رسیدم که به احتمال زیاد خدایی وجود دارد. عقاید افرادی که منکر خدا هستند و افرادی که به خدا اعتقاد دارند را بررسی کردم. نکته ای که مرا به سمت عقاید افرادی که به خدا اعتقاد دارند کشید، این بود که هر طرحی، طراحی دارد. مطمئن شده بودم که خالقی وجود دارد اما نمی توانستم توضیح دهم که چرا خدا وجود دارد. فقط او را احساس می کردم. این شور و اشتیاق جدید با احساس مسئولیتِ پیروی از این خالق همراه شده بود، اما نمی دانستم از کجا شروع کنم.

خدا را قبول داشتم. از آنجا که یهودی بودم از دین یهود شروع کردم. یک خدا، چند پیامبر، ۱۰ فرمان، تورات، روح یهودی، ارواح یهودی چیست؟ وقتی که دربارۀ این موضوع تحقیق کردم به این نتیجه رسیدم؛ داستان از اینجا شروع می شود که اگر شخصی یهودی متولد شود، دارای روح یهودی می باشد و باید از یهود پیروی کند و این تبعیض را حفظ کند. اما به نظر من خداوند ارواح یهودی، مسیحی، مسلمان و هندو را خلق کرده است و تمام افراد بشر با هم برابرند، کسی بر کسی برتری ندارد.

چون من در دینی متولد شدم، پس باید از آن پیروی کنم هر چند بدانم که اشتباه است. با این افکار موافق نبودم. اصلاً یهودا کیست؟ می گویند یهودا رهبر قبیله عبرانی بوده است، وقتی که خداوند وحی اش را به او نازل کرد. پس یهود از اسم او نشأت گرفته.

وقتی که دوستم دربارۀ دینش حرف می زد می گفت یک خدا، یک پدر و

یک پسر و بیشتر اوقات یک روح القدس . من به او گفتم: «توضیح بده بالاخره کدام یک از اینها خدا هستند؟ ۳=۱+۱+۱ پس چطور می تونی بگویی من به یک خدا اعتقاد دارم.» او برایم توضیح می داد اما برایم قابل فهم نبود. فکر کنم خودش هم به این موضوع پی برده بود که حرف هایش قانع کننده نیست. مسئله دیگه این بود که چرا مسیح به خاطر گناهان ما کشته شده تا ما از گناه نخستین پاک شویم؟ او به من گفت: «حضرت عیسی مسیح، پسر خدا باید به صلیب کشیده می شد تا تمام افراد را از آتش جهنم نجات دهد و ما را از گناهی که آدم به ما منتقل کرده برهاند. عیسی مسیح به خاطر عشق به بشر مرد.»

به او گفتم که طبق نظر شما مسیحیان ما همه گناهکار متولد شدیم؛ یعنی یک کودک یک ساله گناهکار است چون گناهکار متولد شده نه به این خاطر که کاری اشتباه انجام داده و به خاطر کار یک نفر، تمام بشر باید از گناه او رنج ببرند و محکوم به گناه شوند. همه باید به خاطر یک نفر مجازات شوند، پس انصاف و عدالت چه می شود؟ چرا باید خدا چنین قانونی بگذارد؟ این با منطق من سازگار نیست. البته در انجیل آمده است که "خدای پدر، چرا مرا ترک کرده ای؟" (انجیل مرقس، فصل ۱۵ عبارت ۳۴) واضح است که عیسی مسیح هم نمی دانست چرا به طرز بی رحمانه ای باید به قتل برسد.

هیچ کدام از اینها برای من قابل قبول نبود.

اما حرف های همخانه ای مسلمانم واقعاً منطقی بود. اسلام شرایط لازمه دینی که به دنبالش بودم را داشت اما دلم می خواست سؤالات عمیق تری از آن دین بپرسم. آیا این یک دین جهانی است؟

خواندن قرآن را شروع کردم، کتابی سرشار از معجزه و علم بی نهایت. دیدم بسیاری از حقایق علمی که اخیراً کشف شده، ۱۴۰۰ سال قبل در قرآن آمده است و دانشمندان زیادی از این طریق مسلمان شده اند و روی علوم موجود در قرآن مشغول به کار هستند. پس کسی این کتاب را فرستاده که آگاهی کامل و جامع به همه چیز دارد.

ص:۹۴

نکته ای که برایم جالب بود، اسم دین مسیحیت و یهودیت در الواح مقدس نیامده و نام آنها ساخته بشر است نه خدا! اما نام اسلام در قرآن آمده بود. با مطالعهٔ قرآن فهمیدم این کتاب نوشتهٔ بشر نیست. حتی نام گذاری آن هم توسط بشر انجام نشده و باید از این دین پیروی کنم چون حقیقت است. پس از تاریکی بیرون آمدم و به سوی نور رفتم.

www.islamreligion.com

۶.۵.۲۰۰۸

اسلام پیغام صلح و امنیت/ آقای دکتر هربرت

چرا مسلمان شدم؟ تنها پاسخ قانع کننده ام به این سؤال این است که خداوند متعال به من کمک کرد تا عظیم ترین حقیقت را بپذیرم و به بی نظیرترین واقعیت جهان شهادت دهم.

ذات انسان بدون ادلهٔ راضی کننده و بحث های مستدل قانع نمی شود. به همین دلیل فکر نمی کنم پاسخ من، کسانی که به اسلام گرایش ندارند و به دنبال واقعیت نمی گردند و اشعه ای از نور حقیقت در دلشان نتابیده را راضی کند.

در جوامع اروپایی، مردم به خاطر فرصت های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دین خود را عوض نمی کنند و از عقاید خود دست نمی کشند. مگر اینکه آن مذهب، مانند یک مشوق و محرک قوی عمل کند و عامل مؤثری برای گشایش قلب و ایجاد آرامش روحی باشد و اگر نه، در ارتداد و کفر خود باقی می ماند.

به هر حال، کسی که در این جوامع به دینی علاقه مند می شود، دلیلی به جز پیدا کردن خدا ندارد. تنها علاقهٔ خودم به اسلام چیزی بجز پیداکردن حقیقت و راهی به سوی افکار صحیح نبود.

وقتی در دین مسیحیت با شبهات و مبهمات زیاد روبه رو شدم، اشتیاقی برای کشف حقیقت در دلم ایجاد شد. دین مسیحیت در برابر شک و تردیدها مقاومت می کند و پاسخی ندارد. اصول این دین را باید بدون دلیل و منطق پذیرفت. فقط باید به این گفته ها، اعتقاد و باور پیدا کرد.

به عنوان مثال؛ نمی توانستم قبول کنم که خداوند حضرت مسیح را به عنوان کفارۀ گناهان تمام افراد فرستاده است. تمام انسان ها به دلیل «گناه نخستین» یا گناه موروثی، به طور ذاتی فاسد و در حضور خداوند گناهکار و محکوم به مرگ هستند و مرگ عیسی تنها عامل نجات انسان است.

مسیحیان معتقدند که گناه آدم و حوا در بهشت بر همه فرزندان و نسل های بعدی آنان اثر گذاشته است و تمام انسان ها از روزی که آدم از بهشت رانده شد، گناهکار متولد می شوند و عیسی نیز اعلام کرد که آمده است تا افراد بشر را از گناه نجات دهد و پدر که در آسمان است به دلیل مهر پدری، برای بخشایش و نجات انسان از گناه ، با قربانی کردن پسر خود، بشریت را از گناه رها ساخته و نجات داده است.

«خدا برای نجات شما قیمتی پرداخته تا شما را از قید روش های پوچ و بی فایدۀ زندگی که از اجداد خود به ارث برده بودید، آزاد کند. قیمتی که خدا برای آزادی از این اسارت پرداخت، به طوری که می دانید، طلا و نقره نبود، بلکه خون گران قیمت مسیح بود که همچون بره ای بی گناه و بی عیب و لکه، قربانی شد.» اول پطرس، باب ۱، آیۀ ۱۸-۱۹

تعالیم کتاب مقدس دربارۀ مرگ مسیح به هیچ وجه برایم قابل قبول نبود. در جایی می گوید او به جای گناهان مردم مُرد:

«وقتی مسیح روی صلیب جان خود را فدا می کرد، بار گناهان ما را به دوش گرفت تا ما بتوانیم از چنگ گناه آزاد شده، زندگی پاکی داشته باشیم.» اول پطرس، باب ۲، آیۀ ۲۴

و مرگ او باعث شد مردم از گناهانشان نجات یابند:

«آن روزهای ناپاکِ سابق ما با مسیح روی صلیب میخکوب شد. آن قسمت

از وجود ما که دوست داشت گناه کند، دیگر درهم شکسته شد، به طوری که بدن ما که قبلاً اسیر گناه بود، دیگر در چنگال گناه نیست و لزومی هم ندارد که اسیر و برده گناه باشد؛ چون حالا که ما نسبت به گناه مرده ایم، از تمام جذبه و قدرت آن هم آزاد شده ایم.» رومیان، باب ۶، آیهٔ ۶-۷

و مرگ او باعث شد خدا با بندگانش آشتی کند:

«پیغام عجیبی که خدا به ما داده تا به مردم دنیا برسانیم این است که خدا در مسیح بود و مردم دنیا را با خود آشتی داد تا پس از آن، نه فقط گناهانشان را به حساب نیاورد، بلکه لکه های گناهشان را هم پاک کند.» اول قرنتیان، باب ۵، آیهٔ ۱۹

و مرگ او باعث شد غضب خدا فروکش کند:

«اگر آن موقع که ما گناهکار بودیم، مسیح با ریختن خون خود این فداکاری را در حق ما کرد، حالا که خداوند ما را بی گناه می داند، کارهای بزرگ تری برای ما انجام خواهد داد، به خصوص چون مسیح ما را از تمام خشم و غضب آیندهٔ خدا نیز نجات داده است.» رومیان، باب ۶، آیه ۹

من به هیچ وجه نمی توانستم بپذیرم که گناهان کل بشر با به صلیب کشیدن حضرت مسیح عفو شده است. معتقد بودم که خداوند قادر مطلق است و قدرت عفو و بخشش همهٔ بندگان خود را دارد و هیچ احتیاجی ندارد که با به صلیب کشیدن حضرت مسیح گناهان بندگان را عفو کند و این عقیده که پیامبران فدیهٔ گناهان بشر هستند مساوی با نسبت ظلم و بی عدالتی به خداست.

هر وقت این عقایدم را با کشیشان یا محققان دین مسیحیت در میان می گذاشتم آنها مرا نصیحت می کردند که این افکار را از ذهنم خارج کنم واصول دین مسیحیت را بپذیرم.

علاقه به جست وجو دربارهٔ حقیقت، مدام در من بیشتر می شد تا اینکه به جایی رسیده بودم که تمام عقاید و قوانین وحی شده را انکار می کردم.

آن روزها برایم فرصتی پیش آمد و با یک مسلمان آشنا شدم که علی رغم

زرق و برق فرهنگ و تمدن اروپا به مسلمان بودن خود افتخار می کرد. او می گفت که به مرحمت اسلام از یک رضایت قلبی و آرامش روحی خاصی برخوردار است.

گفته او مرا متعجب ساخت و مرا در دریای افکار غرق کرد. آیا دینی وجود دارد که برای پیروان خود و کسانی که به آن ایمان دارند رضایت قلبی و آرامش روحی ایجاد کند؟ این گفته باعث شد دربارهٔ اسلام و اصول آن تحقیق کنم و الان با تحقیقات و مطالعاتم در اسلام می گویم که اسلام دین ابدی است و قلب کسانی را که تسلیم آن شوند محفوظ می دارد، در مشکلات و مسائلشان به آنها کمک می کند و تمام شبهات قلب را از بین می برد.

یکی از مسائلی که مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد این است که اسلام نمی خواهد انسان بدون تفکر و تعقل تسلیم شود، بلکه دعوت شده تا به طور عمیق فکر کند و عقاید اسلامی را در ترازوی عقل و خرد بگذارد.

در دین اسلام، خداوند توانا، منبع و سرچشمه عدالت است. بنابراین غیرممکن است که شخصی را به عنوان فدیهٔ گناهان بشر قبول کند.

اینها اصولی است که اسلام به من آموخت و ذهنم را از گرایش به تنفر نسبت به دین و مقررات دینی نجات داد. مرا به این نتیجه رساند که دین مجموعه ای از قوانین مستقل و دائمی است که کامیابی ابدی، عزت دائمی و موفقیت همیشگی را تضمین می کند و برنامه ای تنظیم شده، برای یک زندگی ایده آل است.

در این مرحلهٔ حساس، بسیار تحلیلی و فشرده دربارهٔ اسلام تحقیق می کردم و به دنبال پاسخی برای این سؤال بودم که چطور در دنیایی که مشکلات جدید و مسائل مختلف روز به روز رو به افزایش هستند، اسلام به انسان آرامش می دهد؟

در نتیجه وقتی که به این آرامش رسیدم و اطمینان خاطر پیدا کردم، مسلمان شدم. از وقتی که مسلمان شده ام آرامش و قرار به وجود سرکش،

آشـفته و مشوش من برگشـته است. زمان بسیار محدود است و نمی توانم تمام مسائلی را که از اسلام یاد گرفتم بگویم. اما می خواهم چند نکته را ذکر کنم:

۱. اسلام بشر را به سوی هدف واقعی خلقت و کسب اهداف عالی هدایت می کند.

۲. اسلام پیغام صلح و امنیت را به جامعه بشری می رساند. عهد اخوت و برادری و تساوی بین همه افراد جهان ایجاد می کند و تمام تفاوت های ناشی از رنگ، نژاد و ملیت را از بین می برد.

۳. اسلام انسان را از استثمار اقتصادی، اجتماعی و تمام تبعیضات نژادی نجات می دهد.

۴. اسـلام نه تنهـا خواسـتار زوال و رکود در زنـدگی نیست بلکه از مردم می خواهـد پیشـرفت کننـد و پیشـرفت های تجاری و صنعتی داشته باشند.

۵. اسلام انسان را به سوی عرصهٔ وسیع هدایت و راهی مستقیم سوق می دهد.

در نتیجه اسلام یک تکامل کامل و جامع است.

www.alinaam.org.za

۶.۱۲.۲۰۰۲

قرآن پاسخگوی سؤالاتم دربارهٔ یهود/ آقای یوسف از آمریکا

من در یک خانواده متعصب سکولار (۱) یهودی در آمریکا متولد شدم. از سن ۱۸ سالگی تصمیم گرفته بودم خدا را بهتر بشناسم. از آنجا که خانواده ام یهودی بودند. به مدرسه یهودی ها می رفتم و دربارهٔ خاخامی (۲) یهودیت ارتدکس تحقیق می کردم.

از سال ۱۹۸۸ وارد دانشگاه یشیوا (۳) شدم و سفرم را به سوی فرهنگ نژادپرستی ارتدکس خاخامی شروع کردم. با همسرم که در سمینار دختران نژادپرست یهودی ارتدکس شرکت می کرد آشنا شدم و با هم ازدواج کردیم.

۱- سکولاریسم (به انگلیسی: Secularism) عقیده ای است، مبنی بر جدا شدن نهادهای حکومت و کسانی که بر مسند دولت می نشینند، از نهادهای مذهبی و مقام های مذهبی

۲- خاخام یا حاخام (به انگلیسی، Rabbi ؛ به عبری: חכם، به معنای حکیم)، عنوانی است مربوط به پیشوای مذهبی یهودیان

۳- دانشگاه یشیوا (Yeshiva University) یکی از دانشگاه های ایالات متحده آمریکا بوده و در ایالت نیویورک واقع است. این دانشگاه خصوصی یهودی در سال ۱۸۸۶ تأسیس شد، و در اسرائیل هم شعبه دارد.

فرزند اولمان سال ۱۹۹۲ به دنیا آمد. ما در ویلیمزبورگ زندگی می کردیم، اما از محیط آنجا، کلاهبرداری های دولت، دروغ ها، تقلب ها و پول شویی حساب های بانکی یشیوا و بهداشت پایین مردم ناراحت بودم و نگران آیندهٔ فرزندم بودم. دلم نمی خواست فرزندم در این محیط بزرگ شود. به همین خاطر تصمیم گرفتیم به مناطق ساحلی بروکلین برویم. از سال ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ خداوند ۳ فرزند دیگر به ما داد.

در آن سال ها سعی می کردم خودم را متقاعد کنم که یهودیت، راه صحیح و درست است و علت اینکه نمی توانم مسائل آن را درک کنم این است که هرگز کل کتاب تلمود (۱) را نخوانده ام. همان طور که می دانید در فرهنگ خاخامی این یک ترفند است؛ شما هرگز یادگیری همه متون خاخامی را تمام نمی کنید، در نتیجه مطیع عالم یهودی هستید؛ کسی که یهودیت را برای تو تفسیر می کند!

بعد از مدتی عالم یهودی متوجه شد که ما به باورهایشان مشکوک هستیم؛ به همین خاطر مرتب ارتباطمان با دوستان جدید و همکارانمان را کنترل می کرد. خاخام باید بداند به کجا می روی و دوستانت چه کسانی هستند و با چه کسانی ارتباط داری. این مسئله خیلی اذیتم می کرد. به همین دلیل تصمیم گرفتیم به فلسطین برویم.

ما هم مثل بیشتر غربی ها شست وشوی مغزی شده بودیم وگمان می کردیم ماهیت یهود اسراییل است. بالاخره به غزه رسیدیم و آنجا ساکن شدیم.

متأسفانه پس از مدت کوتاهی همسرم از دروغ های ساکنان آنجا خسته شد. پسرم هم از مدرسه اش شاکی بود و می گفت معلممان موهایش را به طور

۱- تلمود یکی از کتاب های مذهبی یهود می باشد که به عنوان تفسیری بر میشنا، مجموعه ای حاوی شریعت شفاهی یهود و فتاوای فقیهان این قوم است که از آثار مهم و ارزشمند در ادبیات دینی یهود می باشد. این کتاب دارای دو بخش میشنا משנה و گمارا גמרא است.

کامل نمی پوشاند و لباسش کوتاه است و آن ها به ما تورات را یاد نمی دهند، ما فقط در مدرسه بازی می کنیم. مجبور شدیم به خانه ای در نزدیکی مقر یهودی های نتیوت (۱) که در سال ۱۹۴۸ اشغال شده بود نقل مکان کنیم. حزب سیاسی ــ مذهبی شاس (۲) فوراً به ما کمک کرد خانه ای پیدا کنیم و بچه ها را به مدرسه غیرانتفاعی سیستم شان فرستاد تا زبان عبری را به خوبی بیاموزند.

زمانی که در نتیوت ساکن بودیم با یک فرد مسلمان از دبی آشنا شدم. حدوداً دو سال با هم بحث و گفت و گو می کردیم. او دربارهٔ عقیدهٔ یهودیت، سؤال هایی از من می پرسید و با توحید و الهیات اسلام مقایسه می کرد. از خاخام اعظم سوال هایی دربارهٔ عقاید یهودیت می پرسیدم و هر بار ۶۰۰۰۰ جواب مختلف می گرفتم.

یک روز تصمیم گرفتم به منطقه عرب ها بروم و یک ترجمه قرآن به انگلیسی بخرم. شروع کردم به خواندن؛ اصلاً نمی توانستم آن را زمین بگذارم. تمام مسائل و سؤال هایی که دربارهٔ یهودیت داشتم، قرآن در ۳ سورهٔ اول، پاسخ داد. قرآن یهودیان را به اسلام دعوت می کند تا از آتش جهنم که در حال حاضر اجدادشان در آن هستند، نجات پیدا کنند.

وقتی که خواندن کل قرآن تمام شد، دیگر نتوانستم مقید به دین یهود باشم. مجبور شدم به همسرم بگویم که مسلمان شده ام. همسرم هم تصمیم گرفت قرآن را بخواند، پس از دو هفته او هم مسلمان شد. پس از مسلمان شدنمان به منطقه فلسطینی های اورشلیم شرقی رفتیم و ۶ سال آنجا زندگی کردیم. الان هم در مورروکو زندگی می کنیم و خدا را شکر بچه هایم دیگر زبان عبری را به خاطر نمی آورند و مشغول یادگیری زبان عربی هستند.

www.islamreligion.com

۶.۱۴.۲۰۰۷

۱- Netivot

۲- Shas/ religios political party

دوراهی! چشم هایت را باز کن/ خانم رافین از فرانسه

در پاریس به دنیا آمدم و با پدربزرگ و مادربزرگم زندگی می کردم. تا ۱۸ سالگی یک زندگی معمولی داشتم. درس می خواندم و به اسب سواری می رفتم. بیشترین سرگرمی ام هم اسب سواری بود. زندگی با اسب ها، از زندگی با انسان ها برایم آموزنده تر بود. چون در یک خانوادهٔ کاتولیک به دنیا آمده بودم، باید به مدرسه کاتولیک ها می رفتم. من هم مثل خیلی از مردم هیچ وقت از خودم دربارهٔ دینم سؤال نمی کردم. ۱۸ سالم بود که پدربزرگم را از دست دادم. مرگ او برایم خیلی سخت بود. او مثل پدرم بود. پدربزرگم به خدا اعتقاد داشت، اما هیچ وقت به کلیسا نمی رفت. من همهٔ ادیان را رد می کردم و حتی به وجود خدا هم شک کرده بودم و نمی خواستم از دینی پیروی کنم. آن زمان فکر می کردم که دلیل احساس نیاز مردم به دین، نداشتن اعتماد به نفس در آنها ست. گمان می کردم تنها عقیده کافی است و نیازی به دین نیست. فکر می کردم این تنها راه برای نترسیدن از مرگ است. سؤالات زیادی در ذهنم وجود داشت که بدون جواب باقی مانده بود. چرا ما

در این دنیا زندگی می کنیم؟ آیا بعد از مرگ هم زندگی هست؟ کسی یا چیزی می تواند به سؤال های من جواب بدهد؟ در ۲۲ سالگی برای ادامهٔ تحصیل به کانادا رفتم. اولین بار بود که می خواستم در کشور دیگری زندگی کنم. در این سفر فهمیدم، مردم فرانسه خیلی مغرور و متعصّب هستند. ولی من همیشه سعی می کنم از تعصّب بیجا دوری کنم که اگر تعصباتم را کنار نگذاشته بودم، هیچ وقت دربارهٔ اسلام تحقیق نمی کردم. چون اسلام چهرهٔ بدی در کشور های غیر مسلمان مثل فرانسه دارد. رسانه ها به خصوص تلویزیون می خواهد با نشان دادن جنگ در افغانستان، کشت وکشتار در عراق و یا چیزهای دیگر خشونت را به این دین ربط دهند.

چه کسی یا چه چیزی مرا به اسلام علاقه مند کرد:

یکی از دوستان مسلمانم که اهل تونس بود، دربارهٔ اسلام با من صحبت می کرد. صحبت هایش باعث شد در مورد اسلام تحقیق کنم. اول از جایگاه زن در اسلام شروع کردم. چون این یکی از موضوعاتی بود که در رسانه ها مورد انتقاد قرار می گرفت. می خواستم بدانم رسانه ها در مورد وضعیت زن در این دین حقیقت را می گویند یا نه. آنها می گفتند که در اسلام زنان بردهٔ مردان هستند و هیچ حق و حقوقی ندارند و مجبورند با حجاب باشند. به جای اینکه از کسی این سؤالات را بپرسم، ترجیح دادم خودم مطالعه کنم. چون این جوری وقت بیشتری برای فکر کردن داشتم. اطلاعاتم را در مورد موضوع زن در اسلام کامل کردم و بعد به سراغ جایگاه زن در دین یهودیت و مسیحیت رفتم. فهمیدم اسلام حقوق بیشتری به زنان می دهد. زن در اسلام آزادی های بیشتری نسبت به مسیحیت و یهودیت دارد و این دین به زنان حقوقی داده که زنان فرانسه، تازه ۵۰ سال است که آنها را به دست آورده اند. ممکن است برای بیشتر اروپایی ها این موضوع عجیب باشد و با تصوراتشان دربارهٔ اسلام خیلی فرق کند. آن قدر به اسلام جذب شده بودم که نمی توانستم این اشتیاق را کنترل کنم. هرچه بیشتر به تحقیقم ادامه می دادم، متوجه می شدم که در این دین، هر نکته یک توضیح منطقی و دلیل

محکم دارد. دنبال نکته و مسأله ای می گشتم که غیر منطقی باشد، امّا هیچ نکته ای پیدا نکردم. قبلاً هر چیزی را که متوجه نمی شدم؛ مثل مسألهٔ ارث، فکر می کردم بی عدالتی است.

من هیچ وقت به رفتار مسلمانان نگاه نکردم، همیشه به منابع اسلام توجه داشتم و اینکه اسلام از ما چه چیزی می خواهد، پس از مدت کوتاهی، در حدود ۳ ماه، اسلام برایم مثل یک آهنربا شده بود، احساس می کردم تنها راه نجاتم از این هیجان، مسلمان شدن است. بعضی شب ها اصلاً نمی خوابیدم و دربارهٔ اسلام و تمام مشکلاتی که ممکن بود، پس از مسلمان شدن، برایم پیش بیاید، فکر می کردم امّا دیگر هیچ چیز برایم مهم نبود. اسلام مهم ترین مسألهٔ زندگی ام شده بود. وقتی در کانادا مسلمان شدم، هنوز هیچ مشکلی نداشتم، برای اینکه مردم کانادا و آمریکا برایشان مهم نیست که چه دینی داشته باشی.

مشکلاتم از زمانی شروع شد که به فرانسه برگشتم و باید با خانواده ام روبه رو می شدم. یک محیط غیر مسلمان که از مسلمانان و هر چیزی که به عرب ها مربوط می شد خوششان نمی آمد. در پاریس با مشکلات زیادی روبه رو شدم؛ به عنوان مثال؛ در فرانسه رسم است وقتی آقایی با خانمی که می شناسد روبه رو می شود (همسایه، همکار،...) با هم روبوسی می کنند، در نتیجه وقتی به آقایی سلام می کردم و از روبوسی اجتناب می کردم، فکر می کردند قصد توهین دارم و به نظرشان خیلی عجیب بود.

اسلام همه چیز را در زندگی ام عوض کرد:

همه چیز را، از خوردن تا پوشیدن و روابطم با دیگران. هر روز ۵ بار نماز می خوانم. ماه رمضان روزه می گیرم. خمس و زکاتم را هم می دهم.

بالأخره تصمیم گرفتم فرانسه را ترک کنم، چون نمی توانستم در فرانسه به راحتی دینم را حفظ کنم. قوانین فرانسه از انجام اعمال اسلام جلوگیری می کند. نمی خواهم زادگاهم را نادیده بگیرم و اصالتم را فراموش کنم، امّا می خواهم مسلمان باشم. خوب این بسیار سخت بود، حتی کار کردن در فرانسه برایم غیر ممکن بود. نمی توانستم با داشتن حجاب (علامت بارز اسلامی) به عنوان

یک مهندس، مشغول به کار شوم. حالا در مراکش زندگی می کنم و از زندگی در اینجا راضی هستم. زیرا می توانم به دینم عمل کنم، کار کنم و با حجاب باشم و هر روز صدای اذان را بشنوم و نمازم را اول وقت بخوانم. ماه رمضان در کشورهای اسلامی واقعاً بی نظیر است. بعد از چند ماه به فرانسه رفتم تا خانواده ام را ببینم. وقتی پدرم دید که حجاب دارم، دیگر نمی خواست مرا ببیند و حتی به من توهین کرد. حالا ـ فقط با برادرم و مادر بزرگم رابطه خوبی دارم. نمی توانم افراد خانواده ام را نادیده بگیرم، امّا دینم برایم مهم تر است.

www.islamweb.net

۴.۱۴.۲۰۰۳

چرا مسلمان شدم؟

به عنوان یک زن آمریکایی، انتخاب لباس با روسری مرا از دیگر آمریکایی ها متمایز می کند. بعضی وقت ها در خیابان و یا مغازه از من می پرسند چرا این لباس را انتخاب کردم و من می گویم مسلمان هستم. اما می دانم سؤال واقعی آنها این است که چرا مسلمان شدم. می خواهم آنچه که در تحقیق از دین اسلام یاد گرفتم برایتان بگویم.

اول با چند مسلمان آشنا شدم و از آنها سؤال هایی پرسیدم. می خواستم ببینم به چه چیزهایی اعتقاد دارند. برایم خیلی جالب بود که این قدر شباهت بین اسلام و مسیحیت وجود دارد. به خودم گفتم نباید به خاطر کارهای ناپسند چند نفر به ظاهر مسلمان، دربارهٔ اسلام این طور قضاوت کرد و برای فهمیدن، باید به خود اسلام نگاه کنم، نه به کار بعضی از مسلمانان، تا حقیقت را پیدا کنم. باید تعصب ها را کنار می گذاشتم و با ذهنی باز مطالعه می کردم. اولین چیزی که مرا متعجب کرد، این بود که مسلمانان حضرت مسیح را دوست دارند و به او اعتقاد دارند. فهمیدم اسلام یعنی آرامش پیدا کردن و اعتقاد به یگانگی خداوند و اطاعت از دستورات او، اسلام می گوید که دین مشابهی توسط پیامبران قبل ارائه شده است. اسلام دین یکتاپرستی است و پرستش خدا را آموزش می دهد و به ما می گوید که خدایی به جز خالق یکتا وجود ندارد و هیچ کس شریک او

نیست. (اِنّ اللّهَ لایَغفِرُ اَن یُشرکَ بِه وَ یَغفِرُ مادُونَ ذلِکَ لِمَن یَّشاءُ وَ مَن یُشرِک بالله فَقَد ضَلَّ ضَلالاً بَعیداً) (۱) «خداوند شرک به خود را نمی آمرزد در حالی که گناهان دیگر را بر هر که مشیتش تعلق گیرد می آمرزد و هرکس شریکی برای خدا قائل شود، بی تردید در گمراهی بی پایان افتاده است.» آیات مشابهی در تورات، سفر خروجی، فصل بیستم، عبارت دو و سه وجود دارد؛ «من پروردگار شما هستم و شما نباید برای من شریک قائل شوید.»

در اسلام هدف از زندگی، شناخت خدا و پرستش اوست که شکست یا موفقیت در جهان پس از مرگ وابسته به آن است.(وَ ما خَلَقتُ الجِنَّ و الاِنسَ اِلّالِیَعبُدون) (۲) «جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت کردن.»

(تَبارَکَ الَّذی بِیَدِهِ الملکُ وَ هُوَ عَلی کُل شیءٍ قدیر اَلَّذی خَلَقَ اَلموتَ وَ الحَیوه لیبلُوَکُم اَحسَنُ عَمَلا وَ هُوَ العَزیزُ الغفور). (۳) «بزرگوار است خداوندی که فرمانروایی جهان هستی به دست قدرت اوست و بر همه چیز تواناست. خداوندی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما بندگان را بیازماید که کدام نیکوکارتر است و او مقتدر آمرزنده است.»

مسلمان همه چیز را برای خدا می داند. این می تواند انسان را تشویق کند تا نسبت به خود، خانواده، جامعه و تمام جهان احساس مسئولیت کند. اسلام می گوید تمام کودکان، پاک و بدون گناه متولد می شوند (عکس مسیحیت) و فطرت انسان، او را به سوی یکتا پرستی و تشخیص خوب و بد هدایت می کند. قرآن می گوید در ابتدای خلقت، خدا از تمام فرزندان آدم شهادت گرفت.

۱- سورهٔ نساء آیه ۱۱۶.

۲- آیه ۵۶ سورهٔ الذاریات.

۳- آیه ۱ و ۲ سورهٔ ملک.

(وَاشـهَدَ هُم عَلی اَنفُسِـهِم اَلَستُ بِربِّکُم قَالُوا بَلی شَـهِدنا اَن تَقُولُوا یَومَ القِیمهِ اِنّا کُنّا عَن هـذا غافِلینَ) (۱) «آنهـا را بر خود گواه سـاخت. آیـا من پروردگار شـما نیسـتم؟ گفتنـد: آری، گواهی می دهیم تا در روز قیامت نگوییـد ما از این واقعه (روز قیامت) غافل بودیم.»

وقتی که انسان به سن بلوغ می رسد، نسبت به اعمالش مسئول می شود، امّا مسئول اعمال دیگران نیست.

(مَن اهَتـدی فَاِنَّمـا یَهتَـِدی لِنَفسِه وَ مَن ضَـلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیْهَا وَ لاَتَزِرُ وازِرَهُ وِّزرَ اُخْری...) (۲) «هرکس هـدایت یابد، برای خود هـدایت یافته است و آن کس که گمراه شود به زیان خود گمراه شـده است و هیـچ کس گناه دیگری را به دوش نمی گیرد.» اسلام به ما می آموزد، اگر چه انسان در طول زندگی اشتباه می کند امّا نباید از رحمت خدا مأیوس شود.

(قُـل یـا عبادِیَ الَّذیَن اَسـرَفُوا عَلی اَنفُسِـهِم لا تَقنَطُوا مِن رَّحمَهِ الله ِاِنَّ اللّه یَغفِرُ الـذُّنوبَ جمیعاً اِنَّه هُوَ الغَفُور الرَّحیم) (۳) «به آن بنـدگان که (در گناه) زیاده روی کرده انـد بگو از رحمت خدا ناامید نشوید؛ زیرا خدا تمام گناهان را می آمرزد و او آمرزنده مهربان است.» در اسـلام توبه کلیـد رسـتگاری است. اسـلام به ما می آموزد وقتی که انسان متوجه اشـتباه خود شـد باید از آن دوری کند و سعی کند خودش را اصلاح کند. در آن صورت می تواند منتظر قبول رحمت خدا باشد.

(وَالذین اِذَا فَعَلوا فاحِشهً اَو ظَلَموا اَنفُسَـِهُم ذَکَروا اللّه فاسـتَغفرو ا لِذُنوبِهم وَ مَن یَّغفِرُ الذُّنوبَ اِلّااللّهُ وَلَم یُصـرِّوُا عَلی ما فَعَلوا وَ هُم یَعمَلون اولئکَ جَزاؤُهُم مَغفِرَه

۱- آیه ۱۷۲ سورهٔ اعراف.

۲- آیه ۱۵ سورهٔ الاسراء.

۳- آیه ۵۳ سورهٔ الزمر.

مِن رَبِّهم وَ جَنّاتٌ تَجری مِن تَحتِهِا الأَنهارُ خالدینَ فیها وَ نِعمَ اَجرُ العامِلینَ) (۱) «(نیکان) کسانی هستند که هر گاه مرتکب عمل زشت شوند یا به نفس خود ستم کنند. خدا را به یاد آورند و برای گناهانشان طلب آمرزش کنند و جز خدا هیچ کس نیست که گناهان را بیامرزد و آنها هستند که در انجام کار زشت اصرار نکنند، چرا که به زشتی معصیت آگاهند. (۱۱) آنها هستند که پاداش عملشان، آمرزش پروردگار است و باغ هایی که از زیر درختان آن نهرها جاری می شود و در آن بهشت برای همیشه از نعمت های الهی بهره مند خواهند بود و پاداش نیکوکاران چقدر نیکو ست.» (۱۲)

اسلام می گوید تمام انسان ها پیش خدا یکسان هستند. بهترین افرد با تقواترین آنهاست.

اسلام انسان ها را به عدالت، حقوق مساوی، آزادی، حق دفاع از خود و صداقت توصیه می کند و از فریبکاری و ربا خواری نهی می کند و انسان را به کار و کوشش فراوان و رقابتی صادقانه تشویق می کند. در اسلام ازدواج وسیلهٔ آرامش و شادی در زندگی است. یک زن مسلمان با ازدواج، نام خانوادگی و دارایی هایش را از دست نمی دهد. اسلام به زن هیچ گونه ظلمی نمی کند. قرن ها قبل، زنان مسلمان حقوقی داشتند که زنان غربی، تازه بعضی از آنها را به دست آورده اند. این ها دلایل من برای مسلمان شدن است.

http: // members.aol.com/ askgive/stories

۰۶.۲۷.۲۰۰۲

۱- آیه ۱۳۶ سورهٔ آل عمران.

حجاب / خانم تنا

من و شوهرم هر دو مسلمان شدیم. آنچه که توجه ما را به اسلام جلب کرد، حجاب و پوشش خانم ها بود. هر دوی ما به وسیلهٔ اینترنت و خواندن احادیث، دربارهٔ اسلام تحقیق کردیم و کاملاً متقاعد شدیم. خودم در ماه رمضان سال گذشته مسلمان شدم و شوهرم پس از خواندن قرآن و مدت کوتاهی پس از من مسلمان شد. قبلاً پیرو کلیسای آنگلیکان (۱) کانادا بودم و شوهرم پیرو کلیسای پرسبیتری (۲) بود امّا هیچ وقت به کلیسا نمی رفت. بعد از مسلمان شدنم بلافاصله حجاب نگذاشتم، تا اینکه فهمیدم مناسب ترین چیز برای پوشش و حفظ قلبم حجاب است و حالا بدون حجاب بیرون نمی روم. اولین باری که به مسجد رفتم، خانمی با من احوال پرسی کرد و یک چادر به من داد که برای همیشه از او متشکرم. امیدوارم حجابم باعث شود، دیگران

۱- Angelican کلیساهای اسقفی نظیر کلیساهای استرالیا و کانادا که تحت نظارت اسقف اعظم کانتر بوری هستند.

۲- Presbyterian کلیسای شبانی یا مشایخی که شعبه ای از کلیسای پروتستان و مبتنی بر عقاید کالوین است و تمام اعضای آن در انتخاب رهبرانشان مشارکت دارند.

هم مثل من و شوهرم دربارهٔ اسلام تحقیق کنند و در آخر از خدا به خاطر تمام نعمت هایی که به ما داده سپاس گزارم.

www.usc.edu

۲.۱۰.۲۰۰۵

خدا هدایت مرا خواست/ خانم آسی

من همیشه به وجود خدایی واحد اعتقاد داشتم. خدایی که تمام موجودات به او وابسته اند. والدینم بودایی هستند. از ۱۳ سالگی هر روز از خدا می خواستم مرا هدایت کند و چون به مدرسه مسیحیان می رفتم به طور طبیعی به مسیحیت گرایش پیدا کردم. متأسفانه اطلاعاتم دربارهٔ اسلام بسیار کم بود، فکر می کردم دین عجیب و غریبی است و شیوهٔ زندگی سرکوبگرها را تأیید می کند. زنان یک بردهٔ خانگی هستند و باید یک مرد چهار زنه را تحمل کنند. مردی که محبتش بین این چهار زن تقسیم شده است و به راحتی می تواند هر زمان که خواست زن خود را طلاق دهد. تمام این اطلاعات را از مردم و یک سری فیلم های مستند از ایران و عراق به دست آورده بودم. در دانشگاه با چند مسلمان آشنا شدم. برایم خیلی جالب بود که بسیار دوستانه رفتار می کردند. بسیار افتخار می کردند که مسلمان هستند و از این دین پیروی می کنند. دینی که به نظر من اصول و نکات منفی زیادی داشت. به تدریج با اسلام آشنا شدم و حقیقت آن را درک کردم. الان به این نتیجه رسیده ام که اسلام برنامه ای است که تمام ابعاد زندگی در آن وجود دارد. به

لطف خدا بالأخره به اشتباهات دین مسیحیت پی بردم و مسلمان شدم. البته پس از آن با مشکلات زیادی روبه رو شدم. هر روز با پدر و مادرم جر و بحث داشتم. به من ناسزا می گفتند، تمسخر و تهدیدم می کردند. مجبور بودم کتاب هایم را مخفی کنم و حتی بعضی شب ها شام نمی خوردم، چون از قصد گوشت خوک می پختند. آنها تمام ایمیل هایم را قبل از اینکه بخوانم چک می کردند. مجبور بودم کار کنم و از لحاظ مالی مستقل باشم. رفت و آمدم به مسجد مخفیانه بود، حتی اجازه نداشتم بعضی از دوستانم را ببینم؛ چون فکر می کردند دوستانم مرا شست وشوی مغزی می کنند. تا وقتی که مطمئن نمی شدم کسی دور و اطرافم نیست نمی توانستم نماز بخوانم، نمی توانستم شادی هایم، مثل شادی قبول کردن حجاب یکی از دوستانم را با آنها قسمت کنم. تازه باید مدام از اسلام و مسلمانان که از طریق رسانه ها مورد بی احترامی قرار می گرفتند دفاع می کردم. مادرم در طول ماه رمضان حتی یک کلمه هم با من حرف نزد. می گفتند به خانواده ام خیانت کردم. شاید فکر کنید در قبال مسلمان شدنم هیچ چیز به جز غم قسمتم نشده است، امّا این طور نیست، اسلام به من آرامش و رضایت داده است و همیشه فکر می کنم چقدر رضایت خدا و هدایای بهشت عالی خواهد بود. من اسلام را به این دلیل که حق است پذیرفتم. اگر کسی آن را بفهمد، در وجودش گسترش پیدا می کند و کل زندگیش را در بر می گیرد. از طریق دین اسلام و قرآن اطلاعات زیادی دربارۀ رفتار انسان، جامعه شناسی، عدالت و خداشناسی به دست آوردم. حالا مطمئنم که فقط اسلام است که می تواند پاسخگوی مشکلات اجتماعی و اقتصادی دوران ما باشد. خداوند می فرماید: ذٰلِکَ هُدَی اللهِ یَهدی بِهِ مَن یَشاءُ. (۱) «این راه خداست که هر کس را بخواهد به آن هدایت می کند.» من واقعاً بسیار خوشبختم! چون از جمله کسانی هستم که نور هدایت را دریافت کردم و قلبم آمادگی پذیرش دین اسلام را پیدا کرد.

www.islamway.com

۳.۱۰.۲۰۰۴

۱- آیه ۲۳ سورۀ الزمر.

بی واسطه با خدا / خانم آن کولونیز از آمریکا

من در یک خانوادهٔ مذهبی مسیحی بزرگ شدم. آن زمان آمریکا مذهبی تر از الان بود و بیشتر خانواده ها به کلیسا می رفتند. من بیشتر از بچه های دیگر به دین علاقه داشتم. در دبیرستان دو سال در کلاس های کتاب مقدس شرکت کردم. کتاب عهد عتیق و عهد جدید را می خواندم، اما خوب متوجه نمی شدم. به عنوان مثال؛ کتاب مقدس می گوید تمام بشر گناهکار متولد می شوند و داستان های عجیبی در مورد حضرت ابراهیم و حضرت داود گفته است و من نمی توانستم قبول کنم که یک پیامبر این گونه رفتار کند. مهم ترین موضوع، مسأله تثلیث (۱) بود. چطور خدا می توانست سه قسمت داشته باشد. در مدرسه، اسطوره شناسی روم و یونان را مطالعه کرده بودم. به نظرم عقیدهٔ تثلیث و قدیس ها بسیار شبیه به عقیده داشتن به خدایان مختلف در ادیان روم و یونان است که هر خدا، مسئول یک موضوع خاص است مثل؛ الهه عشق، الهه باران و... همیشه می ترسیدم سؤال بپرسم، زیرا دلم می خواست مرا به عنوان دختری خوب بشناسند. یکی از همکلاسی هایم

۱- .Trinity تثلیث: اعتقاد به اتحاد ذاتی خداوند، مسیح(ع) و روح القدس.

مدام سؤال می پرسید امّا جواب هایی که به او داده می شد نه او را قانع می کرد، نه مرا. بالأخره یکی از استادهایمان، پروفسور الهیات دانشگاه میشیگان به او گفت: «باید دعا کنی تا خدا به تو ایمان و اعتقاد دهد.» در دانشگاه بحث های زیادی دربارهٔ دین می شد. من در مورد ادیان خاورمیانه، بودیسم، کنفوسیوسی (۱) و هندویی تحقیق کردم، امّا به نتیجه ای نرسیدم. تا اینکه با یک مسلمان از لیبی آشنا شدم، او دربارهٔ اسلام و قرآن اطلاعاتی به من داد. او می گفت: «اسلام دین مدرنی است و پیشرفته ترین دین است.» امّا نمی توانستم اسلام را به عنوان دینی مدرن و پیشرفته قبول کنم، چون به نظرم آفریقا و خاورمیانه که بیشتر مردم آنجا مسلمان هستند، کشورهایی عقب افتاده اند.

همیشه این سؤال در ذهنم بود که چرا برای ارتباط با خدا واسطه لازم است؟ چرا نمی توانیم به طور مستقیم با خدا صحبت کنیم و عفو و بخشش خداوند فقط با انجام مراسمی که کشیش انجام می دهد صورت می گیرد. مدتی پس از این مسأله، ترجمهٔ قرآن را در یک کتابفروشی پیدا کردم و شروع به خواندنش کردم. مدت ۸ سال قرآن را خواندم. از گناهان مطّلع شده بودم و از آنها می ترسیدم.

دیگر شیوهٔ مسیحیان را برای عفو و بخشش خدا قبول نداشتم، سنگینی گناه را روی دوشم احساس می کردم. نمی دانستم چطور می توانم از زیر بار گناه نجات پیدا کنم. واقعاً آرزوی بخشش داشتم.

نماز مسلمانان را در تلویزیون دیدم، دلم می خواست یاد بگیرم چطور باید نماز بخوانم. کتابی در این زمینه پیدا کردم و سعی کردم دستورات آن را به طور کامل انجام دهم. چند سال تنها و مخفیانه نماز خواندم. بعضی از آیات قرآن را به انگلیسی حفظ کرده بودم، اما نمی دانستم که بهتر است قرآن را به عربی حفظ کرد. بالأخره پس از چند سال، یک روز

۱- Confucianism، این کنفوسیوسی: از ادیان چینی که در اصل به نام ju chiao به معنای آموزش حکیم بوده است.

حین خواندن قرآن، این آیه تأثیر عجیبی روی من گذاشت و اشک شوق از چشمانم جاری شد.

(الَیوم اَکمَلت ُلَکُم دینَکم وَاَتَممت ُعَلیکُم نِعمَتی وَ رَضیت ُلَکُم الاِسلامَ دیناً...) (۱) «امروز دین شما را کامل و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.» می دانستم خدا این آیه را برای من گفته و می دانسته که روزی آن کو لونیز در آمریکا این آیه را می خواند و مسلمان می شود. شمارهٔ تلفن مرکز اسلامی را پیدا کردم و به آنجا زنگ زدم، امّا ترسیدم و قطع کردم. نمی دانستم چه باید بگویم؟ آنها چه می گویند؟ بالأخره جرأت پیدا کردم و نامه نوشتم. آقایی با من تماس گرفت و جزواتی دربارهٔ اسلام برایم فرستاد. به او گفتم که می خواهم مسلمان شوم، امّا او گفت: «صبر کن تا مطمئن شوی.» «برای مسجد نامهٔ دیگری نوشتم و گفتم به خدا اعتقاد دارم و می دانم محمّد رسول و پیغمبر خداست. فردای آن روز، آقایی از مسجد زنگ زد و من پشت تلفن شهادتین گفتم. او گفت: «خدا تمام گناهان تو را از این لحظه بخشیده و مانند یک کودک تازه متولد شده پاک هستی.» اشک شوق و شادی از چشمانم جاری شد. احساس کردم تمام گناهانم از روی دوشم برداشته شده. آن شب مرتب گریه می کردم و خدا را صدا می زدم.

www.islamfor today.com

۱۲.۱۲.۲۰۰۷

۱- آیه ۳ سورهٔ مائده.

هدیه اسلام/ خانم پاتر از استرالیا

چرا روسری سرت می گذاری؟ گرمت نمی شه؟ باید موهای زیبایی داشته باشی؟ این سؤالاتی است که مرتب از من پرسیده می شود و در جواب آنها می گویم که بله موهایم بسیار زیبا هستند و به همین دلیل است که آنها را از دید چشمان هرزه می پوشانم. چند وقت پیش، خانمی به من گفت: «به نظرم اسلام دین سختی است. همیشه رسانه ها از خشونت مسلمانان می گویند. با خودم فکر می کنم چرا مسلمانان این کار ها را انجام می دهند؟ به نظر من چیزهایی مثل نماز خواندن، باری سنگین و مزاحم در زندگی است.» وقتی که حرف هایش تمام شد، گفتم: «آیا تا به حال خودت قرآن را خوانده ای؟ آیا تا به حال با مسلمانان روبه رو شده ای؟ آیا به جز آنچه که رسانه ها در اختیارت گذاشته اند اطلاعات دیگری دربارهٔ اسلام داری؟» و او بسیار صادقانه گفت: «نه!» به او گفتم که تصورات غلط بی شماری دربارهٔ اسلام وجود دارد. افراد غیرمسلمان فکر می کنند مسلمانان عجیب و متفاوت با آنها هستند. اسلام نه تنها راه درست زندگی را در دنیا به ما نشان می دهد، بلکه انسان را برای زندگی در جهان آخرت آماده می کند. اسلام به ما می گوید به نفع خودمان

است که از گناهان فاصله بگیریم. چون گناهان قدرت درک و فهم انسان را تیره و تار می کنند. از او پرسیدم که اگر واقعاً زن مسلمان سمبل ظلم و ستمدیدگی است، پس چرا امروز این قدر خانم ها در غرب مسلمان می شوند؟ چرا؟ اینها تصورات غلطی است که افراد غیر مسلمان نسبت به زنان مسلمان دارند. برای رسانه ها و بعضی افراد سودمند است که به ما زنان مسلمان برچسب ستمدیده و برده را بزنند تا چهرهٔ فریبندهٔ خود را مخفی کنند.

به او گفتم: «غرب چه آزادی هایی به من داد!

۱. غرب به من جایگاهی داد که مجبور شدم در تمام جوانب زندگی با مردان مقایسه شوم. از من یک نان آور ساخت، در حالی که جایگاه من این نیست. باید از زن محافظت شود و مورد احترام قرار بگیرد.

۲. غرب به من آزادی طلاق، خیانت، بی بندوباری و بی عفتی را داد.

۳. غرب به من این آزادی را می دهد که مورد خشونت، بی احترامی و سوء استفاده قرار بگیرم.

۴. غرب به من این آزادی را می دهد که فرزندانم را وقتی که به سن بلوغ رسیدند رها کنم، به خاطر اینکه از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنم.

۵. غرب حق پدر و مادر را نادیده می گیرد و نسبت به آن بی توجه است.

۶. غرب به فرزندانم در مدرسه آموزش جنسی خارج از ازدواج می دهد و آن را امری موجه و عملی سنجیده نشان می دهد، طوری که مایهٔ افتخار نوجوانان امروز شده است. در مقابل:

۱. اسلام به من آموخت به روش عقب افتاده ها زندگی نکنم.

۲. به سوی جلو حرکت کنم و از اختیار و اراده ام در راه رضایت خدا استفاده کنم.

۳. چگونه با شرافت و وقار، فروتن و ساده زندگی کنم.

۴. اسلام به من قانع بودن به آنچه دارم را آموخت.

۵. اسلام به من آموخت، بیاموزم و دنبال علم و دانش بروم که سبب خشنودی خدا خواهد شد، چون آگاهان بهتر خدا را می شناسند.

۶. اسلام به من احترام به پدر و مادر را یاد داد.

۷. اسلام به من آموخت نعمت های این دنیا دارایی من نیست، بلکه متعلق به خداست و باید این نعمت ها را با دیگران قسمت کنم.

۸. اسلام به من آموخت از دیگران بالاتر نیستم و تنها ملاک برتری، تقوا و پرهیزگاری است.

۹. اسلام به من عزّت نفس آموخت. حجاب برایم یک نشان است و بسیار افتخار می کنم که به عنوان یک زن مسلمان حجاب دارم.

۱۰. اسلام به من معنای تساوی را آموخت.

۱۱. اسلام به من آموخت چگونه برای دیگران در این جامعهٔ بیمار، الگو باشم.

۱۲. اسلام به من آموخت می توانم پیشرفت کنم و حرفه و استعدادم را در جهت رضایت خدا و پیشرفت جامعه به کار بگیرم.

۱۳. اسلام به من آموخت چگونه می توانم مادری نمونه باشم. اسلام نمی گوید بردهٔ شوهرم باشم، بلکه می آموزد، چگونه به همسرم احترام بگذارم و به او وفادار باشم.

۱۴. اسلام به من آموخت معلم فرزندانم باشم تا شاید آنها بتوانند معلمان و رهبران بهتری برای فردا باشند.

آنچه که اسلام برای زن و مرد به ارمغان می آورد، یک انتخاب نیست بلکه یک هدیه است. گنجینه ای بی نظیر در زندگی این دنیا و آخرت. آزادی به شکلی که غرب به من داد، تنها یک سری توهّمات موقتی است که هیچ گونه امنیتی در حال و آینده برایم فراهم نخواهد کرد. بدانید مسلمان شدن آسان و ارزان به دست نمی آید. اسلام شما را به مبارزه می طلبد تا پاک شوید و من این فرصت را غنیمت می شمارم که بگویم اسلام درست ترین انتخابم است.

www.gawaher.com

۴.۲۷.۲۰۰۸

مقصد نهایی/ خانم هیلاری سندراز از لندن

در حدود ۴ هفته پیش، شهادتین گفتم و مسلمان شدم. تا آخرین لحظه که می خواستم شهادتین بگویم مطمئن نبودم که چه کار می خواهم بکنم؟ آیا چند روز دیگر عقیده ام عوض می شود؟ آیا بعداً پشیمان می شوم؟ اما حالا ـ احساس می کنم زندگی ام به کلی دگرگون شده است. نمی دانم چطور توضیح دهم. از لحظه ای که این کلمات را گفتم قلبم سرشار از شادی و عشق شده است.

پدر و مادرم به خدا اعتقاد ندارند و مرا هم بدون هیچ اعتقادی بزرگ کرده اند. وقتی که بچه بودم سعی می کردم پدرم را خوشحال کنم، به همین دلیل از دیدگاه های او پیروی می کردم، امّا همیشه در درونم دنبال گمشده ای می گشتم و مقصد نهایی انسان برایم معلوم نبود. در دانشگاه دیدگاه های مختلفی را بررسی می کردم. آن زمان به نظرم اسلام دین از مُد افتاده و یادگاری از قرون وسطی بود. یکی از مهم ترین نکاتی که دربارهٔ این دین می دانستم این بود که اسلام دینی علیه زنان است. با دوستم که مسلمان بود در مورد این موضوعات و مسائلی که در غرب مطرح می شد بحث می کردم و او تمام سؤالات مرا به طور کامل پاسخ می داد و نمونه هایی از زندگی پیغمبر(ص) و بعضی وقت ها هم از قرآن مطالبی برایم

می گفت. تحقیقاتم را شروع کردم، به مرور زمان تمام سؤالاتم پاسخ داده شد. دربارهٔ چند همسری مردان اطلاعاتی به دست آوردم. فهمیدم قبل از اینکه مرد بخواهد زن دیگری بگیرد باید همسر اولش راضی باشد و با هر دو زن عادلانه و مثل هم رفتار کند. خوب این قانون بسیار بهتر از روش ما غربی هاست. در غرب ممکن است، مرد هر زمانی زن خود را طلاق بدهد و او را بدون هیچ پشتیبانی رها کند. این قانون چند همسری، تنها برای دفاع و حفاظت از زنان است.

در تعطیلاتم به اُردن رفتم، آنجا بود که تصمیم گرفتم مسلمان شوم. رفتار مردم با همدیگر و صدای اذان واقعاً مرا تکان داد. وقتی که به لندن برگشتم در کلاس های مسجد مُنترال در شمال لندن ثبت نام کردم. اولین باری که می خواستم روسری سر کنم و حجاب داشته باشم برایم بسیار سخت بود. نمی دانستم مردم چه فکر خواهند کرد؟ امّا به خودم گفتم: «من قول دادم و تعهد کردم و حجاب یکی از اصول آن است.» حالا احساس امنیت و عزّت می کنم. حالا می دانم به کجا تعلق دارم.

www.guardian.co.uk

www.nzmuslim.net

۶.۲۹.۲۰۰۷

ارمغان حجاب/ خانم کامالاداس، نویسنده و شاعر

خانم کامالاداس نویسنده و شاعر مشهور که چند دکترای افتخاری دریافت کرده است. با اعلام مسلمان شدنش همه را متعجب کرد. در مصاحبه ای با مجله تایمز هند از آزادی زنان دفاع کرد و گفت که تنها وسیلهٔ آزادی زنان حجاب است. خانم داس می گوید: «حجاب برای زنان امنیت به ارمغان می آورد و من احتیاجی به آزادی به نوعی که فرهنگ غرب به زنان می دهد ندارم.» او می گوید: «در یکی از نمایشگاه های اخیر دهلی مانکن های نیمه لخت، به عنوان مجسمه هایی برای جلب مشتریان نصب شده بود. چقدر شرم آور است و چرا از جسم زن برای فروش محصولات استفاده می شود؟ من آزادی نمی خواهم. به اندازه ی کافی آزادی داشتم. آزادی بار سنگینی برایم شده است. من راه هدایت می خواهم که به زندگی ام نظم بدهد و دنبال خدایی می گردم که از من محافظت کند. امنیت و مصونیت می خواهم و احتیاجی به این نوع آزادی ندارم. می خواهم بندهٔ خدا باشم. زن با داشتن حجاب احترام پیدا می کند. اگر حجاب داشته باشد مورد تمسخر و اذیت قرار نمی گیرد. در جامعه ای که اذیت و آزار زنان روز به روز زیاد تر می شود و از

مزاحمت در محل کار کم نشده، جایی که پیشرفتِ کاری زنان به شدت وابسته به توافق جنسی آنهاست، جایی که آمار تجاوز هشـدار دهنـده است، تنها چیزی که زنان به آن احتیاج دارند امنیت است. حالا بیایید آزادی را مورد بررسـی قرار دهیم، اصـل اسـلام به زنان آزادی کامل می دهد. با زن و مرد به طور یکسان رفتار می کند. کمبود آزادی، تنها در جوامعی وجود دارد که این اصول را نادیـده گرفته انـد. من اطاعت زن از شوهرش را عـدم آزادی نمی دانم. من کاملاً مطیع امر خـدا شـده ام و بسـیار خوشـحالم که قوانین او را اطاعت می کنم. اسـلام تنها دینی است که عزت و مقام زن را شـناخته است.» سه پسـر خانم داس به شهر کوچکی آمده اند تا از او در مقابل تهدید های افراد متعصب حمایت کنند. یکی از پسران او می گوید که ما با تصمیم او مخـالف نیستیم، او مادر ماست چه هنـدو باشـد، چه مسـیحی و چه مسـلمان، ما همیشه با او خواهیم بود. دکتر تمام تهدیـدها را نادیـده می گیرد و می گویـد من همه کار را به خـدا سپرده ام. او تا آخرین لحظه مواظبم خواهد بود. او می گوید: «به نظر من اسلام دین عشق و محبت است. تاریخ، نشان می دهد که اسلام به وسیله زور و اجبار گسترش پیدا نکرده است. حتی در مقابل سعی می کند از گرایش اجباری مردم به اسـلام جلوگیری کند.» یکی از عواملی که سبب مسلمان شدن دکتر داس شد، علاقهٔ او به تـدریس دو کودک نابینای مسـلمان بود. ایرشا احمـد و دایم تایز احمـد. او متون اسـلامی را قبل از آنکه به آنها آموزش دهد مطالعه می کرد. الان یکی از آنها استاد دانشگاه دارجلینگ و دیگری در لندن وکیل است. دکتر داس مخالف سوزاندن جسـد مردگان است و او می گویـد: «نمی خواهم بـدنم پس از مرگ سوزانـده شود و دلم نمی خواهـد بازمانـدگانم اعتقاد به برگشت من پس از مرگ داشـته باشـند. من عظمت این دین را به همه خواهم گفت و شادی هایی را که پس از مسلمان شدن به دست آوردم با آنها قسـمت خواهم کرد. هیچ وقت در زندگی ام چنین احساسی نداشتم. این قدر احساس شادی نمی کردم و تا این حد آزاد نبودم.»

www.islamicbulletin.org

۲.۱۰.۲۰۰۰

پایان روزهای تاریکی / خانمی از ویتنام

اَشـهَدُ اَن لا ـ اِلهَ اِلَّا الله ٫و اَشـهَدُ اَنَّ مُحَمَّدً رَسـولُ اللهِ «شـهادت می دهم که خـدایی جز خـدای یگـانه نیست و شـهادت می دهم محمد رسول خداست.» این شـهادتی است که با تمام وجودم در مسجدی در بلژیک در سن ۲۶ سالگی بر زبان آوردم. من در ویتنام متولد شدم و برای ادامهٔ تحصیل در مقطع فوق لیسانس رشتهٔ منابع فیزیکی به بلژیک رفتم. زمانی که در ویتنام بودم خدا را درست نمی شـناختم. در بین همکلاسـی هایم در بلژیک بعضـی مسـیحی و برخی مسـلمان بودند. چند تا از همکلاسی های مسـلمانم دربارهٔ خدا برایم صـحبت می کردند، امّا توجه نمی کردم و در مقابل، حتی مخالف هم بودم. با خودم فکر می کردم اینها با این سـطح تحصیلات بالا چرا چنین عقایدی را باور دارند؟ یادم هست وقتی که یکی از دوستان مسلمانم را از پشت سر در حال رکوع دیـدم فکر کردم چیزی گم کرده و در حال جست وجو است. وقتی فهمیـدم جمعیت مسـلمانان جهان حـدود ۱ میلیـارد و ۳۰۰ میلیون نفر است و یـک پنجم مردم جهـان مسـلمان هسـتند از حـالت بی اعتنایی نسـبت به اسـلام بیرون آمـدم و کنجکاو شدم تا دربارهٔ اسلام تحقیق کنم. زمانی که متوجه

شـدم قرآن کریـم به وضـوح تعـدادی از پدیـده هـای علمی را توضـیح داده و راجع به جهـان آخرت و زنـدگی پس از مرگ مطالب زیادی بیان کرده است، خیلی کنجکاو شـدم. متوجه شـدم در ویتنام تعدادی مرکز اسـلامی وجود دارد. جست وجو در این بـاره بـاعث شـد که برای تحقیق دربارهٔ اسـلام مصـمم شوم و با علاقـهٔ بیشتری هـدفم را دنبال کنم. هرچه که بیشتر یاد می گرفتم، بیشتر به اسـلام علاقه منـد می شدم. بارها از خودم پرسـیده بودم: «آیا خدایی هست؟! چطور ما می توانیم به خدا ایمان آوریم (او را بـاور کنیم) در حـالی که نمی توانیم او را با چشم ببینیم؟! و با وجود تجهیزات مـدرن ما هنوز قادر نیستیم خـدا را ببینیم.» شب و روز دربارهٔ این سؤال ها فکر می کردم تا جوابی برای آن پیـدا کنم. بعـدها فهمیـدم، اگر چه نمی توانیم خـدا را ببینیم ولی با دیـدن مخلوقات و جهان هستی با این نظم و انضـباط می توانیم وجود خـدا را در قلبمان حس کنیم. در مـدتی که دربارهٔ اسـلام تحقیق می کردم، دوسـتان مسـلمانم تشویقم می کردند و از صمیم قلب به من کمک می کردند. پس از خواندن ترجمهٔ قرآن به زبان ویتنامی، به طور کامل به خدا اعتقاد پیدا کردم. من معتقدم اسـلام دین حقیقت ابدی است که به زندگی، خیلی خیلی نزدیک است. بعـد تصـمیم گرفتم و بـدون تأخیر مسـلمان شـدم. روزی که مسـلمان شـدم بهترین و مهم ترین روز زندگی ام بود. روزی که اسـلام مرا از تاریکی به سـمت نور آورد. احساس آرامش، شرافت و عزّت می کردم. قبل از مسلمان شدنم بعضـی وقت ها در شادی ها و غم و غصّه های زندگی مشـروبات الکلی می نوشیدم و بدون هیچ شرمی دروغ می گفتم و کارهایی می کردم که به نفعم نبود، هیچ وقت به خوب و بد کار فکر نمی کردم و خیلی از مرگ می ترسیدم، امّا حالا واقعاً عوض شـدم. احسـاس می کنم همیشه خـدا در کنـارم هست، مرا می بینـد و حرف هایم را می شـنود و به افکارم آگاه است و آخرین آرزویم این است که مردم جهان به خصوص مردم ویتنام راه زیبا و نورانی اسلام را درک کنند و مسلمان شوند.

www.convertstoislam.com

هویت گمشده/ خانم کریما

اگر ۵ سال قبل به من می گفتند که مسلمان خواهی شد، تنها چیزی بود که باور نمی کردم. خیلی سخت است تمام عواملی که باعث پذیرفتن اسلام شد را خلاصه کنم، چون سفری بود که ۳ سال طول کشید. این سال ها، هم سخت بود و هم لذّت بخش. افکارم دربارهٔ وجود خودم و جهان به کلی عوض شد. بعضی از عقایدم تصدیق شد و بعضی رد. کم کم مطالعاتم مرا به سوی روزی کشاند که شهادتین گفتم. من بسیار مادی و دنیوی تربیت شده بودم، البته همیشه سعی می کردم که اصول اخلاقی را رعایت کنم، ولی این برای رسیدن به خدا و حقیقت کافی نبود. چون بیشتر مردم کشور م مسیحی هستند، با ادیان دیگر آشنایی نداشتم، تا اینکه به دانشگاه رفتم و موقعیتی برایم فراهم شد تا با مسلمانان بیشتر آشنا شوم. به دانشگاه می رفتم و در آنجا بسیار موفق بودم. یکی از این مسلمانان آقای شریف بود. او پیرمرد سالخورده و استاد راهنما بود و می گفت که این شغل از نظر مالی او را تأمین نمی کند، اما شادی و شعفی که از آموزش به دانشجویان به دست می آورد تمام نیازهایش را برآورده می سازد. با خودم فکر می کردم، ای کاش من هم وقتی به سن او برسم چنین

آرامشـی داشـته باشم. همیشه آرامش درونی مسلمانان و اسـتحکام در عقیده شان مرا تحت تأثیر قرار می داد، چون در وجودم کمبود آرامش روحی داشـتم و این کمبود با هیچ موفقیتی برطرف نمی شد. تا اینکه قرار شد با دوست برادرم که مسـلمان بود ازدواج کنم. او اصرار داشت بچه هایش مسلمان تربیت شوند. از آن زمان مطالعاتم را دربارهٔ اسلام به طور جدی شروع کردم، البته قصـد مسـلمان شدن نداشـتم. فقط می خواسـتم در مورد دین او اطلاعاتی داشـته باشم. از آنجا که من فمینیست (۱) بودم، تحقیق در مورد اسـلام را با مطالعه دربارهٔ زنان شـروع کردم. در یکی از واحـد های دانشـگاه، در درس مطالعات زنان خوانـده بودم که خانم های مسـلمان حق ندارنـد بـدون اجازه شوهر منزل را ترک کننـد و مجبور هسـتند سـر خود را بپوشانند. البته آن زمـان به حجاب به عنوان وسـیله ای ظالمانه که مردها آن را تحمیل کرده انـد نگاه می کردم، ولی آنچه در تحقیقاتم به دسـت آوردم مرا متعجب کرد. اسـلام به زنان در قرن شـشم میلادی حقوقی داده که ما تازه در این کشور مـدرن به دست آورده ایم. زن در اسـلام دارایی و ثروت و نام خانوادگی خود را پس از ازدواج حفظ می کند، حق رأی دارد، حق طلاق دارد، امّا همیشه این سؤال برایم وجود داشت، چرا اسـلام چنـد همسـری را اجـازه داده است؟ متوجه شـدم تنها زمانی به مرد این اجازه داده می شود که بتواند عدالت را رعایت کند و عادلانه رفتار کند و ده ها شـرط دیگر وجود دارد. این موضوع بسـیار دقیق است، چون در بعضـی از دور ه هـا تعـداد زنـان بیشتر از مردان می شود. به طور مثـال، در زمـان جنـگ زنان زیادی بی سـرپرست باقی می ماننـد. این مسـأله مرد را مجبور می کنـد که وقتی بـا زنی ارتبـاط دارد بایـد به حقوق او توجه کامل داشـته باشـد. پس از فارغ التحصیل شدنم وقت بیشتری برای مطالعه داشتم. هر نکته ای که دربارهٔ اسلام می خواندم معقول به نظر می رسید، امّا تا

۱- فمینیسـت: در اول قرن ۱۹ جنبشـی تحت عنوان فمینیسم در اعتراض به مرد سالاـری حـاکم بر اعلامیه حقوق بشـر فرانسه به وجود آمد. این اعلامیه با بی اعتنایی آشکار به حقوق زنان هیچ گونه حقی برای آنان در نظر نگرفته بود.

اینجـا دین را یک تکیه گاه می دانسـتم و هنوز تردیـد داشـتم. آیا مگر دلایل مـذهبی نیست که سـبب جنگ و ظلم و سـتم در جهان می شود؟

هر لحظه امکـان داشت مطالعـاتم را کنـار بگـذارم و به جمع دوسـتان و فمینیست ها و آغوش گرم خانواده ام بر گردم. همیشـه نگران بودم که آنهـا چه خواهنـد گفت و چه فکر می کننـد؟ زیرا همیشه خودم را از دیـد دیگران مورد قضاوت قرار می دادم. دیگر مطالعه دربارهٔ اسلام از علاقه گذشته بود، تلاشی بود برای پیدا کردن هویّت خودم. آن زمان مقاله های بسیار می نوشتم، برای اولین بـار متوجه شـدم من همیشه می نویسم برای اینکه دیگران را راضـی کنم، امّـا این بـار برخلاـف همیشه، برای خودم مطلب می خوانـدم و می نوشـتم. دیگر نمی خواسـتم به خانواده و دوسـتانم و به حمایت آنها تکیه کنم. تنها و با شک و تردید زیـاد به مطالعاتم ادامه دادم. وقتی که دربارهٔ جایگاه زن در اسـلام قانع شـدم، مطالعه در مورد زنـدگی پیامبر و قرآن را شـروع کردم. وقتی که دربارهٔ حضـرت محمّد(ص) مطالبی خواندم، سؤال همیشگی ام پاسخ داده شد. او یک رهبر منحصربه فرد بود. صداقت، محبت و مهربانی، ذکاوت و دیدگاه ایشان نسبت به زمان حال و آینده و استقامت در ناملایمات زندگی و فروتنی و تواضع زبـانزد همگـان بود در زنـدگی شـان موفقیت های مالی زیادی داشـتند، با این حال همیشه در حـد فقیر ترین فرد جامعه زندگی می کردند. کم کم در قرآن عمیق تر شدم و از خودم می پرسیدم که آیا یک بشر قادر است چنین کتابی بیاورد؟ تازه، قسـمت هـایی در قرآن وجود دارد که خود پیغمبر را مورد خطاب قرار می دهـد. بعضـی وقت ها همه چیز را رد می کردم، امّا راهی پیدا می شد که آن را تأیید می کرد و یا با آیه ای روبه رو می شدم که به طور مسـتقیم مرا مورد خطاب قرار می داد و با من صـحبت می کرد. اولین بار وقتی اتفاق افتاد که دچار ناآرامی های درونی و شک و تردیـد شـده بودم و با این آیه روبه رو شدم. لایکلِّفُ اللهُ نَفساً الا وُسعَها. (۱) «خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش فرمان ندهد.» اگر چه آن موقع به خدا ایمان

۱- آیه ۲۸۶ سورهٔ بقره.

نداشتم، امّا وقتی این آیه را خواندم انگار باری از دوشم برداشته شد. وقتی که دربارهٔ اسلام مطالعه می کردم ترس و وحشت زیادی داشتم. نمی دانستم اگر مسلمان شوم، آیا خانواده ام باز هم با من مهربان خواهند بود؟ آیا پس از مسلمان شدنم باز هم روشنفکر خواهم بود؟! فکر می کردم اومانیسم (انسان گرایی) دنیوی، روشنفکرانه ترین نگرش زندگی است و کاملاً تحت تأثیر این ایدئولوژی بودم. بالأخره باید به عقل خود اعتماد می کردم و تصمیم می گرفتم و نباید تحت تأثیر دوستان به ظاهر روشنفکر م قرار می گرفتم. در این مدت بیشتر به خودم اطمینان پیدا کرده بودم. دو سال و نیم پیش خواندن قرآن را تمام کردم. واقعاً از اینکه اسلام می گفت زن و مرد با هم متفاوت هستند امّا با هم مساوی هستند لذّت می بردم. اسلام نه تنها به زن و مرد، بلکه به تمام نژاد ها و طبقات اجتماعی به یک چشم نگاه می کند. به تصمیمم اعتماد پیدا کرده بودم تا اینکه به این سؤال نهایی و اساسی رسیدم؛ آیا به خدا اعتقاد دارم؟ این پایه و اساس مسلمان شدن است. دو بار تصمیم گرفتم شهادتین بگویم امّا پشیمان شدم. یک روز بعداز ظهر به سجده افتادم و از خدا درخواست هدایت کردم. در آن حالت احساس آرامش می کردم امّا وقتی که ایستادم ذهنم آماده نبود شهادتین بگویم. روزها به سرعت سپری می شد. متوجه شدم که نمی توانم بدون شهادت به وجود خدا از این دنیا بروم. می دانستم شواهد وجود زندگی پیغمبر و قرآن محکم تر از این است که بتوان آن را انکار کرد. آن لحظه واقعاً آمادگی قلبی پیدا کردم که مسلمان شوم. در اسلام واقعیت را پیدا کردم، یا این طور بگویم، با واقعیت اعتماد به نفس و آزادی فکری در این دین معنا پیدا می کند. چند روز پس از اینکه مسلمان شدم در مجله ای نوشتم، بالأخره در اسلام صحت افکار و الهامات درونی ام را پیدا کردم. با پذیرش حقیقت خدا، آزادی فکری و روحی پیدا کردم.

www.islamweb.net

۴.۱۰.۲۰۰۰

راهنمای نادان/ خانم اریکا از آمریکا

اسم من اریکا است و ۲۷ ساله ام و در آمریکا زندگی می کنم. مسیحی بودم و از فرقه پروتستان انجیلی پیروی می کردم. در حدود ۳ سال پیش بود که به دعوت یکی از دوستانم به کلیسای پروتستان انجیلی رفتم. البته خانواده ام پیرو مذهب کاتولیک هستند و از آنها نکات زیادی یاد گرفتم. کتاب مقدس را می خواندم، اما نمی توانستم آن را درک کنم. در یکی از جلسات، پدر روحانی گفت: «مسلمانان از مسیح متنفر هستند و خدای دیگری را به نام الله می پرستند.» پس از این موضوع تصمیم گرفتم دربارهٔ اسلام تحقیق کنم. تا اینکه متوجه شدم مسلمانان مثل ما مسیح را دوست دارند و معتقدند روزی او می آید و کلمه (الله) لغت عربی برای کلمه خداست. با خود فکر کردم اگر کسی مثل پدر روحانی که به ما درس می دهد اطلاعات کافی دربارهٔ اصول و پایه ادیان دیگر ندارد، پس لیاقت هدایت دیگران را هم ندارد. در نتیجه به مطالعاتم راجع به اسلام ادامه دادم و در کلاس های مسجد که برای افراد غیر مسلمان برگزار می شد شرکت کردم، همچنین از چند مبلّغ مسیحی دربارهٔ اسلام سؤال کردم، امّا آنها هیچ اطلاعاتی در مورد اسلام نداشتند و حتی اگر دربارهٔ

مسیحیت هم سؤالاتی می پرسیدی اطلاعات کافی نداشتند. اولین نکته ای که در دین قبلی ام برایم مهم بود این بود که می خواستم راجع به نسخهٔ اصلی کتاب مقدس اطلاعاتی پیدا کنم. چون مسائل متناقضی در آن پیدا کرده بودم که نمی توانست کلام خدا باشد. پیروان پروتستان همیشه کاتولیک ها را ملامت می کنند، امّا اعمالشان شبیه به هم است. موسیقی گوش می دهند و در کلیسا با هم می خوانند، مانند کاتولیک ها در کلیسا کمی مشروبات الکلی می نوشند، در نتیجه، فکر کردم پس چه تفاوتی بین آنها وجود دارد وقتی که تمام کارهایشان شبیه به هم است.

بجز مسیحیت، کمی دربارهٔ دین یهود و دین بودایی مطالعه کرده ام امّا بیشتر تحقیقاتم درمورد اسلام بود. ادیانی که مطالعه کردم نقاط ضعف و قوتی داشتند؛ مثلاً یهودیان یک خدا را می پرستند و دین بودا نیز طرفدار صلح است امّا به خدایان متفاوت اعتقاد دارد.

در ابتدا حجاب بهانه ای بود که اسلام را نپذیرم، امّا این فقط یک بهانه ی ضعیف بود. بی احترامی به زنان در تمام جهان چه به عنوان مادر، چه همسر، چه دختر از دیگر عوامل مؤثر در تصمیمم بود. از زنان به منظور اهداف جنسی و فروش کالاها استفاده می کنند. شوهر به زن خیانت می کند، مادر فرزندان خود را ترک می کند. جوانان هیچ احترامی برای خود قائل نیستند، زن به شوهر احترام نمی گذارد. طلاق، خودکشی، کودک آزاری، خشونت های خانوادگی و ده ها مورد دیگر که تمام آنها به خاطر عدم ترس از خدا سرچشمه می گیرد. آنها هیچ عشقی برای خود ندارند. به پاداش در بهشت و عذاب در جهنم نیز اعتقاد ندارند. بنابراین برایشان مهم نیست که چه کاری انجام می دهند. آنها اعتقاد ندارند، چون خدا ندارند.

معیار من برای پیروی از اسلام، سعادت، پرستش خدا به طور مستقیم و احساس نزدیکی به او یا بهتر بگویم، همه چیز بود. اسلام دین عدالت، عشق، صلح و صفا و نزدیکی به خداست. اسلام به من یک زندگی جدید و توان درک بهتر دنیای اطرافم را بخشید. اسلام به من روش جدید زندگی کردن را یاد داد. اسلام کامل ترین راه زندگی است. راهی است برای نزدیک شدن به خدا، دریافت نعمت ها، رحمت ها و زندگی در جهان آخرت.

اسلام نوری است که با آن نور می توانیم راه را ببینیم. اسلام به من اعتقاد و اطمینان به پروردگار را داد و از همه مهم تر مرا هدایت کرد تا در این دنیا شاد زندگی کنم و دلیل و هدف خلقت را بفهمم. برای مطالعهٔ اسلام باید با ذهنی باز و قلبی آماده مطالعه کرد و هدایت را از خدا خواست تا بتوان حقیقت را دید. وقت گذاشت و با دلیل و منطق، نقاط مثبت و منفی را سبک و سنگین کرد و به جای ماندن در شک، باید از افراد عالم سؤال های خود را پرسید. از اینکه دربارهٔ اسلام چیزی بدانید نترسید. حداقل اسلام را بفهمید و بررسی کنید. اگر بدانید، خواهید فهمید و اگر بفهمید، خواهید پذیرفت. تحقیقات خود را کنار نگذارید و از خدا بخواهید هدایتش را شامل حالتان کند.

www.islamweb.net

۴.۰۳.۲۰۰۳

راه از کدام طرف است؟/ دختر ۱۴ سالهٔ آمریکایی

حـدود سه سال پیش بود. آن زمان ۱۱ سـالم بود، برای اولین بار دربارهٔ اسـلام اطلاعاتی به دست آوردم. از آنجایی که من در مورد خـدا و دین بسـیار کنجکاو بودم و می خواسـتم بدانم ادیان دیگر به چه چیز اعتقاد دارند، مطالعه دربارهٔ اسـلام را شـروع کردم. من در یک خانواده مـذهبِی مسـیحی در آمریکا بزرگ شـده بودم و تحقیق دربارهٔ دین و خـدا در سن ۱۱ سالگی برای دوسـتانم عجیب به نظر می رسید. آنها نمی فهمیدند چرا من این قدر به پیدا کردن خدا علاقه دارم، ولی من می خواستم خودم راه زندگی ام را انتخاب کنم. تا آن موقع هنوز قرآن نخوانده بودم ولی در مورد آزادی زنان مسـلمان تحقیق کردم و آنها را با زنان غربی مقایسه کردم. به این نتیجه رسـیدم که امروزه در جهان فکر می کنند به زنان مسلمان ستم می شود، اما باید بگویم، زنان مسـلمان آزادترین زنان روی زمین هسـتند. در حالی که به بیشتر زنان در غرب سـتم می شود. از آنها تنها به عنوان سمبل جنسـی اسـتفاده می کننـد و فقـط ابزار فروش کالا هسـتند. هنوز به خانواده ام نگفته ام که مسـلمان شـده ام و نمی دانم عکس العمل آنها بعد از فهمیدن این موضوع چیست. ولی اسلام آن قدر در دل

من جا باز کرده که از تصمیم درست خود بر نمی گردم. از احساس تعهدی که مسلمانان نسبت به اسلام دارند لذّت می برم و امید دارم من هم چنین احساسی را نسبت به اسلام به دست آورم. خدا به افرادی که تا حد توان خود، او را اطاعت کنند آرامش می دهد و برای کمک به بندگانش توان خاصی داده تا راه هدایت را پیدا کنند. مسلمانان انسان هایی مهربان و دلسوزند و به کمک یکدیگر می روند. این یکی از عواملی است که علاقه ام به اسلام را بیشتر کرد. اسلام تنها یک دین نیست، بلکه راه درست زندگی کردن است و یکی از ادیانی است که با سرعت در جهان رو به گسترش است. تنها دلیلش هم این است که با وجود تبلیغات منفی رسانه های غربی، مردم حقیقت را لمس می کنند و هنگامی که تصمیم می گیرند برای اطاعت از خدا زندگی کنند، آرامش و شادی خاصی به آنها داده می شود. همیشه آرزو داشتم رهبر شوم و کمک کنم تا دوباره صلح و آرامش در میان مردم جهان برقرار شود. پارسال پاییز دورهٔ دبیرستان را در مدرسهٔ جدیدی شروع کردم که خوشبختانه دانش آموزان مسلمان زیادی داشت، پس از رفتن به آن مدرسه، برایم جالب بود که آنها چطور رفتار می کنند، چون از پدر و مادرم شنیده بودم، مسلمانان مردمی جنگ طلب و وحشی هستند. به همین دلیل از آنها انتظار چنین رفتاری داشتم، ولی هم من و هم پدر و مادرم در اشتباه بودیم. چون برعکس، آنها افرادی بسیار مهربان و دلسوز بودند و من از همان اول با آنان دوست شدم. آنها برای من دربارهٔ خدا صحبت می کردند و برایم جالب بود که چقدر اسلام را دوست دارند. از آن موقع شروع به خواندن قرآن کردم و از طریق اینترنت اطلاعاتی راجع به اسلام به دست آوردم و خیلی زود بزرگ ترین تصمیم زندگی ام را گرفتم و شهادتین گفتم و مسلمان شدم.

www.english.islamway.com

۵.۲۰.۲۰۰۸

من آزادی می خواهم/ خانم لوراین از انگلستان

حجاب از شرفم و عزّتم محافظت می کند. حجاب سدی است که انسان را از ارتکاب به گناه و افکار بد حفظ می کند. حجاب، دوستی است که ما را در سفر به سوی خدا کمک می کند. بدون حجاب سدها شکسته می شود و مردم به راحتی مرتکب گناه می شوند و این امروزه در کشورهای غربی به وضوح دیده می شود. اسلام مقام زن را به اوج می رساند. اسلام به زنان حقوق و آزادی های بی شماری داده است. این خود مردم هستند که با نادانی یا سوء نیت مقام زن را پایین می آورند. زنان در کشور های اروپایی آزاد نیستند، بلکه ظلم به زنان در این کشور ها کاملاً واضح است. آیا این آزادی است که برای خوشایند دیگران آرایش کنیم. آیا این آزادی است که زنی برهنه در تلویزیون یا پوسترها، اجناس مختلف را تبلیغ کند؟! آیا این آزادی است که زنی به خاطر چاق بودن یا نداشتن چهرهٔ زیبا احساس حقارت کند؟! اگر در این کشورها آزادی وجود دارد پس چرا مردم وقتی خانمی را با حجاب می بینند تعجب می کنند؟ چرا یک روسری این قدر تعجب برانگیز است؟ نداشتن محدودیت در آموختن اسلام و عمل به آن و زندگی در راهی که

مورد رضـایت خـداست، این هـا آزادی است. پس از آشـنایی بـا اسـلام، دیـدم که در مورد پاکی و طهارت ائمه در قرآن آیه داریم. پیامبر در مورد اهل بیت خود و جانشـینی حضـرت علی(ع) احادیث بی شـماری فرموده انـد. وقتی که ما چنین الگوهای پاک و خالصـی داریم که ما را راهنمایی می کننـد و درس می دهند چرا باید از افراد خطاکار (گناهکار) درخواست کمک و راهنمایی کنیم و آنها را الگوی خود قرار دهیم. خود قرآن می گویـد که از افراد گناهکار پیروی نکنید. امیدواریم پیغمبر(ص) و اهـل بیت(ع) از تلاـش هـای کم مـا راضـی باشـند. اسـلام به مـا نشان می دهـد که هوی و هوس های دنیوی، پوچ و بی معنا هسـتند و تنها دلخوشـی واقعی ما، رضایت پروردگار است. دوسـتان ایرانی! آن دو مکانی که در قم و مشـهد داریـد ارزشـشان بیشتر از کلّ جهان است. از شما خواهش می کنم ما را در دعاهایتان فراموش نکنید.

www.convertstoislam.com

۰۸.۱۱.۲۰۰۲

مصاحبه ای با دختر هندی

داستان مسلمان شدن دختری است که در خانواده ای متعصب هندی از حزب شیو سنا (۱) بزرگ شد و با مشکلات زیادی مسلمان شده است. (یک حزب سیاسی – ملی است.

 لطفاً خودتان را معرفی نمایید؟

کاویتا: اسم من کاویتا پونام است، البته قبل از مسلمان شدنم. از وقتی که مسلمان شدم اسم نور فاطیما را برای خودم انتخاب کردم.

 شما کجا متولد شدید و چند سالتان است؟

نور فاطیما: من در شهر مومبای متولد شدم و ۳۰ ساله هستم. اما خودم را یک کودک ۵ ساله در نظر می گیرم، چون اطلاعاتم دربارهٔ اسلام به اندازهٔ یک کودک ۵ ساله است.

 تحصیلاتتان چقدر است؟

نور فاطیما: من در یک مدرسهٔ بزرگ در مومبای درس خواندم که فقط بچه های

۱-. Shiv Sena : یک حزب سیاسی ـ ملی در هند است که در سال ۱۹۶۶ تشکیل شده است.

خانواده های پولدار و اشراف زاده می توانستند آنجا درس بخوانند. بعد از مدرسه به دانشگاه کمبریج رفتم و مدرک کارشناسی ارشد در رشتهٔ کامپیوتر را از آن دانشگاه گرفتم.

 کجا ازدواج کردید و چند فرزند دارید؟

نور فاطیما: در مومبای ازدواج کردم، اما بعد از ازدواجم به همراه همسرم به بحرین رفتیم. دو تا پسر دارم.

 برای ما توضیح دهید که چطور مسلمان شدید؟

نور فاطیما: «خدا خواستار هدایت هر کس باشد، دلش را به اسلام می گشاید.» (۱) خدا را به خاطر تمام نعمت هایش شکر می کنم که به من توجه کرد. جایی که در آن بزرگ شدم یک محیط هندو و متعصب بود که از مسلمانان بیزار بودند، اما من از دوران نوجوانی پرستش بت ها را دوست نداشتم. یادم است یک دفعه یکی از بت ها را توی حمام گذاشتم. مادرم هم حسابی تنبیهم کرد. به مادرم گفتم: «وقتی که این بت نمی تواند از خودش دفاع کند، چطور از او می خواهیم که ما را بیامرزد و خواسته هایمان را برآورده کند؟! چرا به او تعظیم می کنید؟ او تا به حال برای شما چه چیزی به ارمغان آورده؟» اما جوابی دریافت نکردم و فقط تنبیه شدم.

یک رسمی در بین هندوهاست که روز ازدواج، دختر باید پاهای شوهرش را بشوید و آن آب را بخورد. من از انجام این کار امتناع کردم و به خاطر این کارم هم سخت تنبیه شدم.

روزهایی که به دانشگاه می رفتم از یک مرکز اسلامی رد می شدم. گاهی اوقات بعضی از مکالمات آنها را می شنیدم. خیلی خوشم می آمد که مسلمانان بت نمی پرستند.

 چه طور جذب اسلام شدید؟

نور فاطیما: نماز مسلمانان خیلی روی من اثر گذاشت. اوایل نمی دانستم که اسم این کار نماز است، فکر می کردم این یک نوع ورزش و تمرین است،

۱- آیهٔ ۱۲۵ سورهٔ انعام. فَمَن یُرِدالله اَن یَهدِیَه یَشرَح صَدرَهُ لِلاِسلام

اما می دانستم همهٔ مسلمانان این کار را انجام می دهند و نماز را دوست دارند.

بعد از ازدواج ما به بحرین رفتیم. این مهاجرت خیلی به من کمک کرد که با اسلام آشنا شوم. بحرین یک کشور اسلامی است و تمام همسایه هایم مسلمان بودند. با یک دختر مسلمان دوست شدم. گاهی اوقات به من سر می زد. البته بیشتر من به او سر می زدم. یک روز گفت که ماه رمضان است و نمی تواند به سراغم بیاید. خیلی از این مسئله ناراحت شدم. از او خواهش کردم اجازه بدهد به او سر بزنم. دلم می خواست با رسم و رسوم و مناسک مسلمانان آشنا شوم. به منزل او می رفتم و به کارهایش نگاه می کردم. از قرآن خواندن او لذت می بردم با اینکه چیزی متوجه نمی شدم. یک روز از او پرسیدم: «این چه ورزشی است که شما انجام می دهید؟» او گفت: «اسم این عمل نماز است و ما با این کار با خدا حرف می زنیم.» من هم با او شروع به نماز خواندن کردم. هر کاری می کرد من هم انجام می دادم.

توی خانه هم، در اتاق را قفل می کردم و سعی می کردم مانند دوستم نماز بخوانم. با اینکه چیز زیادی دربارهٔ آن نمی دانستم. یک روز یادم رفت که در اتاق را قفل کنم، شوهرم وارد اتاق شد و من در حال نماز خواندن بودم. گفت: «چه کار می کنی؟» گفتم: «نماز می خوانم.» گفت: «حالت خوبه؟ عقلت سر جاست؟ می فهمی چی می گی؟» اول دست پاچه شده بودم و ترس تمام وجودم را فراگرفته بود.

اما ناگهان در درونم احساس قوت کردم و گفتم که می خواهم مسلمان بشوم. او گفت: «چی گفتی؟ دوباره تکرار کن.» من هم گفتم: «می خواهم مسلمان بشوم.» با شنیدن این جمله شروع به زدن من کرد. به او می گفتم خودم می دانم که چه چیزی برایم خوب است و چه چیزی بد. توی راهی قدم می گذارم که خودم انتخاب کرده ام. این حرفم باعث شد او عصبانی تر شود. آن قدر مرا شکنجه کرد که بیهوش شدم.

وقتی که همسرتان شما را شکنجه می کرد بچه هایتان کجا بودند و آن موقع چند سالشان بود؟ چطور از آنجا فرار کردید؟

نور فاطیما: بچه هایم خانه بودند و ناظر شکنجه های من بودند. پسر بزرگم ۹ ساله بود و پسر کوچکم ۸ ساله. بعد از این اتفاق، دیگر حق نداشتم کسی را ملاقات کنم و در یک اتاق زندانی شده بودم. یک شب پسر بزرگم در اتاق را باز کرد و با گریه خودش را در بغلم انداخت. گفت: «مامان فرار کن، آنها می خواهند تو را بکشند.» از او پرسیدم: «بقیهٔ اعضای خانواده کجا هستند؟» پسرم گفت که آنها برای انجام مراسم مذهبی بیرون رفته اند و کسی در خانه نیست. او را آرام کردم و گفتم که چنین اتفاقی نمی افتد. آنها به من آسیبی نمی رسانند. تو مواظب خودت و برادر کوچکت باش. اما او اصرار می کرد و هق هق گریه می کرد و می گفت مامان فرار کن. به او گفتم: «اگر فرار کنم دیگه نمی توانم شما راببینم.» اما پسرم گفت: «تو وقتی می توانی ما را ببینی که زنده باشی. مامان برو آنها تو را می کشند.»

بالاخره تصمیم گرفتم خانه را ترک کنم. هیچ وقت نمی توانم آن لحظات غم انگیز را فراموش کنم. پسرم رفت و برادرش را بیدار کرد و به او گفت: «بیا مامان را ببین دیگر معلوم نیست کی بتوانی او را ببینی.» پسر کوچکم بعد از چندین روز من را دیده بود. با گریه خودش را بغلم انداخت. به من گفت: «می روی مامان؟» بهش گفتم که به زودی دوباره همدیگر را می بینیم. دو تا پسرم مرا در آن شب تاریک و سرد بدرقه کردند. احساس و علاقهٔ مادریم را به خاطر عشق به اسلام زیر پا گذاشتم. یک طرف علاقه و جدایی از فرزندانم بود و طرف دیگر عشق به اسلام و من دومی را انتخاب کردم. وقتی که راه افتادم تازه عمق زخم هایم را فهمیدم. نمی توانستم راه بروم.

 شما بعد از فرار کجا رفتید؟

نور فاطیما: مستقیم به اداره پلیس رفتم. مشکل اصلیم زبان بود. بالاخره کسی پیدا شد که انگلیسی بلد باشد. دیگر نمی توانستم نفس بکشم. از آنها خواستم به من جایی بدهند تا استراحت کنم و بتوانم حواسم را جمع کنم و ماجرا را تعریف کنم. بعد از چند ساعت که حالم بهتر شد به آنها گفتم که از خانه فرار کرده ام، چون می خواهم مسلمان شوم، خانواده ام می خواهند مرا

بکشند. یکی از آنها مسلمان بود و گفت که نگران نباشم، او به من کمک خواهد کرد. صبح شوهرم به ادارهٔ پلیس آمد و ادعا کرد که همسرش دزدیده شده. اما با دیدن من گفت: «از خانه فرار کرده، چون می خواهد مسلمان بشود، من دیگر هیچ رابطه ای با او ندارم.» او پافشاری کرد که مرا به او تحویل دهند، حتی آنها را هم تهدید کرد، اما من نپذیرفتم و به او گفتم می تواند تمام جواهرات و دارایی ام را بگیرد، اما با او نمی آیم. اول قبول نکرد، اما وقتی که اصرار مرا دید گفت روی کاغذی بنویسم که تمام دارایی ام به او تعلق می گیرد.

چندین روز به خاطر جراحت هایم در بیمارستان بستری شدم. دکتر از من پرسید اهل کجا هستم؟ چرا این چند روز هیچ کس به من سر نزده است؟جوابی نداشتم، دیگر نه خانه ای داشتم و نه فامیلی.

بعد از اینکه از بیمارستان مرخص شدم به مرکز اسلامی رفتم. چون هیچ پناهگاه دیگری نداشتم. آنجا شهادتین را گفتم و به صورت رسمی مسلمان شدم. بعدها در همان مرکز با یک مسلمان ازدواج کردم.

 آیا بعد از مسلمان شدن به هند رفته اید؟

نور فاطیما: خیر، هیچ وقت دلم نمی خواهد به هند بروم. خانواده ام یک خانوادهٔ سیاسی هستند و برای سرم جایزه گذاشته اند.

 در آخر اگر حرفی دارید بفرمایید؟

نور فاطیما: افتخار می کنم که مسلمان هستم و می خواهم زیر نور اسلام زندگی کنم.

www.islamway.com

۰۵.۲۱.۲۰۱۳.

مصاحبه ای با خانم کریستین از آمریکا

 لطفاً دربارهٔ خودتان و دینتان برای ما صحبت کنید؟

کریستین: بیشتر افراد فامیلم یهودی و مسیحی کاتولیک هستند. پدر و مادرم بعد از ازدواج، احساس کردند که لازم است دینی را انتخاب کنند تا فرزندانشان را بر اساس آن دین بزرگ کنند. از آنجا که کلیسای کاتولیک تنها انتخاب شهر ما بود هر دوی آنها فرقهٔ کاتولیک را انتخاب کردند. البته با وجود این تغییرات در دینشان، باز هم دین برای آنها چیز مهمی نبود و عامل به اعمال دین نبودند. پدر و مادرم فقط کریسمس و عید پاک به کلیسا می رفتند. همیشه احساس می کردم دین جدا از زندگی است؛ ۶ روز کار و زندگی و یک روز هم دعا و کلیسا.

 چه چیزی باعث شد که شما احساس کنید مسیحیت دین مناسبی برای شما نیست؟

کریستین: بعضی از اعمال مذهب کاتولیک برایم قابل قبول نبود. مثلاً چرا باید پیش کشیش اعتراف کنیم؟ چرا نمی توانیم پیش خدا اعتراف کنیم و از او بخواهیم گناهان ما را ببخشد؟ چرا پاپ یک فرد کامل است، او پیامبر نیست که کامل باشد. چرا باید قدیسه ها را بپرستیم؟

 هیچ وقت سعی نکردید پاسخی برای سؤال هایتان پیدا کنید؟

کریستین: بله سعی کردم. وقتی که به مدرسهٔ یکشنبه ها می رفتم، سؤالاتم را می پرسیدم، اما آنها می گفتند باید بپذیری. باید اعتقاد داشته باشم چون به من گفته شده که به این حرف ها باور داشته باشم اما من اصلاً نمی توانستم قبول کنم. به نظرم اعتقاد باید براساس حقیقت و سؤال و جواب های منطقی باشد. من دنبال حقیقت بودم. حقیقتی که پدر، مادر، فامیل و دوستانم قبول داشتند، برایم منطقی نبود. فهمیدم مسیحیت دین مناسبی برای من نیست.

 قبل از مسلمان شدن دربارهٔ ادیان دیگر هم تحقیق کردید؟

کریستین: از آنجایی که بعضی از افراد فامیل ما یهودی بودند، اول به سراغ دین آنها رفتم. فکر می کردم شاید بتوانم در این دین جواب سؤال هایم را پیدا کنم. دو ماه دربارهٔ دین یهود کتاب می خواندم. از طریق اینترنت به کنیسه می رفتم و با دیگر افراد یهودی صحبت می کردم. کتاب تورات و تلمود را هم مطالعه کردم. بعد از اینکه دیدم یهودیت هم جواب سؤال هایم را نمی دهد و حرف های عجیب و غریب زیادی در تورات وجود دارد دوباره به دین خودم برگشتم و سعی کردم در دینم تحقیق بیشتری کنم. به چند تا کلیسا سر زدم. فکر می کردم شاید در دیگر مذهب های مسیحیت خواسته ام را پیدا کنم. باور داشتم که راهی صحیح و درست وجود دارد. آن موقع احساس می کردم من نه یهودی هستم، نه مسیحی، فقط می دانم خدایی هست و به او باور دارم.

 چطور با دین اسلام آشنا شدید؟

کریستین: یک روز توی اینترنت چرخ می زدم و دنبال یک چت روم بودم. چت روم مذهبی توجه ام را جلب کرد. دیدم اسم یکی از آنها شبیه نام مسلمانان است. نمی دانستم وارد بشوم یا نه؟ بالاخره کلیک کردم. می ترسیدم تروریست باشند، ایمیلم را بردارند و کامپیوترم را ویروسی کنند و حتی بدتر از این! وقتی که وارد شدم، احساس کردم مردمش به آن وحشتناکی که من فکر می کردم نیستند.

سلام کردم و گفتم: «دربارهٔ اسلام چیزهایی به من بگویید. من هیچ چیز نمی دانم.» چیزهای جالبی می گفتند و گفته هایشان با باورهای من موافق بود. چند نفر گفتند برایم کتاب می فرستند. بعد از آن چت به کتابخانه رفتم و کتاب هایی که دربارهٔ اسلام بود را برداشتم. یک کتاب قرآن هم گرفتم و همین طور باز می کردم، هر جایی که آمده بود را می خواندم. یکی از عباراتش این بود که خداوند چه انتظاراتی از ما دارد و چطور باید طبق فرامین او زندگی کنیم، خداوند رحیم و بخشنده است و ما به سوی او بر می گردیم. نمی دانم چرا وقتی که این عبارات را می خواندم اشک هایم جاری شد. بالاخره چیزی را که به دنبالش بودم پیدا کردم.

متن های مذهبی زیادی مطالعه کرده بودم، اما دیدم قرآن تک است. از آنجا که قبلاً دربارهٔ مسیحیت و یهودیت تحقیق کرده بودم، به راحتی می توانستم این سه تا دین را با هم مقایسه کنم.

بعد از چند ماه تحقیق به این نتیجه رسیدم که اسلام دینی است که به دنبالش بودم.

 بعضی ها معتقدند که اسلام به زنان ظلم می کند و زنان برده مردان هستند، آیا شما هم این حرف ها را باور داشتید؟

کریستین: اسلام به زنان ظلم می کند؟! فکر می کنم این موضوع برعکس باشد. کتاب مقدس القا می کند که زنان از ابتدا گناهکار بودند. چون حضرت حوا، آدم را اغوا کرد تا از آن درخت ممنوعه بخورد. (۱) اما قرآن می گوید که شیطان آنها را اغوا کرد. (۲)

کتاب مقدس می گوید که در میان زنان یک زن خوب هم یافت نمی شود (۳) اما قرآن تمام صفت های خوب و بد را برای زن و مرد به طور یکسان به کار

۱- تورات، سفر پیدایش، فصل دو عبارات ۴و۳و۲۴

۲- قرآن سوره اعراف، آیه ۱۹. ۲۵

۳- کتاب تورات، جامعه، فصل ۷ عبارت ۲۹

می برد. (۱) کتاب مقدس به زنان مطلقه برچسب زناکار می زند. (۲) زنان بیوه و خواهران، ارثی نمی برند. (۳) در حالی که قرآن برای هر کسی سهمی مشخص کرده. (۴) در کتاب مقدس آمده است اگر مردی به دختری تجاوز کرد باید به پدر دختر ۵۰ مثقال نقره بدهد و باید با آن دختر ازدواج کند. هرگز نمی تواند آن دختر را تا آخر عمرش طلاق دهد. (۵) باید از آنها پرسید در این حکم چه کسی مجازات شده آن دختر و یا مردی که تجاوز کرده؟! طبق این دستور دختر باید تمام عمرش را با آن مرد متجاوز بگذراند. زنان در آمریکا تازه ۱۰۰ سال است که حق رأی پیدا کرده اند، اما در اسلام ۱۴۰۰ سال است که زنان حق رأی دارند.

اسلام به زن تمام حقوق انسانی را داده، پس چطور می توانیم بگوییم اسلام به زنان ظلم کرده؟! فکر می کنم به همین دلیل است که بیشتر افرادی که مسلمان می شوند، زن هستند.

 زنان مسلمان باید حجاب داشته باشند. به نظر شما این بی عدالتی و ظلم به زنان نیست؟

کریستین: حجاب سمبل و نشانه استقلال و آزادی است. قبل از مسلمان شدنم هر طوری که می خواستم لباس می پوشیدم و همیشه از پیشنهادات و حر ف هایی که می شنیدم ناراحت می شدم. وقتی که مسلمان شدم فهمیدم مردان به نحوهٔ لباس پوشیدنم پاسخ می دهند. من با آن لباس تنگ و کوتاه آنها را به سمت خودم دعوت می کردم و انتظار داشتم آنها دعوتم را نپذیرند و از پذیرش آن ناراحت هم می شدم.

۱- آیه ۳۵ سوره احزاب

۲- انجیل متی، فصل ۵، عبارات ۳۱و۳۲

۳- تورات سفر اعداد، فصل ۲۷ عبارات ۱. ۱۱

۴- سوره نساء آیه ۲۲

۵- تورات سفر تثنیه، فصل ۲۲، عبارات ۲۸. ۳۰

 چه پیغامی برای زنان مسلمان و زنان غیرمسلمان دارید؟

کریستین: زنان مسلمان قدر راهی که در آن قدم گذاشته اند بدانند و زنان غیر مسلمان هم سعی کنند چشم هایشان را باز کنند و چشم بندی که بر روی چشمانشان گذاشته شده را بردارند.

www.islamway.com

۰۵.۲۱.۲۰۱۳

مصاحبه ای با ماشا خوانندهٔ معروف روسی

ماشا آلالیکینا (۱) در روسیه نامی آشناست. دو سال پیش او یک هنرمند جذاب و مدل بود. شهرت و آوازه اش و تیم موسیقی اش به حد اعلا رسیده بود. ماشا ستارهٔ سابق سینما و سالن های رقص و موسیقی، حالا حجاب دارد و تدریس می کند. او می گوید از گذشته اش متنفر است و احساس می کند حالا ستارهٔ زندگیش شده است.

 چطور توانستید تمام موفقیت هایتان را پشت سر اندازید و اسلام را قبول کنید؟

ماشا: به لطف خدا، یک قدم در مسیرش برداشتم. این خواست خدا بود.

 وقتی خواننده بودید فکر می کردید که روزی مسلمان شوید و حج بروید؟

ماشا: نه اصلاً. حتی به ذهنم هم خطور نمی کرد.

 آیا مسیری که برای رسیدن به اسلام انتخاب کردید طولانی بود؟

ماشا: من دو سال پیش مسلمان شدم. یک روز متوجه شدم یکی از دوستان صمیمی ام در شهری دیگر توی کماست. نمی دانستم چطور به

۱- Masha Alalykina

دوستم کمک کنم. آن روز برای اولین بار دعا کردم و از خدا کمک خواستم.

فردای آن روز، همان دوستم که توی کما بود زنگ زد و گفت: «وقتی که بیهوش بودم دیدم تو خیلی به من کمک کردی.» خیلی گریه کردم، چون این اولین بار در زندگی ام بود که از خدا چیزی می خواستم.

 الان چه کار می کنید؟

ماشا: من به ۵ زبان مسلط هستم و در دانشگاه تدریس می کنم.

 آیا به موسیقی گوش می کنید؟

ماشا: بله به آهنگ های ریحان، سامی یوسف، کت استون که بعد از مسلمان شدنش اسم یوسف اسلام را انتخاب کرد.

 آیا این قصد را دارید که زبان عربی را هم به مجموعهٔ زبان هایی که مسلط هستید اضافه کنید؟

ماشا: اول فکر می کردم یادگرفتن عربی خیلی سخت است، اما شروع کردم و این زبان را خیلی دوست دارم و فکر می کنم کلیدی برای یادگیری بیشتر دین اسلام است.

 به نظر شما، چرا مردم بیشتر به اسلام روی می آورند تا ادیان دیگر؟

ماشا: زیرا اسلام نسبت به ادیان دیگر، پایه و اساس قوی تری دارد. تمام قوانین آن را می توان در زندگی به کار برد و مسیر اسلام، مسیر موفقیت است.

 حالا که مسلمان شده اید چه احساسی دارید؟

ماشا: احساس خوشبختی می کنم. الان این موقعیت را دارم که زندگی گذشته ام را با زندگی جدیدم مقایسه کنم. حالا با زندگی واقعی آشنا شدم، در نتیجه من موفق هستم.

 زندگی جدیدتان چه فرقی با زندگی قبلیتان دارد؟

ماشا: باور به خدا، زندگی ام را تغییر داده است. اعتقاد به خدا در باطنِ همه وجود دارد. به نظرم او به ما نیروی عقل و قوهٔ درک نداده که فقط

بخوریم و بخوابیم و زندگی کنیم و بمیریم، بلکه فرصتی داده تا طوری زندگی کنیم که به او برسیم.

 آیا تا به حال فکر کرده اید که درآمد شما قبلاً چقدر بود؟ پشیمان نیستید؟

ماشا: آن پول ها دیگر برای من ارزشی ندارد. از آن نوع درآمد متنفرم.

 آیا ترسی ندارید که اعلام کنید، مسلمان هستید؟

ماشا: خیر، بلکه برعکس است. احساس می کنم وظیفه دارم تا دیگران را هم از گمراهی نجات دهم و یک مدل واقعی برای آنها باشم.

 شما از این مسئله ناراحت نیستید که عکس های قبلی شما در اینترنت وجود دارد؟

ماشا: دلم نمی خواهد به تصویرهای قبلی ام نگاه کنم. اما شاید درس عبرتی برای دیگران شود. مردم باید بدانند که انسان می تواند دوباره متولد شود و دوباره از سر خط شروع کند. انسان می تواند توبه کند و آلودگی های گذشته اش را با انجام کارهای خوب پاک کند.

 دربارهٔ اسلام چه می توانید بگویید؟

ماشا: اگر کسی می خواهد به سمت اسلام قدم بردارد، باید فکر کند و از باطن و وجدانش کمک بگیرد.

 چه پیغامی برای مسلمانان دارید؟

ماشا: امیدوارم اعمالشان مورد قبول خداوند باشد و مورد لطف و عنایت خداوند قرار بگیرند.

 چه پیغامی برای غیر مسلمانان دارید؟

ماشا: امیدوارم آنها هم روزی مسلمان شوند و به خودشان بیایند و فراتر از بنجل هایی که امروزه به آنها ارائه داده می شود فکر کنند.

www.revertmuslims.com

۳.۲۸.۲۰۱۲

جملات کوتاه درباره اسلام

۱. اسلام تنها پاسخ نیازهای خانوادهٔ بشریت است. «آقای لودر برون تون از انگلستان»

۲. فقط اسلام است که می تواند مشکلات امروز را حل کند. «جان فینتر نیوکسل«

۳. سهولت اسلام و دلبستگی و پایبندی پیروان آن مرا به سوی اسلام جلب کرد. «خانم دی لارنجر رم راف»

۴. به خاطر خلوص و سهولت عقاید اسلام و حقیقت آشکار آن به اسلام علاقه مند شدم. دین اسلام واضح ترین دین در جهان است. زیبایی دیگر اسلام، مساوات آن است. اسلام تنها دینی است که بین زن و مرد تساوی واقعی را قرار داده است. هیچ دینی به جز اسلام این گونه نیست. «آ. دبلیو. ال ون«

۵. من اسلام را قبول کردم، زیرا مطابق با عقایدم بود و تنها دینی است که می توانم آن را درک کنم. آن قدر ساده و زیباست که حتی یک بچّه هم می تواند آن را بفهمد. «آمینا لی فلمینگ»

۶. اسلام دینی است که مدت ها به دنبالش بودم. من حقیقت اسلام را با تمام وجود احساس کردم. دین اسلام به من آرامش و شادی و شعفی داده که تا به حال نداشتم. «خانم جو آن»

۷. اگر مردم انگلستان و اروپا مسلمان شوند، برای همیشه قدرتمندترین نیروهای جهان خواهند شد. «خانم اف. آر فزویی از انگلستان»

۸. هیچ راهی به جز اسلام برای رسیدن به آرامش و رضایت در زندگی وجود ندارد و هیچ تضمینی برای آینده یعنی زندگی پس از مرگ به جز اسلام وجود ندارد. «خانم استیمن از انگلستان»

۹. متأسفانه شایعات غلطی دربارهٔ اسلام وجود دارد و من نمی دانم چرا مردم این شایعات را به واقعیات ترجیح می دهند. اسلام یک دین جهانی است. «خانمی از آمریکا»

۱۰. حجاب سمبل مظلومیت و ستمدیدگی نیست. حجاب سمبل آزادی است. شأن و شکوه زن، حجاب است. اسلام دین عشق، صلح، احترام و اطاعت و بندگی است. تنها دینی که تا ۱۰۰ سال دیگر تمام اروپا را خواهد گرفت، اسلام است. «رول دال»

۱۱. اگر اسلام روزی در ژاپن گسترش یابد که مطمئن هستم یک روز این اتفاق خواهد افتاد، مشکلاتمان را حل خواهد کرد. تمام مردم ژاپن تشنهٔ حقیقت، صفا، عفت و تقوا هستند و من اطمینان دارم که اسلام و تنها اسلام می تواند این عطش را از بین ببرد. از مردم مؤمن و مسلمان می خواهم الگویی برای مردم ژاپن باشند، به ژاپن بیایند و به ما اسلام را بیاموزند. اسلام یعنی صلح و آرامش و هیچ مردمی به اندازه مردم ژاپن احتیاج به صلح و آرامش ندارند و زمانی به آن خواهیم رسید که دین صلح و آرامش را بپذیریم.

«میتا از ژاپن، اقتصاددان و مبلّغ در ژاپن.»

۱۲. اسلام دین عشق و حقیقت معنوی است. اسلام رضایت خدای متعال است. قرآن چشمانم را به سوی اعجاز و رحمت خدا باز کرد. تا به حال هیچ دینی این قدر روی من اثر نگذاشته بود. «دیوید، پراداریلی«

۱۳. قرآن به من شجاعت، شرافت، صداقت و اعتماد آموخت و از همه مهم تر، به من آموخت اعتقاد داشته باشم. قرآن به من آرامش درونی بخشید. من اسلام را راه زندگی خود ساخته ام و هرگز نمی خواهم آن آدم قبلی باشم و به وضعیت قبلی ام برگردم. «تارا دهان»

نظر دانشمندان جهان دربارهٔ معجزات علمی قرآن

۱. دکتر تی وی ان پرساود (۱)، پرفسور کالبد شکافی، پرفسور پزشکی کودکان، پرفسور زنان و زایمان و علوم تناسلی در دانشگاه مانیتوبا و وینیپگ کانادا می باشد که ۱۶ سال رئیس هیئت علمی دپارتمان کالبد شکافی بوده است. او نویسندهٔ ۲۲ رسالهٔ علمی و بیش از ۱۸۰ مقالهٔ علمی است. ایشان بعضی از آیات قرآن و حدیث های حضرت محمد(ص) را مورد تحقیق و بررسی قرار دادند و از آنها در کتاب های خود و کنفرانس ها استفاده کرده اند. وقتی که از وی دربارهٔ معجزات علمی قرآن پرسیدیم، گفتند:

«چیزی که برای من روشن شده است این است که محمد(ص) یک فرد بسیار عادی بوده است. او حتی نمی توانست بخواند و بنویسد. در حقیقت او بی سواد بوده است و ما در مورد ۱۴ قرن پیش صحبت می کنیم و می بینیم شخصی بی سواد چنین اظهارات و بیانات عمیقی را بیان می کند که به طور عجیبی از لحاظ علمی صحت دارد. نمی توانم بگویم این بیانات شانسی و اتفاقی بوده است. فقط می توانم بگویم الهامات الهی و وحی باعث شده ایشان چنین اظهارات علمی داشته باشند.

۲. دکتر جو لیف سیمسون (۲)، پرفسور زنان و زایمان و رئیس هیئت علمی دانشکده زنان و زایمان، پرفسورای ژنتیک و زیست مولکولی در دانشگاه

۱- Dr. T. V. N. Persaud

۲- Dr. Joe Leigh Simpson

هوستن، پرفسورای جراحی زنان و زایمان و رئیس هیئت علمی دانشگاه تنس آمریکا دو تا از احادیث حضرت محمد را مورد بررسی قرار داده است:

«اجزای خلقت هر یک از شما در رحم مادرتان پس از ۴۰ روز جمع می شود. (۱)

چون ۴۲ شب بر نطفه بگذرد، خداوند فرشته ای را می فرستد تا آن را به صورت آدمی در آورد و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش را بیافریند. سپس می گوید: آیا پسر باشد یا دختر؟ و پروردگارت آنچه بخواهد مقرر می دارد.» (۲)

او با دقت این دو حدیث را بررسی کرد و متوجه شد ۴۰ روز اول، مرحلهٔ قابل تشخیص تکوین جنین تشکیل می شود. او تحت تأثیر دقت و صحت و ظرافت این حدیث حضرت قرار گرفته بود و در یکی از کنفرانس هایش اعلام کرد این دو حدیث، به ما یک جدول زمانی از رشد جنینی قبل از ۴۰ روز داد. این احادیث نمی تواند براساس دانش علمی آن زمان به دست آمده باشد من فکر می کنم نه تنها تنازعی بین علم و دین وجود ندارد بلکه در حقیقت دین می تواند از طریق وحی، دانش و نظریه های علمی را هدایت کند. از آنجا که این بیانات در قرآنِ چند قرن پیش وجود دارد مشخص می سازد که قرآن از طرف خداست.

۳. دکتر مارشال جانسون (۳) پرفسور بازنشسته آناتومی و رشد بیولوژیک در دانشگاه جفرسون آمریکا. به مدت ۲۲ سال پرفسور آناتومی و رئیس هیئت مدیره دانشکده آناتومی و مدیر آموزشگاه دنیل بوف و رئیس شناسایی جنین ناقص الخلقه بوده است و بیش از ۲۰۰ اثر چاپی دارد. وی در هفتمین کنفرانس پزشکی در عربستان گفت: «قرآن نه تنها رشد شکل بیرونی را توضیح می دهد، بلکه بر مراحل داخلی نیز تأکید می کند. مراحل داخلی

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره ۳۲۰۸

۲- صحیح مسلم در باب القدر، حدیث ۳ از ابن مسعود

۳- Dr. Marshal Johnson

جنین و خلقت و رشد آن وقایعی است که علوم معاصر به تازگی آن را تشخیص داده اند. من به عنوان دانشمندی جهانی تنها با اشیایی می توانم کار داشته باشم که آنها را با مشخصات می بینم، آن گاه می توانم علم جنین شناسی و مراحل علم زیست شناسی را بفهمم همچنان که می توانم کلماتی از قرآن را که برایم ترجمه می شود دریابم.

به عنوان یک دانشمند، تنها با چیزهایی که می بینم می توانم کار داشته باشم. من به خوبی حرف های قرآن را متوجه می شوم، اگر می توانستم به آن دوره بروم و نمی توانستم چیزی را ببینم، به یقین باز هم نمی توانستم چیزهایی که در قرآن توضیح داده شده را توصیف کنم. مدرکی ندارم که رد کنم، مفاهیمی که محمد(ص) بیان کرده از جای خاصی دریافت کرده است و چیزی را متناقض با این مفهوم که مداخلهٔ الهی در کار بوده باشد نمی بینم.

آنگا ه تصویری از جنین در مرحلهٔ مضغه را ارائه کرد که نشانگر شکل خارجی جنین بود، خمیده و کمانی و در انتهای کمان آثاری است که گویی دندان به روی آن فشار داده شده، همچون گوشت جویده شده که به تعبیر قرآن مضغه است.

در پایان ابراز داشت: «هیچ راهی در برابر بشریت نیست جز اینکه اقرار کنند که خداوند کتابی را با علم و دانش خود، به محمد(ص) نازل کرده و به بشریت وعده داده که در مسیرش چیزهایی را کشف می کنند که دلیل بر آنست که این قرآن از جانب خداست.»

۴. دکتر ویلیام دبلیو. های (۱) دانشمند مشهور علوم دریایی، پرفسور علوم زمین شناسی در دانشگاه کُلُرادو آمریکا و رئیس بخش علوم هوا و دریا در دانشگاه میامی آمریکا، دربارهٔ حقایقی که از قرآن کشف کرده می گوید: «کشف این نوع اطلاعات از کتاب قرآن برایم بسیار جالب بود. نمی دانم چطور این اطلاعات به دست بشر رسیده، اما به نظرم بسیار جالب است که این

۱- Dr. William W. Hay

اطلاعات وجود دارد و بشر در مسیر کشف این اطلاعات و فهم این پیغام هاست. فقط می توانم بگویم این کتاب، کتابی الهی است.»

۵. دکتر جرالد سی. جورینگر (۱) پرفسور پزشکی رویان شناسی در دانشکده بیولوژی سلولی دانشگاه جرجتون آمریکا در مقالات تحقیقی و در هشتمین کنفرانس پزشکی ریاض ابراز داشت: «چند آیه در قرآن شامل توضیحات جامع و کامل از رشد انسان از زمان تشکیل نطفه تا رشد کامل می باشد. چنین مطالب دقیقی از رشد انسان، دسته بندی مراحل، اصطلاحات و توضیحات قبلاً ـ وجود نداشته. علاوه بر این چندین آیه در قرآن وجود دارد که به طور جامع و کامل رشد انسان از زمان تشکیل نطفه تا رشد کامل را بیان می کند. در آن زمان به هیچ وجه این علم دارای چنین اصطلاحات، طبقه بندی ها و تعابیر امروزی نبوده و به این دلیل بسیار شگفت آور است که در آن زمان بدون اتکا به آزمایشگاه های پیشرفته و بدون اطلاع از ژن ها و کروموزم های موجود در بدن، یک شخص امی و درس نخوانده به این زیبایی، این شاخه از علم را طبقه بندی کند و به طور شگفت انگیزی اصطلاحات معنی داری در ارتباط با پیچیده ترین مفاهیم علمی بیان دارد. این آیات شگفت انگیز قرآنی یک اصل مهم را اثبات می کند و آن اینکه حضرت محمد(ص) پیام های آسمانی و الهی دریافت می کرده است و او فرستادهٔ خداست.»

۶. دکتر یوشیهید کُزای (۲) پرفسور بازنشسته دانشگاه توکیو و رئیس مشاهدات نجومی دانشگاه می گوید: «من واقعاً تحت تأثیر حقایق نجومی قرآن قرار گرفتم. ما دانشمندان نجوم شناسی فقط قطعهٔ بسیار کوچکی از جهان را مطالعه کرده ایم. ما تمام تلاشمان را می کنیم، قسمت کوچکی از جهان را بفهمیم؛ زیرا با استفاده از تلسکوپ ما فقط می توانیم قسمت های کمی از آسمان را ببینیم و نمی توانیم دربارهٔ کل هستی فکر کنیم، اما با خواندن قرآن و پرسش و پاسخ در این زمینه، فکر می کنم بتوانیم راه تحقیق دربارهٔ جهان را پیدا کنیم.»

۱- Dr. Gerald C Goeringer

۲- Dr. Yoshihid Kozai

۷. پرفسور تجاتـات تجاسن (۱) رئیس دانشـکده آناتومی چیانگ مای در تایلند، رییس دانشـکده پزشـکی در دانشگاه چیانگ مای در هشـتمین کنفرانس پزشـکی ریاض گفت: «در سه سال گذشـته من به قرآن علاقه منـد شدم و معتقدم هر چیزی که در این قرآن، ۱۴ قرن پیش ذکر شـده است حقیقت است و می توان آن را بـا یـافته های علمی ثابت کرد. از آنجا که پیامبر نه می توانسته بخواند و نه بنویسد، پس باید پیغام آوری باشد که این حقایق را پخش کرده است واز طرف خداوندی قادر و متعال به او وحی شده است. به همین خاطر فکر می کنم که وقت آن است که بگویم: «لااله اِلا الله و محمد رسولُ الله.»

من در این کنفرانس نه تنها از نکات علمی آن اسـتفاده کردم بلکه از نکات دینی آن و آشـنا شدن با دانشمندان معروف جهان نیز برخوردار شدم و مسلمان شدم. با این همه مثال های علمی در قرآن، بیایید از خود بپرسیم:

آیا تمام نکات علمی قرآن تصادفی و شانسی است که ۱۴ قرن پیش بیان شده؟

آیا قرآن از طرف محمد(ص) و یا بشر است؟

تنها پاسخ ممکن این است که قرآن کلام خداست که به محمد(ص) وحی شده است.

۸. پرفسـور الفرد کرُنِر (۲) یکی از زمین شـناسان معروف دنیـا و اسـتاد دانشـگاه مـاینز آلمـان می گویـد: «من فکر می کنم که غیرممکن است محمد(ص) چیزی دربارهٔ مبدأ هستی می دانسـته، چون دانشـمندان در سال های اخیر با استفاده از دستگاه های پیچیده و پیشـرفته به این اطلاعات دست یافته اند. هیچ کس در ۱۴ قرن پیش چیزی دربارهٔ فیزیک هسـته ای نمی دانست. پس گفته های او از طرف خداوند است.

۹. پرفسور کیث مور (۳) رئیس سابق بخش آناتومی

۱- Professor Tejatat Tejasen

۲- Professor Alfred Kroner

۳- Professor Keith Moore

جنین شناسی در دانشگاه تورنتو استاد دانشگاه تورنتو کانادا و صاحب تألیفات متعدد در این باره می گوید: «کمک به روشن ساختن بیانات قرآن دربارهٔ رشد انسان برایم بسیار لذت بخش است. برای من واضح است که این بیانات از طرف خداوند به محمد(ص) وحی شده است؛ چون این اطلاعات در قرن های پیش کشف نشده بود. این به من ثابت می کند که محمد(ص) فرستاده خداست.

چگونه ممکن است محمد(ص) ۱۴۰۰ سال قبل، جنین و مراحل آن را توصیف کند؛ کاری که دانشمندان تا سی سال قبل نتوانسته اند؟ اما پس از بررسی آیات، آن قدر تحت تأثیر آیات جنین شناسی قرآن قرار گرفتم که تصمیم گرفتم کتاب جنین شناسی خود را با آیات قرآن و احادیث نبوی تکمیل کنم.

۱۰. دکتر موریس بوکای (۱): پروفسور موریس بوکای متولد سال ۱۹۲۰ م و رئیس کلینیک جراحی دانشگاه پاریس و عضو جامعه فرانسوی مصرشناسی پس از آنکه پی برد حدود ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن کریم از سالم ماندن جسد فرعون خبر داده شده بود و جسد او در سال ۱۸۹۸ سالم تر از تمام اجساد مومیایی کشف شد، به اسلام گروید. وی با دیدن آیات اعجاز آمیز قرآن مسلمان شد و چند سال به تحقیق دربارهٔ ارتباط میان مفاهیم متون مقدس و دستاوردهای تکنولوژی جدید پرداخت و کتابی به نام «تورات، انجیل، قرآن و علم» تألیف کرد. موریس بوکای پس از ده سال مطالعه در قرآن در سال ۱۹۷۶ خطاب به مجمع پزشکی فرانسه، اظهار داشت: «در قرآن موضوعات علمی در ارتباط با تولید مثل و فیزیولوژی وجود دارد که به طور کامل با دستاوردهای کنونی علم مطابقت دارند. علم، از اصول قرآنی است و تا این اندازه است که باید اعتراف کنیم که این مسایل پیچیده علمی که پس از ۱۴۰۰ سال، علم به تازگی به حقیقت آنها پی برده است، نمی تواند توسط

۱- Dr Mauricce Bucaille

یک شخص درس نخوانده مطرح شده باشد و تنها باید اعتراف کرد که آن حضرت با منبع مافوق بشری در ارتباط بوده است. این غیرممکن است که یک شخص درس نخوانده، کتابی را خلق کند که از لحاظ ادبی سرآمد کتب دیگر ادبای عرب باشد و از لحاظ علمی هنوز پس از چهارده قرن منبع زایش علوم جدید باشد.» کتاب های او عبارتند از:

منشأ بشر چیست؟ موسی و فرعون، یهودیان در مصر، تأملی بر قرآن، تورات، انجیل، قرآن و علوم جدید.

www.scienceislam.com

۰۵.۱۰.۲۰۱۳

منابع

۱. www. islamweb. net

۲. www. gawaher. com

۳. www. nzmuslim. net

۴. http://newsday. com

۵. www. convertstoislam. com

۶. http://group. msn. com/ muslimsaroundtheword/ convertstories.

msnw

۷. www. usc. edu

۸. http://members. aol. com/askgive/stories

۹. http://thertuereligion. org/htm

۱۰. http://islamicweb. com

۱۱. www. algonet. sc

----

۱. www. islamweb. net

۲. www. gawaher. com

۳. www. nzmuslim. net

۴. http://newsday. com

۵. www. convertstoislam. com

۶. http://group.msu.com/ muslimsaroundtheword/ convertstories.msnw

۷. www.usc.edu

۸. http://members.aol.com/askgive/stories

۹. http://thetruereligion.org/htm

۱۰. http://islamicweb.com

۱۱. www.algonet.sc

۱۲. http://English.islamway.com

۱۳. www.guardian.co.uk/religion/story

۱۴. www. alinaam. org. za/library/nmuslim

۱۵. http://www. islamfortoday. com/converts. htm

۱۶. http://www. ezsoftech. com/stories

۱۷. http://www. muslimconverts. com/

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹